

انقلاب و ضدانقلاب در آمریکای لاتین



مازیار رازی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

- در مورد وضعیت سیاسی آمریکا لاتین
گفتگو رادیو همبستگی با مازیار رازی
- توهم نسبت به چاوز یا عدم درک تاکتیک های کمونیستی
(با ضمیمه ها)
- سوسیالیزم انقلابی و مبارزه مسلحانه

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

در مورد وضعیت سیاسی آمریکا لاتین

گفتگو رادیو همبستگی با مازیار رازی

سؤال: آقای رازی لطفاً قبل از هر چیز مقداری درباره ی شاخص های اقتصادی سیاسی آمریکای لاتین برای ما توضیح دهید و این که چگونه یک الگوی موفق می تواند برای دیگر کشورها در این منطقه سرمشقی باشد؟

در مورد وضعیت کنونی امریکای لاتین باید بگویم که اصولاً کشورهای آمریکای لاتین دوران بحرانی عمیقی را سپری می نمایند و از این نقطه نظر در تب بیشا انقلابی به سر می برند. عموماً دلایل این وضعیت، سیاست های بن بست رسیده ی نئولیبرالیزم کشورهای امپریالیستی و بخصوص سیاست های دولت آمریکا است که تأثیرات مخربی در سراسر جهان به جای گذاشته و توده های وسیعی نیز به این سیاست معترض هستند.

در آمریکای لاتین مشخصاً این سیاست ها تأثیرات مخرب بسیار فزاینده ای در دو ده ی گذشته بجای گذارده و به همین دلیل توده های مردم به دنبال بدیل های مساعد و منطبق به نیازهای خود می گردند. (در این جا کوتاه از آمار و ارقام استفاده نموده و اشاره می کنم که رشد ناخالص ملی این کشورها، به عنوان مثال در سال ۱۹۶۰ زمانی که شرکت های چند ملیتی شروع به سرمایه گذاری در آن جا نمودند، در حدود پنج درصد بود که در سال ۱۹۷۰ یک درصد افزایش پیدا کرده ولی از سال ۱۹۸۰ به بعد رشد ناخالص ملی به

کمتر از دو درصد تقلیل پیدا کرد. در سال ۱۹۹۹ الی ۲۰۰۲ به کمتر از یک درصد رسید و امروز اصولاً این رشد ناخالص ملی در عموم کشورهای آمریکای لاتین منفی می باشد).

بیکاری و سرکوب توده های مردم در کشورهای آمریکای لاتین و دولت های وابسته آن ها به امپریالیزم آمریکا به شدت افزایش پیدا کرده و چیزی در حدود پنجاه تا هفتاد درصد از جمعیت زیر خط فقر قرار دارند. خط فقری که برای یک زندگی بسیار معمولی برابر با دو دلار در روز می باشد. به عنوان مثال در اکوادور آن قدر وضعیت زندگی مردم خراب می باشد که ۱۵ درصد جمعیت برای پیدا کردن کار به کشورهای مجاور مهاجرت نموده اند. از این نقطه نظر وضعیت نابسامان است و توده های مردم به این نابسامانی که نتیجه سیاست های نئولیبرالیستی دول امپریالیستی می باشد، واکنش های مشخصی نشان داده اند و بسیار تجارب جالبی نیز ما می توانیم در این منطقه مشاهده نماییم.

عموماً اگر خطوط کلی تمام این کشورها را در نظر بگیریم، می بینیم که توده های وسیعی از مردم از فضای موجودی که برایشان فراهم آمده استفاده می کنند، در انتخابات بطور وسیع شرکت می کنند و در این انتخابات با علم به این که ممکن است بدیل های موجود حکومتی تفاوت زیادی با هم نداشته باشند، بین بد و بدتر، بد را انتخاب نموده و براساس یک سلسله اعتصاب ها و اعتراضات توده ای کوشش می کنند مطالبات خود را بر جامعه از طریق حکومتی که در دسترس آن ها قرار گرفته اعمال بکنند. این نوع برخوردها را ما در سراسر کشورهای آمریکای لاتین مشاهده می کنیم. در مکزیک و بخصوص در ونزوئلا در این چند سال گذشته دست آوردهای بسیار زیادی داشته اند. هم چنین در کشورهای دیگر نظیر اکوادور و بولیوی، این نوع تاکتیک ها و این نوع دسترسی توده ها به شکلی از حکومت برای اعمال مطالبات خودشان مشاهده می شود.

سوال: شرکت در انتخابات و یا انتخاب بین بد و بدتر، آیا می شود گفت که این در واقع به معنای پایان شیوه ی مبارزه جنگ مسلحانه در آمریکای لاتین است؟

به نظر من شیوه جنگ مسلحانه در واقع شیوه ای بود با محدودیت های مخصوص به خودش و اصولاً نتوانست به غیر از کوبا که دست آوردهای بزرگی داشت در کشورهای دیگر دست آوردی داشته باشد. البته باید ارزش و منزلت این شیوه ی مبارزه را و الگوهای که در آن جا ایجاد کرد دانست. منتهی پس از آن، تاکتیک های امپریالیستی به شیوه ای بود که این نوع مبارزه را محدود نمود. به همین دلیل مبارزه ی توده ای رواج پیدا نمود. من در همین ابتدا می خواستم ذکر کنم که نیروهای دخالنگر انقلابی و نیروهای مارکسیست انقلابی که در منطقه حاضر هستند، سیاستی دوگانه اتخاذ کرده اند، سیاستی که از یک طرف در مقابل تبلیغات امپریالیستی و رژیم های وابسته به آن، از حکومت هایی که مطالبات آن ها را مطرح می کنند حمایت می کنند. منتهی این حمایت، حمایتی نقادانه است. حمایتی می باشد که از لحاظ سیاست ها کوشش می کند در درون این تجمعات شرکت کند و فشارهای مضاعفی به حکومت هایی که انتخاب شده اند وارد می کند تا از موقعیت فعلی فراتر روند و در واقع گسستی کامل از امپریالیزم انجام دهند.

همان طور که می دانید در اکثر کشورهای آمریکای لاتین به غیر از کوبا و تا حدودی هم در ونزوئلا با این که نطفه های اولیه و زمینه ریزی های اقدامات اولیه سوسیالیستی را مشاهده می شود اما در سایر کشورهای دیگر با این که دولت هایی موجود کم و بیش براساس فشار مردم بر سر کار آمده اند، هنوز دولت های سرمایه داری هستند. از این نقطه نظر این دولت ها باید به جلو سوق داده شوند و تسهیلات بیشتری برای توده ها ایجاد بکنند تا خود توده ها و در واقع مردم، حکومت خودشان را در این منطقه تضمین نمایند. بنابر این ما در کشورهای آمریکای لاتین به غیر از ونزوئلا که در ابتدای این راه است، هنوز به این درجه نرسیده ایم، اما گام های اولیه برداشته شده و به اعتقاد من شکل

سازماندهی نوینی در سطح منطقه و قاره مشاهده شده ولی واضح است که هنوز کافی نیست و نیروهای انقلابی باید این را تا گسست کامل از امپریالیزم و سرمایه داری به فراتر سوق دهند.

سؤال: از قرار معلوم هوگو چاوز ژنرال سابق ارتش که به عنوان یک شخصیت دموکرات با حمایت مردم وارد انتخابات شد، این روزها در حال اجرای طرح هائی است که به یمن انجام آن ها ایالات متحده آمریکا سخت برآشفته. مانند کنترل کارگری در کارخانجات و مصادره ی زمین های مالکین بزرگ که عمدتاً هم خارجی هستند. آیا باید انتظار داشت که چاوز با مشکل تهدید، محاصره یا هر چیز دیگر مواجه شود؟ یا بر این موج توده ای که در حمایت از او برخاسته می تواند سوار شود و به مقصد برسد؟

بی تردید نقداً از طرف دولت آمریکا تهدیداتی انجام شده، خانم رایس (وزیر امور خارجه آمریکا) بارها بطور مشخص چاوز را مورد تهدید قرار داده و این که امروز آمریکا در آن جا نیروی نظامی پیاده نمی کند به علت این است که گرفتاری های دیگری دارد و در بحران عمیقی در عراق دست و پا می زند. سیاست های ماجراجویانه ی دولت بوش در افغانستان، عراق و هم اکنون هم از طریق اسرائیل در لبنان و فلسطین کاملاً آن ها را درگیر نموده است و محتمل است که به تدریج مانند واقعه ویتنام در این جا نیز گور خود را بکنند، یا این که مجبور به قبول شکست شده و یا این که اصولاً کل خاورمیانه را به بحران های عمیق تری فرو خواهد برد. از این نقطه نظر است که این قسمت از آمریکای لاتین بخصوص **ونزوئلا** و حتی تا حدودی کوبا در شرایط کنونی مورد تهاجم مستقیم قرار نمی گیرند. وگرنه دولت آقای بوش دل خوشی از اقدامات چاوز ندارد.

در ارتباط با چاوز و اقداماتی که صورت داده، و همین طور در سایر کشورهای آمریکای لاتین، اتفاق به این صورت است که توده ها شخصی را انتخاب می نمایند، که گرایش های ضدامپریالیستی در او دیده شده و وعده

وعیدهایی در راستای تغییرات بنیادی داده است. در این جاست که توده ها در مقابل یک گرایش راست گرا و وابسته به امپریالیزم، زمانی که این شخص به حکومت می رسد، سعی می نمایند که از طریق او (چاوز) تغییرات بنیادی دیگری را اعمال نمایند. و چاوز در واقع نهایتاً بر سر یک **دوراهی** قرار خواهد گرفت.

البته نباید فراموش کرد که چاوز یک دموکرات صادق است و به آن چیزی که تا کنون وعده نموده عمل کرده است. اما در نهایت برای تحقق نیازهای توده های وسیع در ونزویلا با این امکانات مالی که از درآمد نفت حاصل شده، گسست از دولت بورژوائی و دولت سرمایه داری حیاتی است. ژنرال هایی هم که امروز در اطراف چاوز در رأس کار هستند در نهایت به آن ها نمی شود **اعتماد** کرد. ما نمونه ی شیلی را در گذشته داریم. آئنده در شیلی در واقع یک دموکرات انقلابی بود و خواست های مترقی داشت اما به دلیل اتکا به دولت بورژوائی (دولتی که ژنرال های بسیار رادیکال در آن زمان هم داشت) از طریق سازمان سیا و جریانات راستگرا، کودتائی در آن جا سازمان داده شد که منجر به سقوط آئنده گردید.

در ونزویلا نیز اگر اصلاحات و تحولاتی مانند کنترل کارگری و اعمال آن در کارخانه ها تعمیق پیدا کند به درجه ای که حکومت خود کارگران ایجاد شود، حکومت خود مردم ایجاد شود و ژنرال ها مجبور به کنار رفتن شوند، چنین آلترناتیوی همیشه در دستور کار امپریالیست ها قرار خواهد گرفت. (به هر حال مردم محق اند و آگاهی و قابلیت حکومت و تعیین سرنوشت خود را داشته و دارند)، به همین دلیل و با توجه به این مسائل در آینده ی نزدیک ما این دوراهی ها را در منطقه خواهیم دید که یا مانند کوبا **گسست کامل** انجام خواهد گرفت و یا این که این ها **عقب گرد** خواهند کرد.

به این ترتیب این روال یک روال همیشگی نخواهد بود و بستگی به عناصر و عوامل زیادی در سطح بین المللی دارد. ولی هم اکنون براساس تغییر تناسب قوا به نفع کارگران و زحمتکشان در سراسر جهان، به دلیل سیاست های

ماجرای جوانان ی دولت های امپریالیستی، امکانات و روزنه هائی به وجود می آید که این جوامع قدم هائی به جلو برمی دارند و امید ما این است که از طریق دخالت گری مؤثر نیروهای مارکسیستی در منطقه این روال تضمین شود و اگر از طرف این نوع حکومت های دموکرات مانند چاوز در ونزوئلا و یا مورالز در بولیوی و یا کشورهائی نظیر آن تخطی صورت بگیرد از طرف نیروهای انقلاب به آن ها هشدار داده شود.

سؤال: از قرار معلوم چاوز اصلاحات خود را قدری فراتر از مرزهای ونزوئلا هم برده و روابط بسیار نزدیکی با کوبا برقرار کرده و طرح نفت در مقابل پزشکی و طرح نفت در مقابل آموزگاران مجرب و گروه های آموزشی خاص از کوبا به ونزوئلا و کمک های اقتصادی از طرف ونزوئلا به کوبا، که در واقع این به نحوی کمک مؤثری می باشد به کوبا در جهت شکستن دیوارهای محاصره اقتصادی که آمریکا سال ها است به کوبا اعمال می دارد. در این مورد چه چیزی می توانید بگویند؟

این اتفاق که در ونزوئلا رخ داد اصولاً کمک بزرگی بود به کوبا که از انزوای سیاسی اقتصادی بیرون آید و از طرف دیگر هم اصولاً سیاست کوبا به طور دائمی در طی این ۴۰ سال گذشته این بوده که انقلاب را گسترش دهد و در واقع یکی از شعارهای چه گوارا این بود که **چندین کوبا** باید ایجاد شود. بعدها هم در ارتباط با ویتنام این شعار مطرح شد. بنابر این مسئله ی گسترش انقلاب بسیار حائز اهمیت است. در آمریکای لاتین در واقع به شکلی امپریالیزم آمریکا کوشش کرده که این کشورها را متفرق و از هم جدا کند و به عبارتی روش **بالکانلیزه** شدن یعنی تفرقه و جدائی این کشورها را در پیش گرفته و به این ترتیب از افتراق این ها می تواند ساده تر به مقاصد خود برسد.

این روال تغییر در تناسب قوا در سطح جهانی و در آمریکای لاتین به نفع مردم که ما امروز مشاهده می کنیم، در واقع شعار **اتحاد** این کشورها را نیز در بر دارد. از این نقطه نظر دولت کوبا بلافاصله اقداماتی در جهت برقراری

روابط سیاسی و هم چنین روابط اقتصادی و مشاورت، مشاورت از نزدیک برای منتقل کردن تجارب کوبا به ونزویلا انجام داد و هم چنین رهبری این دو کشور متحداً با سایر کشورهای آمریکای لاتین یک سلسله ارتباطاتی برقرار نمودند که می تواند زمینه ساز اتحاد آمریکای لاتین علیه امپریالیزم آمریکا باشد.

سؤال: شما از طرح جبهه ی بزرگ چه گوارا یا فیدل کاسترو نام بردید و در واقع ائتلاف نسبتاً بزرگی که از مجموع کشورهای اکوادور، بولیوی، ونزویلا، کوبا و برزیل که در آن جا تشکیل شد و یک سر دیگر ائتلاف که به کشورهای نظیر ایران و سوریه و حتی شاید کره ی شمالی می رسد. در نگاه اول روابطی که چاوز به نمایندگی از ونزویلا با ایران دارد، بسیار در زوق هر انسان آزادی خواه و برابری طلبی می زند، این مشکل را به چه نحو می شود حل کرد؟

این مشکلی واقعی است. در این تردیدی نیست ما به عنوان یک گرایش بین المللی که در کمپین دست ها از ونزویلا کوتاه از سال ۲۰۰۲ از انقلاب ونزویلا حمایت کردیم و ملاقات چاوز را از ایران شدیداً مورد نقد و برخورد قرار دادیم. پس ما به عنوان مارکسیست های انقلابی باید ارزیابی صحیحی از این نوع دولت ها داشته باشیم. همان طور که قبلاً اشاره کردم این دولت ها در واقع به شکلی دولت هائی پورژوآنی هستند که زیر فشار مطالبات توده ها این اقدامات را انجام می دهند. این دولت ها، دولت های مجرب و سیاستمدار سوسیالیستی و یا کمونیستی نیستند. بنابراین از روی ناآگاهی و یا از روی اشتباه دچار یک سلسله لغزش ها می گردند پس در آن مواردی که این لغزش ها صورت می گیرد باید شدیداً برخورد شود و ما این کار را هم انجام دادیم.

در ارتباط با سفر اخیر چاوز به ایران با وجود این که یکی از طرفدارهای مستمر انقلاب ونزویلا در مقابل آمریکا بودیم، چندین اطلاعیه در ایران منتشر کردیم، یکی از طرف «گرایش بین المللی مارکسیستی» که ما هم جزئی از آن

هستیم و در ده ها کشور مختلف جهان بخش هائی دارد و فعالیت های ضدامپریالیستی و ضد سرمایه داری انجام می دهد، اطلاعیه ای به فارسی ترجمه کردیم و کوشش نمودیم در سطح کارخانه ها و میان جوانان پخش کنیم و در نهایت هم یک اطلاعیه از طرف دانشجویان دانشگاه تهران به شکل مستقل منتشر شد. در این مورد مسئله ی جالب این بود که آقای چاوز یک روز قبل از این که ایران را ترک کند بدون خبر وارد کارخانه ی ایران خودرو شده و در آن جا کارگران را به آغوش کشیده و بوسید و صحبت از انقلاب و نزوئلا نمود که مورد استقبال شدید کارگران قرار گرفت ولی بلافاصله در ادامه صحبت از این نموده بود که آقای احمدی نژاد هم بخشی از این پروسه است و شخصی است انقلابی و انقلاب ایران بسیار مهم می باشد و غیره... که از این لحظه به بعد بلافاصله کارگران صف خودشان را جدا نموده و از آقای چاوز کاملاً جدا شدند و متعجب گردیده، که شخصی که از انقلابی به آن عظمت صحبت می کند چرا از یک دولت سرکوبگر حمایت می نماید.

واضح است این تناقض گوئی ها در این دولت ها وجود دارد، منتهی این دیگر بستگی به نقش ما دارد، بستگی به نقش و دخالت انقلابیون در درون کارخانه ها، در خارج از کشور و همین طور در داخل ایران دارد، که سیاست های متناقض را افشاء کنند و اشاره بکنند که سیاست به این مفهوم نیست که با هر رژیم ارتجاعی یا با هر جریانی چون به ظاهر شعارهای ضدامپریالیستی داده وحدت کرد و یا یک بلوک تشکیل داد. این بلوک ها، بلوک های ناپایدار هستند، بلوک هائی هستند که اساساً و کاملاً با بلوک هائی که در آمریکای لاتین دارد شکل می گیرد متفاوت می باشند. این رژیم ها رژیم هائی ارتجاعی هستند، این رژیم ها در واقع تناقضی با امپریالیزم ندارند. این ها در حال سازش هستند، در حال چانه زنی هستند، این دعوای بر سر مسائل انرژی هسته ای و غیره تماماً منجر به این خواهد شد که نهایتاً امتیازات بیشتری از امپریالیزم بگیرند.

ما این را دقیقاً در تاریخ هم مشاهده نموده ایم. به عنوان مثال "ضدامپریالیست" تر از حکومت قذافی در منطقه ندیده ایم، ایشان این همه شعارهای امپریالیستی داده و در نهایت پس از گرفتن یک سلسله امتیازات، هم اکنون به عنوان یکی از نوکران امپریالیزم در حال خدمت می باشد.

رژیم سوریه هم همین طور، رژیم ایران هم محققاً چنین خواهد کرد، در این تردیدی نیست. ما باید به رهبران ونزوئلا و کوبا، آقایان فیدل کاسترو و چاوز توضیح دهیم که در واقع این عمل آن ها اشتباه است. ما در این راه خواهان این هستیم که زمانی که آقای احمدی نژاد آن جا خواهد رفت حتی مسافرت هائی به کاراکاس و ونزوئلا بکنیم و با پایه های توده ائی کارگران در ونزوئلا صحبت کنیم و می خواهیم از رادیو تلویزیون های ونزوئلا به زبان اسپانیولی صحبت کنیم و به زبان خودشان اطلاعیه در بیاوریم و اعلام بکنیم مسائل جنبش کارگری در ایران چگونه می باشد و دولت ایران نماینده ی طبقه ی کارگر ایران نیست و دولتی سرمایه داری است واپسگرا. طبقه ی کارگر ایران باید خود قدرت را به دست خود گیرد. منافع طبقه ی کارگر ایران و ونزوئلا مشترک می باشد و از این نقطه نظر که آقای چاوز مطالبات طبقه ی کارگر ونزوئلا را در شرایط کنونی نمایندگی و یا اجرا می کند، فعلاً مورد حمایت ما می باشد. اما اگر آقای چاوز سیاست های خود را تغییر ندهد و به سیاست هائی اشتباه دست زند، واضح است که حمایت ما از او سلب خواهد شد.

سؤال: در مورد برزیل، برزیل که با لولا اولین جرقه های امید را در داخل آمریکای لاتین زد، اما نتوانست پروسه ی موفقى را نسبت به ونزوئلا یا حتی بولیوی طی بکند. از قرار معلوم لولا آن حمایت مردمی ابتدائی را هم پشت سر خود ندارد و مردم و طبقات پائین اجتماعی به فکر پیدا کردن آلترناتیوی به جای لولا هستند. برزیل از نظر پیشرفت و تکنیک جزو کشورهای جهان دوم می باشد. گرچه از نظر اقتصادی ممکن است جزو کشورهای جهان سوم باشد، در این مورد خاص نظر شما چیست؟

برزیل هم در واقع در همین چارچوب است. یعنی به هر حال انتخاب لولا در ارتباط با سیاست های تضیقاتی دولت قبل از او بوده. انتخاب لولا از نظر توده ها ایجاد روزنه ای برای اعمال مطالبات خودشان بوده. اما واضح است که لولا کاری را که چاوز انجام داد، انجام نداده است. به این معنی که بلافاصله وارد یک سلسله معاملات و ارتباطات با صندوق بین المللی پول شده و دست سرمایه داران را باز گذاشته و از این نقطه نظر بلافاصله مورد انزجار بخشی از کارگران قرار دارد و هم اکنون هم این انزجار دارد حالت توده ای پیدا می کند. زیرا که رفرم هائی را که قول داد اجرا نکرد و محققاً پاسخ این را کارگران برزیلی در انتخابات بعد خواهند داد. و هم اکنون نیز برای جایگزین کردن آن یک سلسله تحركات در درون طبقه ی کارگر برزیل وجود دارد. این بی سابقه نیست! در اکوادور هم دقیقاً همین اتفاق افتاد. کارگران اکوادور شخصی را که در واقع شعارها و مطالبات دموکراتیک و اصلاح طلبانه مطرح می کرد انتخاب کردند، اما این شخص پس از گذشت (۶ ماه) هیچ وعده و وعیدی را اجرا نکرد و بالعکس خصوصی سازی ها را دامن زد که در نهایت پس از گذشت شش ماه او را از طریق انتخابات جدید، از طیف اعتصاب عمومی و غیره سرنگون کردند.

بنابر این همان طور که اشاره کردم، این حکومت ها و دولت هائی که در شرایط فعلی از طریق انتخابات مردم بر سر کار می آیند، بخشی از جامعه ی بورژوائی هستند. منتهی این حکومت ها در شرایط خاصی انتخاب می شوند. به همین دلیل یا به عقب بر می گردند مانند (لولا) که تکلیفشان در انتخابات بعدی تعیین می شود، یا این که به جلو می روند مانند چاوز در ونزوئلا، و در نهایت هم اگر چاوز حکومت را به کارگران و شوراهای کارگری واگذار نکند و یا این که گسست کاملی از سرمایه داری انجام ندهد او نیز با همین سرنوشت برخورد خواهد کرد.

بنابر این در این جا دوباره تکرار می کنم نقش انقلابیون و نقش مارکسیت های انقلابی در منطقه بسیار حائز اهمیت است و یکی از وظایف

آن‌ها انجام این تاکتیک دوگانه در منطقه می‌باشد. یعنی این‌که از یک طرف در مقابل امپریالیسم از تحولات و رفرم‌هایی که انجام می‌شود دفاع نموده و راسخانه مبارزه نمایند، از طرف دیگر نیز از سیاست‌هایی که منجر به از دست دادن دست‌آوردهای کارگری می‌شود انتقاد و آلترناتیو خود را ارائه نمایند. در برزیل ما رفقائی داریم که هم اکنون این سیاست را اتخاذ کرده‌اند و در مقابل سیاست‌های لولا ایستادگی می‌نمایند، ضمن این‌که آلترناتیو دیگری در مقابل سیاست‌های اتخاذ شده از طرف او قرار می‌دهند. البته واضح است که از لحاظ تعداد قلیل هستند و نیروهای انقلابی اصولاً خلاف جریان عمل می‌کنند به همین دلیل زمان لازم خواهد داشت تا توده‌های وسیع به سیاست‌های آن‌ها جلب شوند، ولی به هر حال این کار را باید از هم اکنون انجام داد و نباید تصور کرد دولت‌هایی که از طریق انتخابات به حکومت می‌رسند دولت‌های انقلابی هستند و یا این‌که اصولاً قادر به گسست کامل از امپریالیسم می‌باشند. این روند به نقش و دخالت نیروهای انقلابی در منطقه ارتباط دارد، به نقش کسانی که در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر به طور روزمره شریک و سهیم هستند.

سؤال: کوبا پس از ۵۰ سال بدون کاسترو قدرت را تجربه می‌کند به بهانه‌ی بیماری کاسترو، اما هم‌چنان قدرت در دست چریک‌های سابق ۶۰ سال پیش است. آیا این شروع تحولی اساسی در کوبا می‌باشد؟

آن‌چه واضح است انقلاب کوبا تا کنون توانسته دوام آورد، این صرفاً بستگی به سیاست‌های کاسترو و یا هیأت حاکم کوبا نداشته است. در سال‌های گذشته در درون هیأت حاکم گرایش‌هایی مشاهده شده و امروز هم هنوز وجود دارند. این گرایش‌ها خواهان نوعی از سرمایه‌داری هستند که با دول امپریالیستی و آمریکا ارتباط برقرار کنند. ولی برخلاف آن، مسئله‌ای که در کوبا اتفاق افتاد و به اوائل انقلاب مرتبط است این بود که توده‌های بسیار وسیع در جریان سیاست‌گذاری و در جریان زندگی سیاسی درگیر شده و نه تنها با آن ادغام بلکه

مسلح هم گردیدند. و نه تنها مسلح شدند بلکه اصولاً دینامیزم انقلاب کوبا به شکلی بود که یک سلسله فرم های عمیق اجتماعی صورت گرفت. این فرم ها و حضور توده های میلیونی مردم کوبا و مسلح بودن آن ها کار امپریالیزم را برای بازگشت سرمایه داری بسیار بسیار دشوار نموده است. یعنی اگر بخواهیم انقلاب کوبا را با شوروی قیاس کنیم، در شوروی مسئله ی بازگشت به سرمایه داری در واقع از چند دهه ی پیش از آن آغاز شد. یعنی بوروکراسی ی که در شوروی حاکم بود، شرایط مادی آن را برای این بازگشت آماده نمود به این معنی که در دوران گورباچف و یلتسین یک تلنگر کافی بود که این بازگشت صورت بگیرد و تمام بوروکرات ها به باندهای مافیائی که امروز در قدرت هستند تبدیل گردیدند، باندهای مافیائی که در دوران انحطاط استالینیزم به ویژه پس از دهه ۱۹۵۰ به بعد شکل گرفته بود.

بنابر این در آن جا شرایط مادی آماده گردیده بود. یکی این که توده های مردم و کارگران در شوروی **خلع سلاح** شده و با مسائل اقتصادی عمیق روبرو بودند و مردم روسیه برای برون رفت از بحران اقتصادی به دنبال یک آلترناتیو بودند که از شر این بوروکراسی حاکم رها شوند. بنابر این زمینه ی مادی برای بازگشت به سرمایه داری آماده بود، ولی در کوبا چنین نیست. در همین دورانی که اشاره نمودید و همین فردا که هشتادمین سالگرد تولد فیدل کاسترو است به همین دلیل ژورنالیست های اروپائی بسیار علاقه مند شدند که به کوبا رفته و با مردم مصاحبه نمایند و ببینند مردم چه اعتقادی دارند، شاید هم منتظر این می باشند که مردم در آن جا سراغ رئیس جمهور آمریکا بوش را بگیرند!

به هرحال بسیار جالب است. بدون مقدمه به یک دندانسازی می روند و با یک خانم ۳۰ یا ۳۲ ساله ی کوبائی مصاحبه می کنند و از او سؤال می کنند که مثلاً شما برای معالجه چقدر به دندانساز پول می دهید؟ این خانم با تعجب می گوید پول؟ ما هیچ وقت پول نداده ایم، ما برای این مسائل پول نمی دهیم. دکتر و دارو مجانی است و اصولاً هیچ نوع سابقه ای در کوبا وجود ندارد که افراد برای معالجه مسائل اولیه و بنیادی پول پرداخت کنند.

می بینید، در صورتی که در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری حتی در سوئد و انگلستان که تأمینات اجتماعی وجود دارد در همین بیمارستان های دولتی صف وجود دارد و به همین دلیل بیمه های خصوصی به فراوان ایجاد شده که این صفوف را کوتاه نماید. هر شخصی پول بیشتری دهد زودتر معالجه می گردد، در آمریکا اصولاً هر شخصی کارت بیمه را نداشته باشد در برابر درب بیمارستان جلوی او گرفته می شود. یعنی اگر در حال مرگ هم بوده باشد همان جا او را نگاه می دارند (شاید در برخی از ایالات ها استثنائی وجود داشته باشد).

به همین دلایل این سؤال مطرح می شود: که چرا پایه های توده ای در کوبا به سوی آمریکا بروند؟ بروند که چیزی نظیر کشور آمریکا نسبییشان گردد؟ جنگ و تناقض و بیماری و مرگ و کشوری پر از سرمایه دارانی که خون مردم را می مکند؟

اکنون در آمریکا بیکاری به چندین میلیون رسیده و در بسیاری از شهرهای کوچک و روستاها مناطقی وجود دارد که بسیار از روستاهای ایران نیز عقب افتاده تر می باشند. یعنی وسایل اولیه و نیازهای اولیه در آن جا وجود ندارد. بنابر این دلیلی ندارد که مردم کوبا حتی پس از مرگ فیدل کاسترو به سوی آمریکا بروند. این برای سرمایه داری آمریکا فقط یک آرزوی شیرین باقی خواهد ماند و برای کسانی که در میامی نشسته، کوبائی های ارتجاعی طرفدار حکومت قبلی کوبا، که سال های سال منتظر بازگشت به کوبا هستند بسیار دشوار خواهد بود.

به اعتقاد من اگر هم چنین اقدامی صورت گیرد، اقدام خونینی خواهد شد و مانند شوروی و بلوک شرق نخواهد بود.

سؤال: و اما در مکزیک همسایه ی بزرگ ایالات متحده وضعیت جالبی در این چند هفته اتفاق افتاده و حضور یک پارچه و میلیونی مردم در خیابان ها به بهانه ی اعتراض به تقلب احتمالی در انتخابات و عروج شگفت انگیز چپ

در مکزیک در عرض شاید چند ماه، کار یک پارچه و منسجم در قبل از انتخابات، نظر شما در این مورد چیست؟

در مکزیک دو حزب بزرگ بورژوائی وجود دارد، یکی حزب اقدام ملی به نام **Pan** که رهبر آن کالدران که با تقلب انتخاب گردیده است (خیلی جالب است که با ۲۴۰۰۰ رأی از ۴۱ میلیون نفری که واجد شرایط رأی گیری هستند انتخاب شد)، و حزب دیگری به نام انقلاب دموکراتیک که رهبری آن به نام **لویزالز اوربادور** می باشد. این حزب آلترناتیوی به سیاست های حزب دست راستی (Pan) مطرح کرده و یک سلسله مطالبات رادیکال ارائه داده که مورد تشویق و حمایت مردم قرار گرفته. مثلاً مبارزه با تورم، تعلیم و تربیت بهتر، بررسی حقه بازی های بانک ها، ایجاد راه آهن، تأمین اجتماعی برای مردم بالاتر از ۶۵ سال و هم چنین دادن یک سری امتیازات به بومی های آن منطقه.

به همین دلیل دوباره این حالت انتخاب بین **بد** و **بدتر** در مقابل مردم قرار گرفت و این بار هم احتمالاً **لویزالز اوربادور** اگر تقلب صورت نمی گرفت انتخاب می شد. به هر حال هم اکنون در حال بررسی نتیجه ی انتخابات هستند. انتخابات در دوم ژوئیه صورت گرفت و در ۱۶ ژوئیه چیزی نزدیک ۱,۵ میلیون نفر در حمایت از اتفاقی که افتاد در تظاهرات شرکت و به خیابان ها ریختند. پیش زمینه ی این قضیه هم جالب است: از یک سال قبل در بخش کارگری ی مشخصاً فدراسیون (CTM) که تحت کنترل گرایش راست گرائی به نام حزب (PRI) که بسیار هم راست می باشد، چیزی حدود ۳ میلیون کارگر منشعب شدند و حمایت خود را از **لویزالز اوربادور** اعلام کردند و در انتخابات نیز به حزب انقلاب دموکراتیک رأی دادند.

همین طور نیز سال پیش در مکزیک اعتصاب بسیار مهمی رخ داد. این اعتصاب از طرف بخشی از کارگران صورت گرفت که یک روز اعتصاب عمومی اعلام کرده و سازمان دادند. این در کل منطقه بی سابقه بود به طوری که ۳ ساعت کل کشور فلج شد و پس از آن معلمان در منطقه ای به نام **واهاکا**

از استانی که ۲ میلیون جمعیت دارد، یک میلیون نفر را بسیج کرده و در یک تظاهرات عمومی ضد دولتی شرکت کردند. دولت که ۳۰۰۰ پلیس را برای سرکوب آن‌ها بسیج نموده بود نتوانست کاری از پیش ببرد.

بنابر این در چنین وضعیتی که نیروهای انقلابی با روش دوگانه یعنی **حمایت** از گرایشی که رادیکال تر می باشد و مطالبات توده ها را مطرح می کند و به موازات آن هم چنین نقد آن گرایش می توانند از آن ها حمایت و آن ها را در آن راستا سوق دهند.

در این جا علاقه دارم در مورد زاپاتیست ها هم اشاره ای بکنم، زاپاتیست ها یا ارتش آزادی بخش زاپاتیست ها (EZLM) در دوره ی گذشته اقدامات بسیار خوبی انجام دادند. آن ها در سال ۱۹۸۳ گروه چریکی کوچکی بودند که به جز در منطقه ی **چیپااز** در جای دیگری معروف و محبوب نبودند ولی در سال ۱۹۹۴ به علت مبارزات توده ای در مکزیک محبوبیت بسیاری پیدا نموده و در آن زمان با سازماندهی یک جنگ مسلحانه که پس از ۱۲ روز نیز اعلام آتش بس اعلام کردند محبوبیت توده ای کسب نمودند. آن ها پس از آن یک سلسله فعالیت های مشخص هم انجام دادند و در ارتباط با این سیاست اخیر پروژه ای را به نام **کمپین دیگر** ایجاد کردند که طرح قطع نامه ی ششمی بود که قطع نامه ی **ششم جنگل** نام گرفت و به این ترتیب براساس آن سیاست این کمپین دیگر را آغاز کردند.

فرمانده مارکوس که یکی از ۲۴ رهبر آن ها می باشد و سخن گوی آنان نیز است، البته بومی نیست و قبلاً نیز استاد دانشگاه بوده و مدت هاست در آن جا بنیان گذار این حرکت و در واقع متحد کردن اپوزیسیون را بر علیه سرمایه داری نئولیبرالی و مبارزه با خصوصی سازی و ایجاد حق خودمختاری برای خلق های بومی را سازماندهی و اخیراً هم تجمعی ۶۰۰ نفره ایجاد نموده و از گروه های سیاسی برای مذاکره دعوت و خود فرمانده مارکوس نیز در ۳۱ استان کشور سخنرانی هائی کرده و غیره...

اما با وجود این سیاست های کم و بیش مثبت و صحیح تاکتیکی (البته استراتژی دموکراسی از پایین آن ها مورد تأیید من نیست) که باید از آن نیز حمایت گردد، به اعتقاد من سیاست عمومی آن ها در انتخابات اخیر مقداری فرقه گرایانه بود، از این زاویه که در این تجمع یک و نیم میلیونی شرکت نکردند و در واقع با این حرکت انتخابات را بایکوت کردند. البته تحریم انتخابات بخودی خود اشکالی نخواهد داشت، اگر کارگران هم آن را تحریم کنند. ولی همان طور که اشاره کردم ۳ میلیون نفر کارگر انشعاب نموده و می خواهند از این انتخابات حمایت کنند. بنابر این براساس این سیاست هائی که برشمردم در این جا زاپاتیست ها دچار یک لغزش گردیدند. آن ها می بایست حضور خود را در میان توده ها حفظ می کردند و به طور مشروط از حزب انقلاب دموکراتیک در مقابل جناح راست حمایت می کردند. ضمن این که انتقادات و نقطه نظرات خودشان را در درون این صفوف میلیونی کارگران و دهقانان مطرح و تبلیغ می نمودند. از این لحاظ هم هست که یک سری اختلافات در میان خودشان پیش آمده. مثلاً همین چند روز پیش کارگری در روزنامه ی لایوردانا عنوان کرده که "من یک زاپاتیست هستم ولی از استراتژی انتخابات شما در قبال (PRD) حمایت نمی کنم".

از این نقطه نظر به اعتقاد من در مواردی که میلیون ها نفر از توده ها در حرکتی شرکت می کنند ما باید در کنار توده ها قرار بگیریم. در این موارد سیاست های فرقه گرایانه می تواند ما را منزوی کند. حتی اگر برنامه ی صحیح و ترقی خواهانه داشته باشیم و رادیکالتر از برنامه ی سایرین نیز باشد.

سوال: در آخر در مورد آزادی اسانلو سوآلی دارم: هفته ی گذشته ما خبر مسرت بخش آزادی آقای منصور اسانلو را داشتیم. در این مورد هم نظر خود را بفرمائید و وضعیت کارگران اخراجی را که اخیراً دست به اعتصاب در واحد کار شرق تهران زده بودند تشریح نمائید.

در ابتدا تبریک می گویم به آقای اسانلو و خانواده ی ایشان و همین طور همکارانش و کارگران شرکت واحد، کارگران ایران و هم چنین کارگران در سطح بین المللی که در حمایت از آقای اسانلو اقدام کردند. در حقیقت این دست آورد بسیار بزرگی است نه تنها برای کارگران شرکت واحد بلکه برای کارگران ایران و نیز در سطح بین المللی.

این مسئله نقطه ی عطفی است از مبارزات کارگری در داخل ایران و محققاً تأثیرات بسیار عمیقی در روحیه ی کارگران خواهد گذاشت. مسلماً نیز در آتیه ی نزدیک گشایش هائی از نقطه نظر مبارزه ی آنان علیه نظام سرمایه داری صورت خواهد گرفت. به اعتقاد من در این دوره سه درس اساسی باید از این واقعه گرفت و به عنوان تجارب مهمی در مبارزات آتی از آن استفاده کرد.

درس اول این است که ما نیازمند یک اتحاد سراسری در جنبش کارگری در داخل ایران هستیم. فرقه گرایی و افتراق منجر به این خواهد شد که رهبران کارگری دستگیر و در زندان باقی بمانند. به اعتقاد من اگر این اتحاد عملی که دو الی سه سال است بحث های آن انجام می شود صورت می گرفت و این برخوردهای فرقه گرایانه نمی بود، دلیلی نداشت که آقای اسانلو حتی یک روز در زندان بماند.

ایشان می توانست در عرض دو سه روز آزاد شود اگر به عنوان مثال مانند این وضعیت در آمریکای لاتین، کارگران ایران نیز یک ساعت اعتصاب عمومی می کردند. زیرا که اعتصاب عمومی تمام وضعیت اقتصادی دولت سرمایه داری را لطمه می زند. البته واضح است که سازماندهی اعتصاب نیاز به تدارکات ماقبل آن دارد، نیاز به ارتباطات مشخص براساس یک سلسله مطالبات مشترک دارد و این تدارکات را برخی از گرایش های موجود در داخل ایران نه تنها تدارکات انجام ندادند، بلکه حتی راه این اتحاد عمل را به دلایل فرقه گرایانه مسدود کردند.

البته جای خوشبختی است که برخی دیگر به این مطالبه رسیدند و این شعار را دارند مطرح می کنند، مانند کمیته ی پیگیری که اخیراً این بحث شروع نموده. بسیاری از کارگران احساس این اتحاد عمل را داشته و به اعتقاد من یکی از درس های بزرگ و ارزنده ای که می شود از طریق این واقعه گرفت این است که ما کوشش کنیم وسیعاً بر سر یک سلسله مطالباتی که مورد توافق همه می باشد، به عنوان مثال آزادی زندانیان سیاسی، حق تشکل مستقل کارگری، حق اعتصاب، حقوق دموکراتیک برای کارگران، وسیع ترین اتحاد عمل سراسری را ایجاد کنیم و در این راستا از تجارب کشورهای آمریکای لاتین هم بتوانیم به کشور خودمان منتقل نماییم.

درس دوم این است که با وجود این که گرایش هائی در داخل ایران علنی کار می کنند، از جمله کارگران شرکت واحد، و دلیلی هم وجود ندارد که مخفی باشند، اما تجربه نشان داد که در شرایط ما در ایران، رهبران عملی کارگران باید به شکلی **مخفی باشند**. دلیلی ندارد که رهبران اصلی به عنوان سخن گویان اصلی در معرض دست گیری قرار بگیرند و کل پروسه ی سازماندهی مختل گردد. این اتفاق دقیقاً در مورد شرکت واحد افتاد. یعنی که چند نفر از رهبران اصلی شرکت واحد که سخنگویان و سازمان دهندگان اصلی آن نیز بودند دست گیر شدند و کم و بیش کارها همه خوابید. البته عده ای اعتراضاتی نمودند ولی سازماندهی متوقف شد. یکی دو اعتصاب سازمان دادند و متوقف شد، در صورتی که می توانست به اعتصابات درازمدت و بیشتر منجر شود اگر رهبران در زندان نبودند.

این یکی از درس هائی است که به نظر من می شود از این مبارزه گرفت و باید **تأفیقی** از کار مخفی و علنی را در شرایط کنونی بکار برد. مخفی از نظر رهبری که وجود دارد که لازم نیست در معرض دست گیری قرار بگیرند. و علنی از نظر توده ی کارگران درگیر در مبارزه، پس یعنی بخشی از کار باید مخفی شود، متأسفانه این وضعیتی است که در ایران وجود دارد و ما باید خودمان را با این وضعیت منطبق بگردانیم.

درس سوم هم حمایت‌های بین‌المللی است. کارگران ایران هم به هر حال بخشی از کارگران جهان هستند. بخشی از همین کارگرانی که در آمریکای لاتین هستند و این‌ها برادران خودشان در کشورهای دیگر می‌باشند. ما باید مسئله‌ی ایجاد همبستگی بین‌المللی را در سطح ایران بسیار جدی بگیریم و صرفاً به امضا گرفتن از چند سازمان بین‌المللی و غیره اکتفا نکنیم. البته این کارها را هم باید انجام دهیم، منتهی به عنوان مثال ارتباط مستقیم با کارگران کشورهای آمریکای لاتین ایجاد کنیم، با کارگران کشورهای مجاور خودمان ارتباط ایجاد نمائیم، این ارتباطات پایه‌ای کارگری، منجر به این خواهد شد که مثلاً زمانی که آقای اسانلو را دست‌گیر می‌نمایند هزاران نفر در سطح جهان اعتراض خواهند کرد. این فشارهایی است که به رژیم سرمایه‌داری وارد می‌شود و عقب‌نشینی رژیم را سازمان می‌دهد و از این نقطه نظر در درون طبقه‌ی کارگر اعتماد به نفس بیشتری به وجود می‌آید.

۱۲ اگست ۲۰۰۶

توهم نسبت به چاوز یا عدم درک تاکتیک های کمونیستی

مازیار رازی

برای درج در وبلاگ میلیتانت

بحث های وبلاگ میلیتانت را با علاقه دنبال کردم و از بحث های دوستان و رفقا (به ویژه رفیق مهدی) استفاده کردم. مقاله ی رفیق روزبه نیز به نکاتی اشاره کرده است که من نیز با برخی از آن ها به طور کلی توافق دارم. اما در عین حال ملاحظاتی نیز بر برخی دیگر نکات مطروحه دارم که کوشش می کنم در این مقاله به آن ها بپردازم. از ادامه بحث با همه رفقا استقبال می کنم.

پیش از آغاز بحث، همانند برخی از رفقا که در یک محیط دوستانه با "شوخی" بحث ها خود را در کامنت ها آغاز کرده اند؛ من نیز می خواستم با یک طنز این بحث را آغاز کنم.

در سفر اخیر چاوز به ایران اطلاعیه های از سوی به اصطلاح "مدافعان آقای چاوز" (نقل از رفیق روزبه) در اعتراض به سیاست خارجی او نسبت به دولت ایران انتشار یافت (ضمیمه ۱-۳). در این اطلاعیه ها به شدید ترین وجهی نه تنها جمهوری ایران بلکه خود چاوز افشاء گشت. این اطلاعیه به زبان اسپانیولی (و چند زبان زنده جهان) ترجمه شده و در سراسر جهان پخش شد به ویژه میان کارگران در ونزولا؛ افشاگری علیه چاوز در مورد

ارتباط گیری با دولت ایران و مسایل جنبش کارگری؛ به طور وسیعی صورت گرفت.

در صورتی که از طرف "مخالفان آقای چاوز" هیچ اعتراضی علیه او در سفر اخیرش به ایران انجام نپذیرفت!

پرسیدنی است که دوستان "مخالف" سیاست های آقای چاوز چگونه این تناقض را توضیح می دهند؟ در دنیای واقعی قاعدتاً بیشترین و افشاگرانه ترین اعتراضات علیه یک شخص باید توسط "مخالفان" او صورت بگیرد. این بار مهم ترین اعتراضات در سراسر جهان توسط "موافقان" صورت گرفته؛ در صورتی که مخالفان سکوت کرده اند! این واقعه نشان داد که می توان "موافق" یک پدیده بود و در عین حال به آن شدیدترین اعتراض را نیز کرد. هم چنان می توان "مخالف" یک پدیده بود و به آن مطلقاً اعتراض نکرد!

در این طنز در واقع عناصری از یک مشکل واقعی و جدی نیز نهفته است. آن اینست که اختلافات ما در این بحث ربط مستقیمی به پدیده «چاوز» ندارد. اشکال در عدم درک مشترک از تاکتیک های کمونیستی در جامعه است. این ها ریشه در تجربیات ۲۰۰ سال انحرافات در جنبش کارگری بین المللی دارد و نه الزاماً در جدال امروز ما بر سر چاوز در وبلاگ میلیانت.

برای نمونه رفیق روزبه و مهدی تصور می کنند که در جهان کمونیستی عمدتاً یک چیز وجود دارد و آن هم «استراتژی» انقلابی است. و تنها کافی است این "استراتژی" را در هر مقطع و زمانی بدون توجه به وضعیت و تناسب قوا طبقاتی طرح کرد و همه چیز درست می شود. و نام این را می گذارند "رادیکالیزم" و هر آن کس خلاف آن عمل کند دچار فرصت طلبی

و دنباله روی از یک دولت بورژوازی شده است (البته مواضع این دو رفیق تفاوت هایی نیز با هم دارند. مواضع رفیق روزبه منطقی تر و نزدیک تر به واقعیت هاست؛ اما کماکان در این بحث در یک مقوله قرار می گیرند).

برای نمونه، زمانی که یکی از رفقا از رفیق مهدی سؤال می کند که چنان چه او در ونزویلا بود چه سیاستی را دنبال می کرد؛ او (با اکراه) پاسخ می دهد همان کاری که در ایران می کند یعنی «حزب سازی»! و رفیق روزبه می گوید که حمایت از چاوز به مفهوم دنباله روی از پوپولیسم است! و شانه خالی کردن از کارهای اصلی (انحرافی که گویا «جنبش تروتسکیستی» همواره داشته است). به زعم ایشان کار واقعی یعنی ایجاد «صف مستقل» (که اختلافی با این بحث نمی تواند باشد)، و این عقاید را نیز در مقوله ی «مارکسیزم» جای می دهد.

خوب پیش از ریشه یابی این قبیل مواضع در تاریخ جنبش کارگری چند اشکال در بحث رفیق روزبه را می خواستم در ابتدا برطرف کنیم:

۱- هیچ کس در بحث (یا حد اقل گرایش که من به آن تعلق دارم) صحبت از «دفاع از چاوز» نکرده است! پس اشاره به برخی در این بحث به عنوان «مدافع آقای چاوز» درست نیست. در تمام مواضع اعلام شده در ایران و سطح بین المللی صحبت از حمایت از اجرای مطالبات دموکراتیک و سوسیالیستی توده های وسیع کارگران توسط چاوز به میان آمده (یا حمایت از چاوز در مقابل آمریکا و کودتای راست گرایان). این دو برای یک فرد سیاسی که در جنبش کارگری در راستای ساختن حزب طبقه کارگر گام بر می دارد یکی نیستند. حمایت از «انقلاب بولیواری» (یا اقدامات اخیر در ونزویلا)

به مفهوم حمایت از چاوز نیست. حتی اگر در رأس این کار چاوز قرار گرفته باشد. چاوز می تواند این اقدامات را متوقف کند و یا به عقب برگرداند؛ اما توده ها با یا بدون چاوز این راه را تا تشکیل حکومت خود ادامه می دهند (اگر شکست نخورند). ما هرگز نمی توانیم مدافع یک دولت بورژوا و سیاست های بورژوایی باشیم.

۲- بحث سمانتیک در مورد مفهوم «انقلاب بولیواری» و ماهیت خود سیمون بولیوار هم ربط مستقیمی به موضوع بحث ما ندارد. منظور از انقلاب بولیواری همان اقدامات ضد سرمایه داری است که انجام گرفته است (اشغال کارخانه ها؛ کنترل کارگری؛ سلب مالکیت از سرمایه داران خارجی وابسته به امپریالیزم؛ آزادی مطبوعات و اتحادیه های کارگری و غیره). ما از این اقدامات حمایت می کنیم (تحت نامی که توده ها به آن داده اند).

۳- صحبت از پدیده ای به نام "جنبش تروتسکیستی" به عنوان یک پدیده یک پارچه هم به میان آوردن؛ همان قدر نادرست است که صحبت از "جنبش مارکسیستی" به میان آوردن. حتی در زمان حیات خود مارکس عده ای "مارکسیست" در فرانسه مواضع اشتباه گرفتند و مارکس اعلام کرد که "اگر این ها مارکسیست هستند من مارکسیست نیستم"! این روزها هم هر کسی خود را "مارکسیست" می داند: از سوسیال دموکرات ها تا استالینیست ها و مائونیست ها و غیره. به همین ترتیب در میان "تروتسکیست" ها هم نظریات متفاوت موجود است. حداقل گرایش ما برخی از "تروتسکیست" ها را مورد انتقاد شدید قرار داده و از آن ها برش قاطع کرده است.

برخی دچار لغزش شده و خط مماشات جویانه در برخی از کشورها گرفته اند. (از این رو ایراد رفیق روزبه به گرایشاتی که به دنبال توده ها افتاده اند- با نام تروتسکسیزم- درست است. اما شامل حال ما نمی گردد).

۴- بحث در مورد "انقلاب دموکراتیک ملی" نیز در عصر سرمایه داری پسین (عصر احتضار سرمایه داری) به نظر من از لحاظ تنوریک بحث کاملاً نادرستی است. انقلابات "دموکراتیک ملی" یا "ضد امپریالیستی" از لحاظ تاریخی متعلق به دوران اولیه امپریالیزم بود. در مواقعی که دولت های پیشا سرمایه داری (مانند دولت تزار) در قدرت بوده اند. امروز با انکشاف امپریالیزم در هیچ جای جهان دولت های پیشا سرمایه داری وجود خارجی ندارند. تمام دولت ها سرمایه داری در کشورهای واپسگرا سرمایه داری بوده و از لحاظ اقتصادی مرتبط به امپریالیزم هستند؛ مگر این که از مدار امپریالیزم خارج شده باشند (مانند دولت کوبا فعلی). در این مورد می توانیم بحث را ادامه دهیم (در مورد مراحل انکشاف امپریالیزم و نقش بورژوازی در کشورهای واپسگرا).

۵- مقایسه حکومت چاوز با دولت مصدق یا دوران انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نیز نادرست است. وجه تمایز اصلی در ونزولا با سایر موارد به ظاهر مشابه این هاست: اول- وجود دموکراسی کارگری است یا تحقق مطالبات دموکراتیک (آزادی بیان و تجمع و اتحادیه های کارگری) دوم- اجرای برخی تکالیف سوسیالیستی (مانند اعمال کنترل کارگری). هیچ یک از این موارد در تاریخ ما وجود نداشته (یا مدت بسیار کوتاهی بخشی از آن وجود داشته که فوراً از

بین رفته است). در مورد وضعیت اقتصادی و سیاسی ونزوئلا دوستان را رجوع می‌دهم به اسناد IMT گرایش بین‌المللی مارکسیستی (ضمیمه ۷).

استراتژی و تاکتیک انقلابی

برای آکادمیست‌ها و نظریه‌پردازان بورژوا و خرده‌بورژوا که در اطاق‌های خود نشسته‌اند و تنوری بافی می‌کنند؛ دنیا بسیار زیبا و تخیلی است. تنوری‌ها هم می‌توانند به همان اندازه زیبا و تخیلی باشند (البته منظورم رفیق‌روزبه نیست). "استراتژی و تاکتیک" مفهوم خاصی ندارد. تناسب قوا و مبارزه طبقاتی و ساختن حزب یک بُعدی طرح می‌گردد و بی‌ارتباط به توده‌های مردم. برخی گرایش‌های خرده‌بورژوا تصور می‌کنند همین‌که چند تا روشنفکر بی‌ارتباط با مبارزات زنده کارگری دور هم جمع شوند و حزب ساخته و رهبر انتخاب کنند کار اصلی را کرده‌اند. مسئله پس از آن بر سر سرپازگیری و عضوگیری و رشد دادن آن حزب است.

این قبیل گرایش‌ها در جنبش کارگری ایران همواره وجود داشته‌اند. از دیدگاه گرایش‌های خرده‌بورژوایی، دنیا همواره به «سفید» و «سیاه» تقسیم می‌گردد. هر آن‌چه به غیر از «خود» آن‌هاست، در دنیای «سیاه» جای دارد. این‌گونه تقسیم‌بندی البته برای کسانی که خواهان خلاص کردن خود از بار فعالیت روزمره و مشقت بار مبارزات کارگری علیه سرمایه‌داری هستند، ایده‌آل است. دنیای آن‌ها «تخیلی» و «خالص» است. سناریوی آن‌ها چنین خلاصه می‌گردد: کارگران (دوستان‌شان) از یک سو، و سرمایه‌داران (دشمنان‌شان) از سوی دیگر، در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. از نقطه نظر آن‌ها استراتژی کارگران تشکیل «حزب» و «حکومت شوراهای کارگری» و «سرنگونی دولت سرمایه‌داری» است، و تا تحقق کامل این خواست مرکزی

کارگران خود را آغشته به هیچ عملی که خارج از این محدوده است، نباید کنند. هر آن چه غیر از این اتفاق افتد، «اصلاح گرایی» و تمکین به بورژوازی است. به زعم آن ها «تاکتیک» پرولتری، مفهوم دقیقی ندارد، و امری در حوزه فعالیت گرایش های «چپ بورژوازی» است. این ها تصور می کنند که کارگران همه یک پارچه مسلح به آگاهی سوسیالیستی هستند و تحت تأثیر و نفوذ عقاید بورژوازی و رفرمیستی قرار نمی گیرند. این ها فکر می کنند که کارگران برای دست یابی به هدف نهایی خود (دیکتاتوری پرولتری)، با حفظ اصول و برنامه خود، نباید مطالباتی (مطالبات انتقالی) طرح کنند که بتواند چارچوب دولت سرمایه داری را بلرزاند و آگاهی سوسیالیستی را برای کارگران گام به گام، در ارتباط با آگاهی کنونی شان، طرح کند. از دیدگاه آن ها کارگران یک روزه «سوسیالیست» می شوند و تمام عیوب سرمایه داران را کاملاً درک کرده و اقدام به انقلاب کارگری می کنند. سایر مسائل تنها در خدمت بورژوازی قرار دارد و بس! و هر آن کس مطلبی غیر از این سناریوی «خالص» و «زیبا» بر لب بیاورد الزاماً «پوپولیست» یا مماشست جو است! منطق مواضع این برخوردها فرقه گرایانه همانا موضع «امتناع» از جنبش کارگری است. (ضمیمه ۵-۶)

آن روی سکه سکتاریزم نیز مواضع فرصت طلبی است. دنباله روی از توده ها و حل کردن خود در میان آن ها بدون ایجاد صف مستقل. جالب این جاست که از دیدگاه فرقه گرایان مشی انقلابی؛ فرصت طلبی است! و از منظر فرصت طلبان خط انقلابی فرقه گرایی است! این نیز طنز دیگری در تاریخ جنبش کارگری بین المللی است.

خط انقلابی چیست؟

خط انقلابی یک روش خاص همیشگی و ابدی نیست. یک نیروی انقلابی با تحلیل مشخص از وضعیت خاص جامعه خود متکی بر تجارب تنوریک و نظری جنبش کارگری باید تشخیص دهد در هر زمان و وضعیتی چگونه می تواند بیشترین تاثیر سیاسی را میان توده بگذارد، تا آن ها را یک گام به انقلاب سوسیالیستی نزدیک تر کند. ارزیابی تناسب قوا طبقاتی بسیار حائز اهمیت است.

بله اگر در جامعه ای (مانند ونزویلا) همه کارگران و زحمتشکان به ضرورت سرنگونی بورژوازی رسیده بودند و ماهیت دولت بورژوایی را درک کرده بودند؛ مطمئناً پیشنهاد رفی مهدی فوراً قابل اجرا بود. اما متأسفانه در دنیای واقعی چنین نیست! نیروهای انقلابی تنها از طریق دخالت روزمره میان توده هاست که می توانند به کادرهای خود برای حزب سازی دست یابند. آن توده های فعال و مبارز انقلابی نیز امروز در ونزویلا در "جنبش بولیواری" متمرکز شده اند و طرفدار پروپاقرص چاوز هستند (متأسفانه). چاوز تا خطایی نکرده است و همواره به اجرای مطالبات توده ها دامن زند نمی توان بی دلیل او را افشاء کرد. در مورد سیاست خارجی او نسبت به رژیم ایران این دلیل وجود داشت و ما در سطح جهانی او را افشاء کردیم! زمانی که چاوز در حال مسلح کردن توده هاست و ارسال ارتش برای سرکوب سرمایه داران است؛ افشای او بر سر این مسائل اشتباه فرقه گرایانه محض است. هر نیروی انقلابی که سرش را پائین بیاندازد و بدون ارزیابی وضعیت موجود شعارهای بی ارتباط بدهد به سرعت منزوی می گردد و امر ساختن حزب و تدارک آلترناتیو به رهبری چاوز و تدارک انقلاب آتی را کاملاً مسدود می کند.

بحث رفیق روزبه کاملاً درست است که باید آلترناتیوی مستقل از چاوز ایجاد کرد و نباید به سخنگو و مشاور یک رهبر بورژوا مبدل شد. اما این کار توسط گرایش ما انجام نگرفته است. در ونزویلا تشکیلات کوچک انقلابی است که به صورت مستقل عمل می کند (شاید رفیق روزبه در مورد آن اطلاع نداشته باشد). این تشکیلات در ۲ سال گذشته خود صف مستقل از رهبری چاوز را داشته و ضمن شرکت در جنبش بولیواری مستقل از آن نیز، خود را سازمان داده است. اعضای این حزب جوان در ونزویلا از چند نفر به چند ده نفر در این دوره کوتاه افزایش یافته است. این حزب مشاور و هورا کش چاوز نیست! منتقدانه از او حمایت می کند. حمایت تا جایی که مطالبات توده ها در حال اجرا است. زمانی که این اقدامات قطع گردد آلترناتیو حکومت سوسیالیستی در مقابل وی طرح می شود (بستگی به توازن قوا و آمادگی توده ها).

در ضمن برای اطلاع رفیق روزبه متن سخنرانی ام را که ۲ سال پیش (۱۳ مرداد ۱۳۸۳) در کنگره بین المللی در مورد ونزویلا ارائه داده شد در آخر ضمیمه می کنم که از مواضع گرایش ما را در آن زمان اطلاع یابد.

(رجوع شود به ضمیمه ۴)

تاریخ تاکتیک های جنبش کارگری

همواره در ۲۰۰ سال گذشته، از زمان تشکیل اولین تشکل های کارگری و ایجاد بین الملل اول، دوم و سوم (زمان لنین) آن چه منجر به بحران های سیاسی و تشکیلاتی این سازمان ها شد، انحرافات فرصت طلبانه از یکسو و فرقه گرایانه از سوی دیگر بوده است. لنین از نادر فعالان جنبش کارگری بود که توانست در اکثر موارد مشی انقلابی را در مقابل گرایش های انحرافی پیش برد. گام برداشتن در راستای مشی انقلابی به ویژه در جوامع اختناق آمیز؛

همانند راه رفتن بر روی لبه تیز یک چاقو است. هر لغزش کوچک فعال سیاسی را به «چپ» یا «راست» این لبه تیز پرتاب می کند. لنین از نادر انقلابیونی که هنر دیدن بر این لبه تیز را آموخته بود! این «تاکتیک مارکسیستی» توسط لنین انجام گرفت و با صراحت به افشاگری مخالفان «چپ گرا» (فرقه گرا) و «راست گرا» (فرصت طلب) پرداخت.

اسناد چهار کنگره بین الملل سوم (کمینترن) براساس این تاکتیک ها غنی ترین دستاوردهای جنبش کارگری در سطح بین المللی را در بر داشته است.

در این جا به چند نقل و قول از تزه‌های کمینترن در زمان حیات لنین و همراه با رفرنس هایی برای آشنایی با تاکتیک های کمونیستی آورده می شود:

"...کمونیست ها هم چنین آماده اند که در کنار کارگرانی که هنوز ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را تشخیص نداده اند، کار کنند. بدین ترتیب، کمونیست ها هم چنین آماده اند که تحت شرایط و تضمین های معینی از یک حکومت کارگری غیرکمونیستی حمایت کنند. اما، کمونیست ها کماکان به طور علنی خطاب به توده ها اعلام می کنند که بدون آغاز یک مبارزه ی انقلابی علیه بورژوازی نه می توان به یک حکومت کارگری دست یافت و نه می توان آن را حفظ کرد...." (تاکتیک جبهه واحد کارگری - تزه‌های کمینترن ۵ دسامبر ۱۹۲۲)

"..بلشویک ها از مبارزه خستگی ناپذیر علیه رفرمیزم و یا به عبارت دیگر منشویزم دست برداشتند. با این وجود، در این وجود، در این پانزده سال بلشویک ها در بسیاری موارد با منشویک ها به توافقاتی رسیدند. انشعاب رسمی با منشویک ها در بهار سال ۱۹۰۵ به وقوع پیوست. اما در اواخر

همان سال، تحت تأثیر گسترش عظیم جنبش کارگری، بلشویک‌ها به طور موقت با منشویک‌ها یک جبهه مشترک ایجاد کردند. دومین انشعاب رسمی با منشویک‌ها عاقبت در ژانویه ۱۹۱۲ رخ داد. اما بین سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۲، جدائی مانع وحدت‌ها و شبه وحدت‌های سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۰۶، و یا ۱۹۱۰ نشد. این‌گونه توافقات نه صرفاً به خاطر نوسانات در مبارزات جناحی، بلکه به دلیل فشار مستقیم بخش‌های وسیع کارگران ضرورت می‌یافت. توده‌های کارگر فعالیت سیاسی را آغاز می‌کردند و خواهان این بودند که خود فرصت داشته باشند تا براساس تجربه‌ی خود دوری بنیادی منشویزم از مسیر انقلابی را آزمایش کنند... بلشویک‌های روسیه اما در پاسخ به تمایل کارگران برای وحدت از شرکت در هرگونه جبهه‌ی واحد خودداری نکردند. برعکس، برای خنثی ساختن بازی دیپلماتیک رهبران منشویک، بلشویک‌ها شعار "وحدت از پائین"، یعنی وحدت خود توده‌های کارگری در مبارزات عملی و برای خواست‌های انقلابی کارگران علیه سرمایه‌داران را پیش کشیدند. حوادث بعدی اثبات کرد که این تنها واکنش صحیح بود. نتیجه‌ی این تاکتیک که بر اساس موقعیت‌های زمانی و محلی اصلاح می‌شد، این بود که بسیاری از بهترین کارگران منشویک به تدریج به کمونیزم جلب شدند." (تزهایی مربوط به جبهه واحد کارگری ۱۹۲۲)

"...در دو مورد مبارزه‌ی بلشویزم علیه انحرافات «چپ» حزب خود؛ دامنه‌ی بسیار وسیعی پیدا کرد: یکی در سال ۱۹۰۸ بر سر موضوع شرکت در ارتجاعی‌ترین «پارلمان» و در مجامع علنی کارگری که ارتجاعی‌ترین قوانین را برای آن‌ها وضع کرده بودند و دیگری در سال ۱۹۱۸ (صلح برست) بر سر موضوع جایز بودن فلان یا بهمان «مصالحه». در سال ۱۹۰۸ بلشویک‌های «چپ» به علت این که لجوجانه نمی‌خواستند به لزوم شرکت در ارتجاعی‌ترین «پارلمان» پی برند، از حزب ما اخراج شدند. ...اکنون وقتی به

عقب می‌نگریم و به این دوران تاریخی کاملاً پایان پذیرفته که ارتباط آن با ادوار بعدی کاملاً آشکار شده است نظر می‌افکنیم، با روشنی خاصی دیده می‌شود که اگر بلشویک‌ها ضمن مبارزه‌ی بسیار شدید از ضرورت حتمی در آمیختن شکل‌های علنی با شکل‌های غیر علنی مبارزه و شرکت حتمی در ارتجاعی‌ترین پارلمان و در یک سلسله از مؤسسات دیگری، که قوانین ارتجاعی برای آن‌ها وضع شده بود (صندوق‌های بیمه و غیره). دفاع نمی‌کردند. نمی‌توانستند هسته‌ی محکم حزب انقلابی پرولتاریا را در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۱۴ حفظ نمایند (و به طریق اولی نمی‌توانستند آن را مستحکم سازند، رشد دهند و تقویت نمایند) (بیماری کودکی چپ روی در کمونیزم ۱۹۲۰-لنین).

این‌ها صرفاً چند نمونه از گنجینه‌ی تاکتیک‌های کمونیستی در مقابل گرایش‌های خرده‌بورژوازی بوده است. رفیق مهدی به این نقل قول بالا توجه کند که لنین با صراحت می‌گوید: هسته‌ی محکم حزب انقلابی پرولتاریا را در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۱۴ ساخته نمی‌شد اگر بلشویک‌ها در ارتجاعی‌ترین پارلمان تزاری شرکت نمی‌کردند! چرا این موضع را داشت؟ چون در آن زمان تنها راه ساختن حزب و دسترسی به توده‌ها از این راه بود. رفیق روزبه حتی به شکلی شرکت در جنبش بولیواری بی‌ارتباط به مسایل کارهای "اصلی کمونیستی" می‌داند. جنبشی که اقدامی جز انجام تکالیف دموکراتیک و سوسیالیستی نکرده است.

در خاتمه به طنز اول مقاله بر می‌گردم. اگر رفقای دانشجو برخی از دانشگاه‌ها در ایران برای دسترسی فراتر به توده‌های زحمتکش ونزونا (و جهان) در راستای افشای ارتباط چاوز با رژیم احمدی نژاد دست به ایجاد کمپین "دست‌های از ونزونا کوتاه" زدند (**ضمیمه ۸**). و تنها کسانی بودند

اعتراضات علیه چاوز را در ایران میان کارگران و جوانان تبلیغ کردند؛ اطلاعیه اعتراض به چاوز و حمایت از کارگران ایران را به زبان اسپانیولی در میان کارگران ونزوئلا توزیع کردند؛ این جوانان در این مقطع خاص یک موضع انقلابی و درست اتخاذ کردند.

از سوی دیگر اگر رفقای "کمونیست" به هر علتی از این اقدام طفره رفتند؛ متأسفانه (به قول لنین) دچار "بیماری کودکی و چپ روی در کمونیزم" شده اند.

به این امید که این رفقا دست از مواضع فرقه گرایانه بردارند و خود را به تاکتیک های کمونیستی مسلح کنند و در ضدیت با فرصت طلبان و گرایشات مماشات جو؛ به دام مواضع فرقه گرایانه که آن روی سکه فرصت طلبی است در نغلطند.

۱ شهریور ۱۳۸۵

ضمیمه ۱

نامه‌ی سرگشاده به هوگو چاوز رئیس جمهور ونزولا

از طرف اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

هوگو رافائل چاوز فریاس، رئیس جمهوری بولیواری ونزولا
آقای رئیس جمهور عزیز،

در نوامبر ۲۰۰۴ هنگام چهارمین دیدار رسمی شما از ایران، برخی از فعالان جنبش کارگری ایران به شما نامه ای فرستادند (که کپی آن در پیوست می آید) و در آن نگرانی های خود را در رابطه ی با سوءاستفاده ی رژیم ایران از نام و محبوبیت شما در میان توده های مردم آمریکای لاتین و فعالین مترقی و ضد گلوبالیزاسیون در سطح جهان ابراز داشته و بیان نمودیم که رژیم ایران به این وسیله می خواهد چهره ی مثبتی مانند وجهه ی شما برای خود بسازد.

عالی جناب، ما در آن نامه تفاوت های بنیادی بین حکومت بولیواری را که از پشتیبانی توده ای برخوردار بوده و می کوشد تا خیلی از مشکلات و مسائل اقتصادی درازمدت ونزولا را از بین ببرد با رژیمی که به وسیله ی نابود کردن جنبش توده ای میلیون ها انسان به قدرت رسید (جنبشی که میلیون ها انسان را برعلیه فقر و برعلیه

دیکتاتوری شاه، عنصر دست نشانده ی "سیا"، به حرکت درآورده بود). برجسته کردیم.

دو حکومت با برنامه های متضاد

در ظرف ۲۰ ماهی که از نوشتن آن نامه می گذرد، وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ونزوئلا و ایران در دو جهت مخالف هم پیشرفت کرده است. اگر چه هر دو کشور شاهد شکوفایی قابل ملاحظه در درآمد نفت (و گاز) خود بوده است، اما تضادی که بین راه های استفاده از این پول اضافی به وسیله ی این دو حکومت وجود داشته، بیش از هر زمان دیگر جلب توجه می کند: سیاست های اقتصادی، برنامه های اجتماعی و تقدّمات سیاسی دو کشور درست متقابل هم قرار داشته است.

از یک طرف در ونزوئلا، ما شاهد ملی شدن هر چه بیشتر شرکت ها، امکانات رایگان دارو و درمان، آموزش و پرورش و مانند آن، و سیاست اهدای حقوق و آزادی بیشتر در قانون اساسی، خصوصاً به کارگران و اقشار فقیر جامعه بوده ایم. برای کارگران این گونه پیشرفت ها به معنای دادن کنترل بیشتر به آن ها بر روی طرز زندگی و کارشان بوده است. مهم تر از همه ی این ها، سلب مالکیت از کارخانجات و تشویق ریاست جمهوری به کنترل و دخالت کارگری، ماهیت جنبش کارگری ونزوئلا را تغییر داده است. همین چندی پیش بود که "کنفدراسیون کارگری ونزوئلا"ی فاسق و تبه‌کار، طرفدار کارفرما و بوروکراتیک انحصار نمایندگی کارگران ونزوئلا را در دست داشت. امروز این کنفدراسیون حاشیه ای شده است.

جنبش بولیواری و سیاست های حکومت آن تغییرات عظیمی را در تعادل نیروهای طبقاتی ونزوئلا به نفع طبقه ی کارگر انجام داده است. حکومت ونزوئلا نه تنها کارگران را به ساختن "اتحادیه ی ملی کارگران" به عنوان بدیلی در مقابل "کنفدراسیون کارگری ونزوئلا" تشویق کرده است، بلکه کارگران در اداره و مدیریت کارخانجات و سایر شرکت ها حضور و دخالت داشته اند. تمام جهان می داند که شما

عالی جناب، لیست اسامی ۱۱۴۹ کارخانه ی تعطیل شده را بیرون داده و به صاحبان آن ها اخطار دادید: آن ها را تحت کنترل کارگری باز کنید و یا حکومت از شما سلب مالکیت خواهد کرد!

از طرف دیگر در ایران، علاوه بر کمبود حقوق دموکراتیک در خیلی از موارد ابتدائی که بر روی وضعیت اکثریت مردم تأثیر منفی داشته است، کارگران نیز از داشتن حق تشکیل هرگونه اتحادیه ی کارگری محروم هستند. اما در گذشته همیشه این طور نبوده است: سرنگونی رژیم شاه، برای کارگران آزادی هایی چند را دربر داشت که در برخی موارد حتی شامل کنترل بر روی تولید و توزیع هم بود. سپس اما هیئت حاکم اسلامی موفق شد تا با مانورهایی به رهبری جنبش "انقلابی" و "رادیکال" دستبرد زند. روحانیت به محض کسب این رهبری، با کشتن هزاران کارگر، جنبش را نابود و چندین دهه به عقب کشاندند. در این رژیم، حتی اتحادیه های کارگری زرد طرفدار کارفرما که برای شاه قابل تحمل بود، غیرقانونی شده و هم چنان غیرقانونی باقی مانده است! حتی فدراسیون اتحادیه های کارگری ای مانند "کنفدراسیون کارگری ونزوئلا" نیز در ایران غیرقانونی می باشد!

امروز، کارگران ایران باید فقر و شرایط بسیار بد کاری را به علت نبودن دو حق تحمل کنند: حق تشکیل اتحادیه های کارگری مستقل خود و حق اعتصاب. نداشتن این دو حق، نه تنها به معنای این است که آن ها نمی توانند جبهه ی متحدی به منظور دفاع از حقوق ابتدائی و سطح زندگی خود، بسازند بلکه وقتی از طرف کارفرمایان و اوباش رژیم مورد حمله قرار می گیرند، باید کاملاً متکی به رحم و شفقت مسنولین (قضائی رژیم) باشند. آن ها نه تنها حق مبارزه طبقاتی ندارند که به خاطر آن محاکمه و مجازات می شوند!

در نتیجه ی این امر، میزان بیکاری رسمی (که پایین تر از میزان واقعی است) ۱۰/۸۵ بوده و بیکاری در میان جوانان (بین سنین ۱۵ تا ۲۴ سال) ۲۲/۳۵ است (آمار پاییز ۲۰۰۵). حتی وقتی کارگران شاغل هم هستند، اغلب حقوقشان پرداخت

نمی‌شود. در خیلی از موارد بیش از یک سال، حتی آن‌هایی که دستمزد خود را دریافت می‌کنند با مشقت پرداخت مخارج نیازهای ابتدایی خود در زندگی مواجه هستند، زیرا که دستمزدشان کفاف نمی‌کند. برای مثال، اجاره‌ی آپارتمان دو اتاق خوابه ۴۲۲ دلار در ماه است، در حالی که درآمد یک کارمند عادی ۱۲۰ دلار، درآمد یک معلم ۱۸۰ دلار و حتی درآمد یک پزشک ۶۰۰ دلار در ماه است (آمار سال ۲۰۰۵). جای تعجبی نیست که ۹۰٪ جمعیت کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

خصوصی‌سازی: راه حل رژیم

"جواب" اصلی رژیم به تمام این مشکلات اقتصادی، خصوصی‌سازی است. با وجود این که خصوصی‌سازی کلیدی حکومت در ظرف چهارده سال اخیر بوده است اما هنوز هم ۷۰٪ اقتصاد کشور تحت تملک دولت است. دلیل این امر نداشتن ثبات سیاسی و امنیت، انزوای دیپلماتیکی، فساد و تبهکاری و محدودیت‌های قانونی است. بنابر این تا کنون، خصوصی‌سازی به معنای فروختن شرکت‌ها به خیشاوندان قشر ممتاز جامعه و "بنیادهای خیریه"‌ای بوده است که به دست همین عناصر ثروتمند و قدرتمند اداره می‌شود.

ماده ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌گوید که مالکیت و اداره‌ی شرکت‌های بزرگ مانند بانک‌ها و مؤسسات مالی، صنایع اصلی، خطوط هوایی، شرکت‌های کشتی‌رانی، شبکه‌های برق‌رسانی و ارتباطی می‌باید بالالخص تحت کنترل حکومت باشد. طریقی که رژیم در مورد صنعت حیاتی نفت از رعایت این قانون‌شانه خالی کرد، این بود که چند سال پیش طرح "بای‌بک" را پیاده کرد. با دخالت خارجی از طریق "بای‌بک" تا به امروز ۴۰ میلیارد دلار درآمد از صنعت نفت به دست آمده است.

فاکتور کلیدی‌ای که جایش خالی بوده است، سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم است. در طول کل ۲۷ سال گذشته، تنها ۴ میلیارد دلار در ایران سرمایه‌گذاری شده است

(در فولاد و معدن). به این دلیل است که در روز ۳ ژوئیه آیت الله علی خامنه ای رهبر اصلی جمهوری اسلامی ایران، دستور فروش ۸۰٪ سهام شرکت های بزرگ دولتی را به بخش خصوصی صادر کرد.

علاوه بر این، بخش های "همکاری کننده" گسترش یافته و حدود دخالت و سرمایه گذاری حکومت در اقتصاد کشور کاهش خواهد یافت. دستور خامنه ای به منظور محدود کردن هر چه بیشتر ماده ی ۴۴ قانون است.

از آن جایی که شرکت های دولتی اغلب سودآور نبوده و راه حل عمده ی رژیم برای بهبود بخشیدن سودآوری این شرکت ها، بیکارسازی کارگران و مجبورکردن باقی مانده ی کارگران به بیکاری بیشتر با دستمزد کمتر است، مسلماً رژیم امیدوار است که به این طریق از ایران مقصدی جذاب برای سرمایه گذاری مستقیم شرکت های آمریکائی و اروپائی بسازد.

رژیم ایران و امپریالیست

ما معتقدیم که این حکومت هیچ اختلاف و تضاد بنیادی با امپریالیست آمریکا ندارد. با نگاهی به پستی و بلندی های روابط تهران و واشنگتن ما می بینیم که در ظرف چند سال آینده روابط به طرف عادی شدن می رود. در حقیقت رژیم ایران نقداً به آمریکا در تهاجم و اشغال نظامی افغانستان و عراق - و روی کار آوردن رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم «کرزای» و «ملکی» به وسیله ی تبادل تجاری امنیتی و معاملات دیگر - کمک کرده است. این رژیم علیرغم لحن و ژست هایش، دارد به طرف بازسازی پیوندهای قدیم با ایالات متحده آمریکا پیش می رود و اجازه ی تجارت و سرمایه گذاری آمریکایی می دهد.

منطق اجتناب ناپذیری که پشت سر این ارتباط حسنه با ایالات متحده ی آمریکا قرار دارد مرحله ی نابودی اقتصاد ایران و چشم اندازهای درازمدت پرمخاطره بوده است. بنابراین این جای تعجبی نیست که در ماه مه ۲۰۰۳ رژیم ایران علناً خواهان حل مسائل

موجودش با امپریالیست آمریکا شد که شامل دستگاه های اتمی ایران و تروریزم بود. در آن زمان در حالی که آمریکا را "شیطان بزرگ" می نامید قرارداد معروف «ایران کنترورا» را با دولت ریگان بست!

چرخش به طرف امپریالیزم و تجدید اختناق

همین که اهداف جناح "رفرمیست" رژیم تعمیم گردد - یعنی خنثی کردن اختلافات درونی و کانالیزه کردن آن و شکستن انزوای دیپلماتیک و تجاری دولت - قشر ممتاز حاکم فرد دیگری را به نام محمود احمدی نژاد از طریق "انتخابات" کاملاً غیردموکراتیک و تقلبی، اسماً به مقام ریاست جمهوری رساند. وظیفه ی عمده ی کابینه ی آقای دکتر احمدی نژاد محکم کردن پایه ی ضعیف رژیم، پیش از خصوصی سازی، برچیدن قوانین و قطع مزایا و سوبسیت های اجتماعی است. این سیاست ها راه را برای روابط نزدیک تر با امپریالیزم آمریکا و سرمایه گذاری و تکنولوژی بسیار مورد نیاز که از جانب شرکت های آمریکائی قابل تأمین است، آماده می سازد؛ و به حفظ حیات رژیم چند سالی می افزاید.

برای این که بتوان اعتراضات اجتماعی اجتناب ناپذیری را که سیاست های نئولیبرال و طرفدار امپریالیزم ایجاد می کند، کنترل و خفه کرد، رژیم به پایه ی اجتماعی خود نیاز دارد. همان طوری که در اوایل دهه ی ۱۹۸۰ زمان بسته شدن نطفه اش به این پایه نیاز داشت. علاوه بر این سیاست ها رژیم اقداماتی نظیر "بنیاد عشق رضا" را با مبلغ ۱/۳ میلیارد دلار داشت تا بر پشتیبانی توده ای خود بیفزاید. سپس این قشر از جامعه، برای سرکوب مبارزات ناشی از بروز مطالبات دموکراتیک زنان، جوانان، اقلیت های ملی و از همه مهم تر کارگران مؤثرتر عمل می کند.

گزینش احمدی نژاد که شهردار سابق تهران بود - و شما او را از زمان پرده برداری از مجسمه ی «سیمون بولیوار» در پایتخت می شناسید - نشانگر چرخش نهائی رژیم برای حل اختلافاتش با امپریالیزم، به ویژه امپریالیزم آمریکا است. برخلاف تمام "دشمنی ها"، لحن و ژست های "ضدامپریالیستی"، رژیم

آماده ی حل کلیه ی اختلافات موجود با آمریکا است. آن ها می خواهند از ایران، جانی مثل کلمبیا بسازند. در کلمبیا هزاران کارگر اتحادیه ای کشته شده تا شرکت های چند ملیتی بدون هیچ گونه مانعی بتوانند کارگران را استثمار کرده و منابع طبیعی کشور را بچاپند.

مشکلات و بحران اقتصادی بر علیه کارگران

در ایران هم زمان با بهتر شدن روابط دیپلماتیک با اغلب کشورها، ما شاهد فاجعه ی بزرگ سیاست داخلی هستیم. در نتیجه ی آن جنبش های اجتماعی در ایران به شکل توده ای رشد کرده است. گسترش عظیم مبارزات کارگری در طول ۲ یا ۳ سال اخیر، ناشی از نابودی فزاینده ی شرایط اقتصادی و اجتماعی است و علاوه بر آن، این حقیقت که کارگران هیچ گونه ارگان رسمی و قانونی که به مطالبات آن ها رسیدگی کند، ندارند. از بین رفتن وضع اقتصادی و به همراه آن نداشتن حق دفاع از خود، باعث جسارت یافتن توده ی مردم، خصوصاً کارگران گشته و در نتیجه پایه های رژیم را کوچک تر و دمورالیزه تر کرده است.

بیش از ۹ سال پیش بود که تشکلات مستقل کارگری که مبارزه ی خود را به طور مخفی از زمان جنگ ایران و عراق آغاز کرده بود، شروع به ابراز شکایت علنی نمود. آن ها مبارزه ی جسارت آمیز خود را با نامه ی سرگشاده ای که در ماه مه ۱۹۹۷ خطاب به آقای خاتمی نوشته بودند آغاز نموده و شروع به بستن جاده ها و اشغال کارخانجات کرده و خواهان گرفتن کنترل کارگری کارخانجات شدند. بعضی از آن ها مانند کارگران نساجی جامکو و شادان پور که صرفاً خواهان دریافت دستمزدهای عقب افتاده ی خود بودند، در جلوی مجلس مورد شلیک گلوله قرار گرفته و کشته شدند. بقیه مانند کارگران ذوب مس خاتون آباد، کشته شدند، زیرا بر علیه اخراج ها اعتراض کردند. علی رغم تمام این خشونت ها، ما شاهد صدها

اعتصاب و اعتراض بوده ایم. مهم ترین آن ها مبارزات کارگران و رانندگان شرکت واحد بوده است.

مبارزات کارگران شرکت واحد برای ساختن سندیکای کارگری

رژیم و مدیریت اسلامی شرکت واحد ۱۶ ماه است که مرتب مشغول آزار و اذیت و تحریک رانندگان و کارگران بوده اند. در ماه مارس ۲۰۰۵ زمانی که فعالین کارگری شرکت واحد کوشیدند تا اتحادیه ی کارگری خود را که در طول بحران اقتصادی دهه ی ۱۹۸۰ ممنوع شده بود، بازسازی نمایند، شرکت اقدام به اخراج آنان کرد. سپس در ۹ مه ۲۰۰۵، سی صد تن از مأمورین خانه ی کارگر و شورای اسلامی کار (دو ارگان رژیم اسلامی که به منظور سرکوب و خفه کردن تشکیلات و اتحادیه های کارگری واقعی کارگران به کار برده می شود) به جلسه ی "کمیتة ی بنیان گذاری" اتحادیه ی کارگران شرکت واحد تهران و حومه حمله بردند. با کمک نیروهای امنیتی، آن ها توانستند در ورودی به دفتر اتحادیه و پنجره های آن را شکسته، اوراق و مدارک آن ها را پاره کرده و حدود ۱۰ نفر از آن ها را کتک زدند. حسن صادقی، دبیر هماهنگی دفتر اصلی شورای اسلامی کار و لاقبل ۹ نفر دیگر از خانه کارگر و شورای اسلامی کار در این خشونت دست داشته و این حمله را رهبری کردند. یورشیان به ویژه منصور اوسانلو رهبر اتحادیه ی کارگران شرکت واحد را هدف قرار دادند. در حالی که صادقی دست های اوسانلو را از عقب بسته بود، یکی دیگر از "رهبران کارگری" رژیم سعی در بریدن زبان اوسانلو کرد. پس از بردن اوسانلو به بیمارستان برای رسیدگی پزشکی، آن ها اوسانلو را برای بازجویی دستگیر کردند، نه آن هائی که به او حمله کرده بودند!

چند هفته بعد از این حملہ کنندگان در نودوسومین جلسه ی شورای بین المللی کار در ژنو شرکت کردند! روز ۱۴ ژوئن ۲۰۰۵ کنفرانس، همراه صادقی و یکی دیگر از حملہ کنندگان که تظاهر به نمایندگی ی واقعی بودن کارگران ایران کرده و خود

را "متخصص" نامید، و به بررسی کارگران ایران پرداختند! با نزدیک شدن اواخر ماه ژوئیه تعداد کارگران اخراجی به ۱۷ نفر رسید. همه ی این ها، رهبران و اعضای کمیته ای بودند که اولین جلسه ی عمومی را در روز ۳ ژوئن ۲۰۰۵ سازماندهی کرده بودند. در این گردهمایی ۸۰۰۰ هزار تن از ۱۷۰۰۰ کارگر شرکت واحد در بحث ها و انتخابات شرکت کردند.

رژیم تدریجاً تحت فشار زیاد سایر کارگران شرکت واحد، کارگران سایر صنایع، و سازمان های بین المللی، همه ی این رهبران و فعالین را آزاد کرد. با این وجود، آزار و اذیت فعالین اتحادیه ای شرکت واحد در سطح پایین تر تا ۲۲ دسامبر آن سال ادامه یافت. ساعت ۶ صبح آن روز عده ای از افراد وزارت اطلاعات به خانه ی آقای اوساتلو ریخته و پس از بازرسی خانه او ایشان و عده ای چند از اعضای کمیته ی رهبری اتحادیه را دستگیر کردند. این کار را برای ایجاد حس انزوا در میان این کارگران، انجام دادند، زیرا که در دوران تعطیلات عید نونل در اواخر دسامبر، بسیج بین المللی، کار مشکلی می بود.

کارگران شرکت واحد اما اجازه ندارند که کارفرمای آنان را بترسانند. ۳۰۰۰ کارگر شرکت واحد روز ۲۵ دسامبر ۲۰۰۵ اعتصاب کردند. پاسخ رژیم به این کارگران این بود که حساب بانکی آنان را بسته، حقوق هایشان را پرداخت نکرده و برایشان پرونده سازی کند و نیز از دکتر قالیباف، شهردار تازه ی تهران برای زبان بازی استفاده کرده تا کارگران را از اعتصاب منصرف کند. قالیباف برای کارگران از گذشته ی ساده و فقیرانه خود داستان ها گفت و اضافه کرد که پدرش کارگر بوده است. اما توان قول های او در رابطه ی با حل مشکلات موجود کارگران همگی تو خالی در آمد.

کارگران سپس در روز ۲۸ ژانویه اعلام کردند که دوباره دست به اعتصاب خواهند زد و از جمله مطالباتشان یکی آزادی آقای اوساتلو و دیگری به رسمیت شناختن اتحادیه اشان بود. در این زمان، نیروهای امنیتی رژیم شب قبل از اعتصاب

به خانه های این کارگران حمله بردند، افراد خانواده ی آنان را مورد ضرب و شتم قرار داده و برای بازجویی بردند (عده ای از همسران این کارگران و فرزندانشان به مدت چند روز در بازجویی به سر بردند).

روز اعتصاب، رژیم مأموران پلیس، پلیس ضدشورش، لباس شخصی ها و سایر گروه های ضربت خود را بسیج نمود. رژیم با زور و ضرب و شتم کوشید تا رانندگان را به کار باز گرداند. آن ها سپس به دست گیری ۷۰۰ تا ۱۳۰۰ نفر کارگر پرداختند. در میان دست گیر شدگان تعداد زیادی از دانشجویان و پشتیبانی کنندگان اعتصاب رانندگان هم بودند. آن ها کارگرانی را که مقاومت کرده بودند، زندانی کردند. در مقطعی از این جریان ۵۰۰ نفر در زندان اوین اعتصاب کردند. آن ها اعلام کردند که در روز جمعه ۳ فوریه اعتصاب می کنند. مطالبات آن ها:

- آزادی اوسائلو و سایر رهبران اتحادیه ی شرکت واحد
- امضای قرارداد کلکتیو
- حق تشکیل سندیکا
- دستمزد و شرایط کاری بهتر

همبستگی و پشتیبانی جنبش بین المللی در آزادی خیلی از کارگران شرکت واحد، بسیار اهمیت حیاتی داشته است. جنبش کارگری ایران در برزخ قرار دارد و پیروزی کارگران در شرکت واحد راه را برای حق تشکیل اتحادیه های کارگری و سازمان های حقیقی کارگری و دستمزدها و شرایط کار بهتر برای میلیون ها کارگر باز خواهد کرد. برخلاف این پیشرفت های منفی در ایران، مادر ونزولنا شاهد جنبش های طرفدار طبقه ی کارگر هستیم. امروز، کارگران ایران حتی حق داشتن یک کنفدراسیون تبهکار و طرفدار کارفرمایانی مانند "کنفدراسیون کارگری ونزولنا" را ندارند! آن چه آن ها دارند یکی خانه ی کارگر است و دیگر شورای کار اسلامی که برای حمله به کارگران شکل گرفته است.

سوالاتی که از مهماندار خود می توانید بکنید

جناب آقای رئیس جمهور محترم، اگر چه ما پیشرفت های دولت شما را در مورد سیاست خارجی و تشویق های شما را نسبت به حکومت ها چپی و جنبش های اجتماعی تقدیر می کنیم، اما باید به عنوان وظیفه خود نسبت به کارگران ونزوئلا و به همین ترتیب نسبت به کارگران ایران، یک سؤال در رابطه با سیاست خارجی شما بکنیم. از نظر ما این امکان برای دولت ونزوئلا وجود دارد که با دولت ایران رابطه ی دیپلماتیک نزدیک و رابطه ی تجاری برقرار کند، بدون این که از رژیم آن حمایت سیاسی نماید - به ویژه وقتی سیاست داخلی مطرح می گردد. از همه این ها مهم تر، پذیرش سیاست های رژیم ایران است که در تضاد کامل قرار دارد.

جناب آقای رئیس جمهور محترم، بر اساس نقاط بالا، ما معتقدیم که دولت شما و به ویژه دفتر رئیس جمهور می باید در روابط خود با این دولت بخصوص، محتاطانه عمل کند. نگرانی ما در رابطه با روابط شما با این رژیم، به تحلیل های ما از منافع درازمدت مردم ایران و ونزوئلا بر می گردد. وقتی کارگران، جوانان، زنان و اقلیت های ملی ایران شخصی در موقعیت شما را می بینند که این چنین روابط نزدیکی با افرادی مثل احمدی نژاد و سایر اعضای قشر ممتاز این رژیم دارید، توهمات شان برچیده می شود. آن ها این امر را پذیرش رژیم به وسیله شما و رد آرزوهای آن ها برای آزادی و از بین رفتن سطح زندگی خود می بینند.

در طول سفر اخیر شما به "بلاروس" گزارش آمده که شما گفته اید: "ما نمی خواهیم گول خورده و یا کسی را استثمار کنیم ما باید از منافع افراد دفاع کرده و نه در پی استیلای منافع سرمایه داران باشیم. حالا آن ها هر جا که می خواهند باشند، در اروپا، در آمریکای لاتین." جناب آقای رئیس جمهور محترم کارگران ایران ۲۷ سال است که به وسیله ی یک باند جدیدی از سرمایه داران سنتی که با مساجد و بازار پیوند دارد، گول خورده و استثمار شده اند. کارگران سعی می کنند که از زندگی و زنده بودن خود در مقابل سرمایه داران و حکومت آنان که کاملاً مسلح است، دفاع

کنند. کارگران و توده های فقیر ونزولنا متحدان طبیعی آن ها در این مبارزات هستند. ما امیدواریم که شما، ریاست محترم از منافع کارگران ونزولنا و ایران دفاع نموده و از مهماندار خود در باره ی شرکت واحد، ایران خودرو و تعداد بیشمار دیگری از مبارزات و نبود ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک مانند حق اعتصاب، حق تشکیل اتحادیه های کارگری مستقل، حق انتخاب نمایندگان حقیقی و مانند این ها سؤال نمائید.

ما در نتیجه از شما می خواهیم که لطفاً این مسائل را با مهماندار خود مطرح
نمائید:

- چرا منصور اوسانلو رهبر کارگران شرکت واحد، بیش از هفت ماه است که در زندان به سر می برد و اغلب هم زندان انفرادی است؟
- چرا فعالین خانه کارگر و شورای اسلامی کار به دفتر اتحادیه کارگران شرکت واحد حمله کرده و به حقوق رهبران آن تجاوز نموده اند؟
- چرا آن ها سعی کردند، زبان آقای اوسانلوی ما را ببرند؟
- چرا آقای اوسانلو حق داشتن درمان پزشکی مورد نیازش را که در نتیجه ی حمله آن ها پیش آمده، ندارد؟
- چرا همین چند روز پیش که ۳ تن از رهبران کارگران شرکت واحد که برای دیدن معاون وزیر کار رفته بودند، دستگیر شدند؟
- چرا کارگران هر روز به علت نبود وسایل ایمنی جان خود را از دست می دهند؟
- چرا کارگران ایران خود رو برای درخواست پاداش عید اخراج می گردند؟

آقای رئیس جمهور محترم، حتی "جک استرا" وزیر امور خارجه ی سابق بریتانیای امپریالیستی گفت که وقتی با رهبران رژیم ایران در تهران ملاقات نمود مسئله ی حقوق بشر را با آن ها مطرح کرد. در نتیجه ما از رهبری مانند شما که این گونه در زمینه ی جنبش ضدامپریالیستی و ضد گلوبالیزاسیون اقدام کرده، بیش از این ها توقع داریم.

نزدیکی مرتب شما به رهبران این رژیم عاقبت باعث این می شود که توده های مردم ایران به درس های بزرگ روند انقلابی در ونزولا پشت کنند. جای گرفتن در قلب و ذهن توده های مردم ایران و کشورهای نظیر آن، بهترین راه حل درازمدت برای قطع کردن پنجه ی خفه کننده ی واشنگتن بر آمریکای لاتین است. علی رغم برخی شباهت ها و اختلافات کنونی با امپریالیزم، جمهوری اسلامی ایران رژیمی است که از بنیاد با جمهوری بولیواری ونزولا تفاوت دارد. در نتیجه ما امیدواریم که شما مدال درجه اول جمهوری اسلامی ایران را که احمدی نژاد به شما اهداء خواهد کرد، رد کرده و در کنار کارگران ایران بایستید.

با احترام
اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران
۲۸ ژوئیه ۲۰۰۶

ترجمه از متن انگلیسی توسط سارا قاضی

ضمیمه ۲

ونزوئلا و ایران

روابط دیپلماتیک، معاملات تجاری و سیاست خارجی انقلابی
گرایش بین المللی مارکسیستی www.marxist.com

ما در شرف نزدیک شدن به پنجمین دیدار رسمی رئیس جمهور ونزوئلا، «هوگو چاوز» به ایران هستیم. هر چه رابطه ی ونزوئلا با رژیم ایران نزدیک تر می شود، تعدادی از مسائل مهم برای انقلابیون هر دو کشور مطرح گشته و در سطح بین المللی در حقیقت رابطه بین سیاست خارجی انقلابی و دیپلماسی مورد سؤال قرار می گیرد.

"گرایش بین الملل مارکسیستی" از ابتدا، از انقلاب بولیواری دفاع نموده و از کلیه ی جوانب مترقی آن پشتیبانی کرده و در عین حال، اشاره کرده ایم که برای این که انقلاب کامل گردد، می باید به نظام سرمایه داری در ونزوئلا پایان داده و همزمان در سایر کشورها هم پخش شود، تا بتواند دوام آورد. همه می دانند که ما از انقلاب ونزوئلا دفاع نموده ایم. اما همزمان، وظیفه ی خود می دانیم که به آن جوانب از سیاست های دولت ونزوئلا که به نظر ما به اهداف انقلاب بولیواری کمک نمی کند، نیز اشاره نماییم.

در طول چند سال گذشته، ما از پیشرفت های انقلابی در ونزوئلا که همواره به نفع اقشار وسیع تری از جامعه بوده است، استقبال کرده ایم. عملیات

مختلفی مانند "مسیون روبینسون"*، "مسیون باریوآدنترو"*، "مسیون اسکان"*، "مسیون زامورا"* و نظیر این ها تأثیر قابل ملاحظه ای بر روی زندگی مردم فقیر و حاشیه ای جامعه ی ونزونلا گذاشته است. همزمان هوگو چاوز، رئیس جمهور روندی که به طرف خصوصی سازی پیش می رفت را برعکس نموده و نه تنها خدمات عمومی، شرکت ها و سایر خدمات ملی شد، بلکه در قانون اساسی، ماهیت صنعت نفت بسیار محکم ملی گشته است. در قانون علاوه بر این حقوق اقلیت بومی کشور به رسمیت شناخته شده و حقوق زنان در قانون اساسی بولیواری مقدس شمرده شده است.

مهم تر از همه، انقلاب در ونزونلا توان خود را از جنبش انقلابی میلیون ها انسان کارگر معمولی ای می گیرد که خود را سازمان می دهند تا بتوانند زندگی خود را تغییر دهند و مستقیماً در تصمیم گیری بر روی آینده، خود سهیم هستند. این وضعیت به سازماندهی مبارزات دموکراتیک طبقاتی اتحادیه های کارگری جو تازه ای از اعتماد به نفس در درون جنبش کارگر، به اشغال کارخانجات و غیره کشیده است. هوگو چاوز، رئیس جمهور این مراحل را همراهی و تشویق کرده است و اقدامات کنکرتی برای پشتیبانی از آن ها انجام داده است.

در ژانویه ۲۰۰۵ او حکم سلب مالکیت خصوصی از "ونپال" را امضاء نمود. ونپال کارخانه ی کاغذسازی بود که کارگرنش ماه ها بود آن را اشغال کرده و در مبارزه سخت با صاحب کارخانه درگیر بودند. کارخانه تحت یک نوع مدیریت کارگری درآمد. بعد از این، کارخانه های دیگر هم همین مسیر را پیمودند و چاوز در یک سخنرانی عمومی به کارگران گفت که کارخانجاتی را که خوابیده، تصرف کنند. در مارس ۲۰۰۵ "کارلوس لانتز" به عنوان مدیر

عامل کارخانه نوب آلومینیوم "آکاسا" در "گوآیاناس" منصوب گردید و هدف از این کار کسب تجربه در زمینه ی کنترل کارگری بود و در آن کارگران هم انتخاب می کنند و هم حق استیضا بخش مدیریت کارخانه را دارند.

مسلماً دولت ونزویلا به حفظ روابط کاملاً نزدیک با کشورهای عضو "اوپک"، از جمله ایران دارد. این امر ابتدائی و ضروری است که هر کشور تولید کننده نفت سعی در تقویت "اوپک" در برابر کوشش های امپریالیزم و شرکت های چند ملیتی نفت که سعی در جدا کردن کشورهای تولید کننده نفت داشته؛ نماید. و به این ترتیب قیمت نفت، این ماده بسیار با ارزش را پایین می آورند. به خصوص که فروش نفت، یکی از راه های اصلی درآمد این کشورها است. این نیز روشن است که دولت ایران هم می خواهد و هم می تواند تکنولوژی، سرمایه گذاری و تخصصی لازم را جهت پیشرفت ساختاری و کشاورزی در اختیار ونزویلا بگذارد، ونزویلا نیز سعی دارد، تا حوزه بازارهای آلترناتیو خود را بسط دهد، به ویژه در آسیا تا از تأثیرات هرگونه مشکلی با آمریکا در آینده و از وابستگی تاریخی اش به ایالات متحده بکاهد.

دیپلماسی و روابط تجاری برای هر کشوری، بخش ضروری سیاست خارجی اش به شمار می آید. حتی در جانی که در حال انقلاب است. برای مثال: لنین حاضر بود تا در سیبری به سرمایه داران غربی امتیازاتی بدهد، زیرا که حکومت کارگری جوان و ضعیف امکانات رشد و پیشرفت دادن به آن منطقه را نداشت. لنین مصرانه می گفت که تنها راه گرفتن تکنولوژی روز و سرمایه گذاری لازم جهت رشد نیروهای مولد، این بود که به سرمایه های خارجی امتیازاتی داد. نظر لنین این بود که با تضمین سود به سرمایه داران،

آن ها می توانستند منطقه را بسازند، ابزار تولید جدید تهیه کنند، تکنیک و نظیر این ها به منطقه بیاورند و این امر به نفع انقلاب بود.

در کتاب «طفولیت "جناح چپ" و طرز تفکر خرده بورژوازی» خود در سال ۱۹۱۸ این طور اشاره می کند که "ما، حزب پرولتاریا، هیچ راه دیگری برای دستیابی به توان سازماندهی شرکت های تولیدی بزرگ، آن طور که آن ها سازماندهی می شود، ندارد، مگر از طریق متخصصین درجه یک سرمایه داری." سال بعد در روز ۴ فوریه او قطع نامه ای را به "شورای کمیساریای مردمی" ارائه کرد که در آن آورده بود: "شورای کمیساریای مردمی... امتیازی را برای نمایندگان سرمایه های خارجی به طور کلی، مورد بررسی قرار می دهد که از نظر اصولی، مجاز است زیرا در جهت رشد و پیشرفت نیروهای تولید کشور به کار می رود..."

اما به هر حال، انسان می باید کاملاً متوجه ماهیت حقیقی رژیم هائی باشد که با آن ها این معاملات و توافقات را کرده است. ننین درباره ی ماهیت سرمایه دارانی که با آن ها طرف بود، هیچ تردیدی نداشت و می فهمید که در تحلیل نهائی او تنها می توانست بر روی طبقه کارگر تمام کشورها، برای پشتیبانی حقیقی حساب کند.

رژیم امروز ایران مسلماً یک رژیم انقلابی نیست، و اگر چه ممکن است که اخیراً از جانب امپریالیزم تحت فشار قرار گرفته باشد، ولی مسلماً متحد کارگران و دهقانان انقلابی ونزولان در مبارزه علیه تجاوز امپریالیزم نیست. این که از آن چهره ای مترقی یا حتی انقلابی ساخت، به معنای گمراه کردن مردم ونزولان و از بین بردن پایه و اساس پشتیبانی برای انقلاب ونزولان در

میان کارگران و جوانان ایران است که متحدان واقعاً حقیقی توده های انقلابی و نزوئلا می باشند.

ارزیابی از رژیم ایران هیچ ربطی به تبلیغات غالب "محور اهریمنی" و تهدیدهای واشنگتن و پوزش طلبانش در سطح جهان ندارد. ونزوئلا حرکت درستی کرد که در فوروم های بین المللی در مقابل قلد رمنشی امپریالیستی به دفاع از ایران بلند شد. احتیاط ما در زمینه ی روابط بین ونزوئلا و ایران حول محور تحلیل ما از منافع درازمدت مردم کارگر ایران و ونزوئلا دور می زند.

در دوره ی اخیر ما شاهد رشد توده ای مبارزات کارگران و جوانان در ایران بوده ایم. با انباشته شدن مشکلات اقتصادی ۹۰ درصد جمعیت کشور به زیر خط فقر کشیده شده اند (که شامل ۱۶۰۰۰ دکتر هم می شود). موج بزرگ مبارزات کارگری در طول دو یا سه سال گذشته، به علت رو به زوال رفتن هر چه بیشتر وضعیت اقتصادی و اجتماعی و علاوه بر آن، دسترسی نداشتن کارگران به هیچ گونه ارگان رسمی و قانونی و نبودن هیچ گونه امکانات برای پرداختن به / حل این مشکلات به وجود آمده است.

از میان صدها اعتصاب و اعتراض کارگری، مبارزات رانندگان و کارگران شرکت واحد تهران است. این ها کارگران سندیکایی حقیقی هستند که سعی کردند سندیکای خود را تشکیل داده و از طریق آن به مسائل خود، مثل پایین بودن دستمزدها (که باعث شده تا کارگران در دو یا سه جای مختلف کار کنند)، شرایط نامناسب محیط کار و نظیر این ها بپردازند. مطالبات بسیار پیش پا افتاده و به حق، آن ها با سرکوب شدید از طرف رژیم روبرو شده است. آن ها

متهم به ارتکاب به جرم شده، شکنجه شده، زندان انفرادی شده و از کار اخراج گشته اند.

ما مطمئنیم که دستور خصوصی سازی اخیر آیت الله خامنه ای که اساساً تمام سرمایه کشور را در اختیار خصوصی سازی می گذارد، شرایط سخت زندگی و محل کار میلیون ها ایرانی را بدتر از گذشته خواهد کرد. علاوه بر کارگران، سایر اقشار جامعه نیز شکایت به حق خود را دارند:

- جوانان ایران که دوسوم جمعیت کشور را تشکیل می دهند. خواهان حقوق دموکراتیک اولیه خود هستند. مانند حق بیان و تجمع. چه کارگران جوان بیکار و چه دانشجویان جوان بیکار، به این رژیم به چشم رژیمی خفقان آور و بی ارتباط با آن ها، می نگرند.
- زنان و دختران در خانه، مدرسه، هنگام برخورد با ارگان های رسمی و دولتی کشور - به خصوص دادگاه های اسلامی- و کلاً هر زمان که در اجتماع ظاهر می گردند. با تبعیض جنسی روبرو هستند.
- اقلیت های ملی که بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند. بالخصوص کردها، آذری ها، عرب ها و بلوچ ها روزانه با تبعیض و نداشتن حقوق دموکراتیک روبرو هستند. یهودیان ایران دائماً به همکاری داشتن با اسرائیل ملوث گشته و تحت فشار بسیار زیاد ناشی از اظهارات ضدیهودی احمدی نژاد قرار داشته و قتل عام آن ها در تنورهای آدم سوزی هیتلر انکار می گردد.

تمام این اقبشار، به ویژه کارگران در حال مبارزه برای ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک خود هستند. حقوقی که آن ها برای مدت زمان کوتاهی بعد از سرنگونی رژیم شاه در سال ۱۹۷۹، داشتند. آن یک قیام حقیقی بود که به وسیله ی روحانیون اسلامی دزدیده شد تا دیکتاتوری خشنی که در آن جنبش کارگری به طور بسیار خشنی سرکوب می شد، تحمیل گردد.

ضد و نقیض بودن این وضعیت با وضعیت ونزونا بیش از هر چیز چشم گیر است. جمهوری اسلامی ایران رژیمی است که از بنیاد با جمهوری بولیواری ونزونا تفاوت دارد، در ایران کارگران به جای این که برای اشغال کارخانجات یا شرکت در مدیریت تشویق گردند، به خاطر مطالبه دستمزدهای عقب افتاده اشان دست گیر شده یا کشته می شوند.

اگر انقلاب بولیواری می خواهد که جان بدر برد، باید تصمیم قاطعانه نه برای سلب قدرت اقتصادی از طبقه حاکم نموده و در جهت برنامه ریزی دموکراتیک تحت کنترل کارگری حرکت کند. در آن مبارزه، تنها متحدان انقلاب بولیواری کارگران و دهقانان دیگر کشورها هستند که نقداً از آن الهام گرفته اند، مثل کارگران شرکت واحد، نه ملاهای ارتجاعی در تهران.

اما اگر چاوز، رئیس جمهور و سایر شخصیت های رهبری انقلاب ونزونا فراسوی ادب دیپلماتیک و معاملات تجاری رفته و از بعضی جهات به آخوندهای اسلامی اعتبار "انقلابی" بدهند، آن گاه از نظر کارگران این به معنای پذیرش رژیم منفوری است که آن ها بر علیه اش مبارزه کرده اند و رد کردن آرزوهای مشتاقانه آن ها برای عدالت و یک زندگی بهتر و آبرومندانه تر خواهد بود. این حرکت تنها در خدمت نابود کردن پشتیبانی

انقلاب ونزولا در ایران است؛ پشتیبانی ای که هر چه انقلاب بولیوار به جلو می رود، لزوم آن بیشتر و بیشتر می گردد.

ترجمه سارا قاضی
۲۱ ژوئیه ۲۰۰۶

پارتکثیر از: بخش ایران کمپین «دست ها از ونزولا کوتاه»
bolivar_iran@yahoo.com
<http://www.handsoffvenezuela.org/farsi>

* «مأموریت رابینسون»، برنامه ی مبارزه با بیسوادی که یک و نیم نفر را در بر گرفت. Mision Robinson,
Mision Barrio Adentro «مأموریت داخل محلات»، برنامه ی بهداشت رایگان.
«مأموریت مسکن»، برنامه ی ساختار هزارها واحد مسکونی برای خانواده های
Mision Habitat، فقیر.
«مأموریت زامورا»، برنامه ی سلب مالکیت زمین ها و تقسیم آن ها در بین خانواده های
Mision Zamora فقیر.

ضمیمه ۳

رئیس جمهوری بولیوار ونزوئلا عالیجناب هوگو چاوز

با درود

همزمان با سفر جنابعالی به ایران، به عنوان مدافعین انقلاب ونزوئلا می خواهیم راجع به روابطتان با رژیم ایران نکاتی را با شما در میان بگذاریم.

کارگران و زحمتکشان ایران هم چون هم طبقه ای های خود در سراسر جهان تحولات ونزوئلا را به دقت نگریده و نگران سرنوشت انقلاب ونزوئلا هستند. پس از شکست کودتای امپریالیزم در ونزوئلا که جنبش انقلابی را یک گام به جلو سوق داد، چشمان تمامی توده های رنج و کار به سرنوشت ونزوئلا دوخته شده است.

کارگران و زحمتکشان ایران در سال ۱۹۷۹ رژیم شاه را سرنگون کردند اما متأسفانه در حکومت جمهوری اسلامی نتوانستند سهمی داشته باشند. در دهه ۱۹۸۰ تمامی اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری برچیده شد و فعالان کارگری و احزاب چپ بدون استثناء سرکوب و هزاران نفر از فعالان آن ها اعدام شدند. حذف گسترده نیروهای چپ که نقطه اوج آن را می توان در اعدام های گسترده ۱۹۸۹ بیان کرد، با سکوت کامل بنگاه های خبری امپریالیزم و سازمان های به

اصطلاح "حقوق بشری" آن همراه بود. این مساله هنگامی اهمیت خود را نشان می دهد که آن را در کنار برنامه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای تحمیل نسخه های نئولیبرالی برای ریشه کردن اقتصاد اجتماعی ایران قرار دهیم. از این پس بود که سیاست تعدیل ساختاری در ایران به اجرا در آمد و مصیبت های ناشی از آن گریبان گیر زحمت کشان ایران شد.

آقای رئیس جمهور

مبارزات زحمت کشان ونزوئلا با نسخه های تحمیلی نئولیبرالی بنگاه های امپریالیستی زمینه ساز شعله ور شدن آتش انقلاب در آن جا گشته و جنابعالی به عنوان رئیس جمهور منتخب مردم بارها بر وحدت جنوب در برابر نئولیبرالیزم تحمیلی امپریالیزم تاکید کرده اید.

بر خلاف آن چه شما می خواهید، در ایران پس از قتل عام چپ، هر روز که می گذرد تهاجم سرمایه داری علیه طبقه کارگر فزونی می گیرد. روزی نیست که صدا و سیمای دولتی ایران "کارشناسان اقتصادی" خود را -که همگی در راست گراییی دست امثال میلتون فریدمن را از پشت بسته اند- در مدح خصوصی سازی به صحنه نیاورده و داستان سرایی نکنند. جمهوری اسلامی نص صریح اصل ۴۴ قانون اساسی خود را که منابع طبیعی، معادن و نیز بانک داری و صنایع مادر را در انحصار دولت گذاشته بود تعطیل کرد. اینک پرسش زحمت کشان ایران از شما آنست که چگونه می خواهید با یکی از سرمایه سالارانه ترین دولت ها در برابر نئولیبرالیزم متحد شوید؟

در ایران تحمیل خصوصی سازی و پایمال کردن حداقل های اقشار محروم، همراه با سرکوب خشن صورت می گیرد. نمونه هایی را از همین چند سال اخیر برای اطلاع خاطر نشان می کنیم:

- در سال ۲۰۰۳ که رژیم ایران برنامه خصوصی سازی دانشگاه ها را در پیش گرفته بود، دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور دست به تظاهرات وسیعی زدند و حکومت بدون کوچک ترین عقب نشینی در این زمینه، تمامی نیروهای سرکوب گر خود را برای سرکوب جنبش دانشجویی به کار گرفت. هزاران دانشجو در سال ۲۰۰۳ به خاطر مقاومت در برابر خصوصی شدن دانشگاه ها دست گیر شدند.

- در سال گذشته، سندیکای کارگران شرکت واحد به منظور اعتراض به بازداشت رئیس هیات مدیره سندیکا -منصور اسانلو- دست به اعتصاب زد. شب قبل از آغاز اعتصاب، گماشتگان امنیتی رژیم به منازل فعالین سندیکا هجوم برده و زنان و کودکان خردسال آنان را ضرب و شتم و دست گیر کردند. از آن زمان تا کنون منصور اسانلو بدون هیچ حکمی در زندان اوین به سر می برد و بسیاری از فعالین سندیکا نیز اخراج شده اند.

- در ایران هرگونه اتحادیه و یا سندیکای کارگری غیر قانونی است و فقط "خانه کارگر" و "شوراهای اسلامی کار" که ابزارهای حکومت برای کنترل کارگران هستند اجازه فعالیت دارند. هر صنفی از کارگران قصد داشته باشد تا یک تشکل صنفی مستقل به وجود آورد سر و کارش با دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی رژیم خواهد بود. در ایران حتی حق اعتصاب برای کارگران به رسمیت شناخته نشده است و هرگونه اعتصابی که کارگران برای منافع خود انجام دهند جرم محسوب می شود.

عالیجناب

طبقه کارگر و نزوئلا با کارگران جهان و به ویژه با طبقه کارگر جهان سوم هم سرنوشت است. نمی توان در عین حال هم مدافع طبقه کارگر و نزوئلا بود و هم به طبقه کارگر ایران دهن کجی کرد. این اشتباه در وهله اول به ضرر انقلاب و نزوئلا و توده های زحمتکشان و نزوئلایی تمام می شود که نیازمند اتحاد با هم سرنوشتان خود هستند. انقلابی نشان دادن رژیم ایران - اشتباهی که شما مرتکب شده اید- فریب دادن مردم و نزوئلا و محروم ساختن آن ها از پشتیبانی حامیان اصلی شان در ایران، یعنی طبقه کارگر ایران است.

آقای چاوز

بنیادگرایی اسلامی در قرن گذشته بسیاری از دولت های چپ را فریب داد. حمایت های اتحاد جماهیر شوروی از دیکتاتوری های سیاه خاورمیانه لکه ننگی برای آن به بار آورد و هیچ سودی نیز برایش دربر نداشت. ظاهر ضدآمریکایی بنیادگرایی اسلامی اگر در قرن بیستم برخی را فریب داد، اما امروز تفاوت آن ها با نیروهای ضدامپریالیست واقعی بر همگان واضح است. در شرایطی که چشمان میلیاردها نفر انسان که قربانی سرمایه داری هستند بر و نزوئلا دوخته شده، چه هدیه ای برای امپریالیزم بهتر از این می تواند باشد که نام و نزوئلا در کنار سوریه و ایران بر زبان ها جاری شود؟ به این خوراک تبلیغاتی رسانه های سرمایه داری که برای یکی نشان دادن شما و احمدی نژاد در تلاشند پایان دهید.

با آرزوی پیروزی های بزرگ تر برای انقلاب و نزوئلا
جمعی از دانشجویان دانشگاه های ایران

ضمیمه ۴

انقلاب ونزوئلا و انقلاب ایران

متن سخنرانی م. رازی در کنگره «کمیته برای بین الملل مارکسیستی» در مورد انقلاب ونزوئلا

رفقا،

انقلاب ونزوئلا برای ما در ایران فوق العاده پر اهمیت است و ما آن چه که در حال اتفاق افتادن است را از نزدیک دنبال می کنیم. تا آن جایی که به حضور و دخالت توده ها در انقلاب، وضعیت انقلابی در این دوران، ماهیت بورژوازی و فعالیت های درون مبارزات طبقاتی برمی گردد، شباهت هایی بین انقلابات ما وجود دارد.

من هم چنین معتقدم که ما در ونزوئلا در وضعیت انقلابی قرار داریم. تشریح وضعیت انقلابی در این دوران به توضیح کارل مارکس برمی گردد که گفت، وقتی نیروهای تولید به دلیل تضاد با مناسبات تولیدی بورژوائی دیگر نمی توانند بیش از این رشد کنند. ما شاهد حضور صدها هزار انسان در صحنه عمل هستیم که می خواهند به دستاوردهائی دست یابند که دولت بورژوائی قادر به دست یابی به آن ها نیست.

توده ها خواهان دستیابی به مطالبات دموکراتیکی مانند مسأله ارضی، آزادی و سایر اشکال مطالبات دموکراتیک هستند که دولت بورژوائی قادر به برآورده کردن آن ها نیست. آن ها هم چنین برای مطالبات سوسیالیستی مثل کنترل کارگری، برنامه اقتصادی و مدیریت کارگری در جامعه مبارزه می کنند. در

ونزولا تا آن جایی که به توده ها مربوط می شود، پیشرفت وجود داشته اما مسلماً به خاطر کمبود وجود رهبری، تمام مطالبات توده ها به طرف یک نفر به نام "چاوز" جهت گیری شده است. به عبارت دیگر توده ها از چاوز به خاطر این که شخص چاوز یا این که او از چه دفاع می کند، نیست که از او حمایت می کنند. بلکه به خاطر این است که او مطالبات آن ها را بازتاب می دهد.

رفیق آلن وود، شرح صحیحی از چاوز داد، وقتی گفت که چاوز یک دموکرات صادق است. من با این نظر موافقم. چاوز دموکرات صادقی است که عملاً در این مقطع، مطالبات توده های مردم را بازتاب می دهد. اما آن چه که در این مقطع از دخالتمان، ما می باید برای توده ها توضیح دهیم، این است که ژنرال های پشت سر چاوز نه دموکرات هستند و نه صادق. اگر چه در حال حاضر خیلی از این ژنرال ها، با وسائل نظامی پیشرفته که در اختیار دارند، از چاوز حمایت می کنند اما تجربه تاریخی نشان داده که همه آن ها در یک موقعیت خاص، می توانند ۱۸۰ درجه تغییر جهت دهند. در نتیجه ما در تبلیغات و کار اجتماعی مان می باید درباره این موضوع مرکزی صحبت کنیم. و آن این است که ما باید برای توده ها ماهیت هیئت دولت را روشن کنیم. زیرا این ژنرال ها و ارتش بخش مهمی از دولت چاوز را تشکیل می دهند و دولت تنها به شخص چاوز ختم نمی شود.

رفیقی که پیش از من صحبت کرد، گفت که بعد از ۱۵ اوت سه راه پیش روی چاوز باز است. ما همه امیدوار بودیم که او از راه سوم حرف بزند، چون راه سوم در مورد ملی کردن و دادن قدرت به دست طبقه کارگر بود. تجربه در این مقطع نشان داده است این کار امکان پذیر نیست، مگر این که توده ها مسلح شده و امکان خلع سلاح کردن ارتش به وجود آید. نقش ارتش در این مرحله بسیار حائز اهمیت است، چون رده های پایین آن در این انقلاب شرکت دارند.

آن چه که مارکس و انگلس پیش از هر چیز دیگر به ما می آموزند، این است که برای ورود به مرحله انقلاب و برای این که در مرحله انقلابی پیروز شویم باید دولت سرمایه داری سرنگون کرده و دولت تازه کارگری را مستقر نماییم. این در واقع تفاوتی بسیار حیاتی بین سازمان های انقلابی با سازمان های خرده بورژوائی است.

من با تحلیل های رفیق جوردی و رفیق ریکاردو بر روی مسأله فعالیت و دخالت رفقا در درون جنبش کاملاً موافقم. البته تفاوت بسیار فاحشی بین فعالیت ما و فرقه گرایانی که در خانه های خود مخفی شده و می ترسند در این انقلاب شرکت کنند، وجود دارد. در حقیقت حضور و دخالت ما در امور روزانه در مورد انتخابات ۱۵ اوت جهت شکست جناح راست، بسیار اهمیت دارد. این مسأله در زمینه تربیت کادرها حائز اهمیت حیاتی جهت ساختن حزب پیشتاز انقلابی کادرهای انقلابی است و این کار را با نشستن در خانه و انتقاد کردن از چاوز و ارگان های دولتی نمی شود انجام داد.

این تجربه ای است که ما از انقلاب ایران آموخته و می خواهیم آن را به انقلاب ونزولا انتقال دهیم.

۳ اوت ۲۰۰۴

۱۳ مرداد ۱۳۸۳

* کنگره با ۲۸۰ تن از نمایندگان و ناظران بیش از ۲۶ کشور در تابستان ۲۰۰۴ در اسپانیا برگزار شد. هیئت نمایندگی فعالان سوسیالیست انقلابی از کشورهای زیر شرکت داشتند: ایران؛ پاکستان؛ سیرالانکا؛ مکزیک؛ ونزولا؛ آرژانتین؛ اسرائیل؛ ایرلند؛ اسپانیا، ایتالیا، بریتانیا؛ فرانسه؛ اتریش؛ بلژیک؛ آلمان؛ دانمارک؛ سوئد؛ لهستان؛ کورواسیا؛ صربستان؛ مسدومیا؛ روسیه؛ یونان؛ آمریکا و کانادا؛ کوبا

وبلاگ میلیتانت

در پاسخ به دوست عزیز بیژن جزنی

دوست گرامی بیژن جزنی در کامنت خود در نقد مواضع حمایت از انقلاب بولیواری در ونزولا می نویسد: " آیا ... بدون مشخص کردن آن که ارزش اضافی طی چه پروسه ای تولید و سرانجام توسط چه طبقه و قشری تصاحب می شود می تواند به حمایت از یک دولت منجر شود؟"

بگذارید یک مثال تاریخی بیاوریم تا عواقب موضع ایشان خوب درک شود: در روسیه فوریه ۱۹۱۷ شخصی به نام کرنسکی نماینده بورژوازی روسیه به جای دولت تزاری به اتکا به شوراهای کارگری مستقر شد. این دولت سرمایه داری شدیدترین سرکوب را علیه بلشویک ها انجام داد تا جایی که لنین مجبور به ترک روسیه شد. لنین را به عنوان جاسوس آلمان در مطبوعات معرفی کرد. بلشویک ها را دست گیر کرد و به زندان انداخت. نظم سرمایه داری مدرن را به راه انداخت و "ارزش اضافی در پروسه تولید" توسط طبقه سرمایه دار اعمال کرد و به کارگرانی که کار نمی کردند تهاجم همه جانبه آغاز کرد.

در اوت ۱۹۱۷ یکی از ژنرال های کرنسکی به نام کورنیلو اقدامات کرنسکی را کافی ندانست و دست به کودتا زد. در این زمان لنین چنین اعلام موضع کرد:

"قیام کرنیلو بسیار غیر مترقبه بود و به شکل باور نکردنی تغییر مهمی در وقایع ایجاد کرده است. همانند هر تغییری در وقایع؛ تجدید نظر ما در تاکتیک ها ما را طلب می کند... ما باید شکل مبارزه مان علیه کرنسکی را تغییر دهیم.. بدون کاستن دشمنی ما نسبت به او... ما می گوئیم که ما باید وضعیت کنونی را به حساب بیاوریم. پس ما خواهان سرنگونی کرنسکی در این مقطع نخواهیم بود. ما جنگ علیه او را به شکل دیگری ادامه می دهیم.. " (کلیات آثار لنین- جلد ۲۵ - صفحه ۲۸۵ - به زبان انگلیسی)

لنین در این مقطع با تغییر تاکتیک پیشین (سرنگونی دولت بورژایی کرنسکی) وارد جبهه عملی با کرنسکی (دشمن طبقاتی خود) علیه یک ژنرال ارتشی دست راستی شد. ضمن حفظ اصولش و انتقادات اش به کرنسکی. زیرا که لنین بر خلاف فرقه گرایان زمان خود؛ نیک می دانست که پیروزی کورنیلو نه تنها کرنسکی را سرنگون می کند بلکه شوراهای کارگری را نیز متلاشی خواهد کرد. به اعتقاد لنین باید اول دست کورنیلو را کوتاه کرد و سپس به اتکا به نیروی کارگری کرنسکی را سرنگون کرد. دقیقاً همین نیز شد. اول کورنیلو شکست خورد و چند ماه بعد بزرگ ترین انقلابات در تاریخ معاصر اکتبر ۱۹۱۷ توسط حزب بلشویک به رهبری لنین از طریق سرنگونی دولت کرنسکی رخ داد.

خوب حال اگر بیژن جزنی عزیز آن زمان در روسیه بود مسلماً لنین را به عنوان یک سازشکار و رفرمیست که "...بدون مشخص کردن آن که ارزش اضافی طی چه پروسه ای تولید و سرانجام توسط چه طبقه و قشری تصاحب می شود!" محکوم به حمایت از یک دولت بورژا می کرد!

و اگر به جای لنین، ایشان در رهبری انقلاب بود با چنین موضع فرقه گرایانه علیه دولت بورژوایی کرنسکی (که ارزش اضافی توسط طبقه بورژوا تولید می کرد!) دست کورنیلو را برای کودتا باز می گذاشت و انقلاب اکتبر نیز محققاً شکست می خورد!

حال وقایع ونزولا یک بار دیگر مرور کنیم و ببینیم موضع بیژن جزنی عزیز ما را به کجا می برد:

انقلاب ونزولا در حقیقت در فوریه ۱۹۸۹ با قیام "کاراکازو" آغاز شد. زمانی که "کارلوس آندرس پرز" بورژوای "دموکرات" و نوکر سرسپرده واشنگتن، در این که خون مردم بیگناه خود را بریزد، تردیدی نکرد. این شکست، آتشی را در جامعه به پا کرد که گوشه ای از آن از بخشی از افسران ارتش بیرون زد. کودتایی که به وسیله هوگو چاوز در سال ۱۹۹۲ سازماندهی شد، به شکست دیگری و به زندانی شدن او کشید.

پیروزی چاوز در انتخابات سال ۱۹۹۸، یک گسیختگی تاریخی بود. توده ها انتقام کشتار کاراکازو را از طبقه حاکم گرفتند. بعد از پیروزی چاوز، یک حس مسرت که همیشه در مرحله اول انقلاب ایجاد می شود، به وجود آمد. اما کودتای آوریل ۲۰۰۲، جسورانه همه را از خواب غفلت بیدار کرد. انقلاب بولیواری از همان ابتدا با دشمنی، مقاومت و خرابکاری الیگارشسی ونزولا که امپریالیزم آمریکا را پشت خود داشت، مواجه بوده است. حوادث آوریل ۲۰۰۲، بی سابقه بود. برای اولین بار در تاریخ آمریکای لاتین، توده ها بدون حزب و رهبری، ضدانقلابی را که در قدرت نشسته بود، شکست دادند. از آن پس به بعد، دائماً بین نیروهای انقلابی و ضدانقلاب مبارزه بوده است.

خوب باید دید در مقابل کودتای جریان‌ات راست ونزونلا با کمک سیا و دولت بوش چه موضعی باید اتخاذ کرد. موضع دوست‌گرمی همانند سایر فرقه‌گرایان در تاریخ اینست که باید امتناع کرد؛ زیرا "ارزش اضافی به جیب سرمایه‌داران می‌رود"! خوب این خط‌به‌وضوح یعنی باز گذاشتن دست راست‌گرایان و دولت آمریکا. چون بهترین شرایط برای مداخله راست‌گرایان زمانی خواهد بود که انقلابیون هم صدا با آن‌ها خواهان سرنگونی چاوز گردند و خود را از دخالت‌گری کنار کشند. البته برای فرقه‌گرایان این مهم نیست چون در کتاب‌ها نوشته شده "ارزش اضافی در تولید سرمایه‌داری"! پس معیار آن‌ها فقط آنست صرف نظر از تناسب قوا طبقاتی و تحولات. برای فرقه‌گرایان تاکتیک انقلابی و مانور سیاسی مفهومی ندارد. آنان به نوشتجات کتاب کار دارند و نه روند انکشاف مبارزه طبقاتی.

مشی انقلابی باید این باشد که با صف مستقل و حزب مستقل خود در درون جنبش بولیواری قرار گرفته و در مقابل کرنیلوهای ونزونلا (که سازمان سیا پشت آن‌هاست) از دولتی که توسط مردم انتخاب شده حمایت کرد. این یک حمایت سیاسی نیست! به قول لنین این حمایتی است مانند انداختن یک طناب به دور گردن آن دولت. تا جایی که این دولت مطالبات کارگران را انجام می‌دهد و در معرض حمله امپریالیزم است ما از آن حمایت مشروط می‌کنیم. در ضمن با تشکیل حزب و سیاست خود در میان کارگران خود را آماده سرنگونی آن نیز می‌کنیم. اگر امروز کارگران ونزولایی حزب توده ای مستقل خود را داشتند و زحمت‌کشان از چاوز ناراضی بودند؛ این کار همین امروز انجام می‌دادیم.

دوست عزیز اصرار دارد که نشان دهد وقایع ونزولنا مانند وضعیت ایران ماقبل و یا بلافاصله پس از انقلاب ۱۳۵۷ است. متأسفانه ایشان نشان می دهد که نه تنها وقایع ونزولنا را دنبال نکرده و آشنایی ندارد بلکه در مورد وقایع ایران نیز از پشت عینک خود نگاه می کند. موضع این دوستان قابل درک است. این ها همان کسانی هستند که به "انقلاب مرحله ای" اعتقاد داشته (و دارند). در دوره ی انقلاب تصور می کردند خمینی "ضد امپریالیست" است و به دنبال او افتادند. (شعارها "روحانیت مبارز" توسط سازمان فدائیان خلق را از یاد نبریم!). برخی دیگر با همین تئوری های سازش طبقاتی استالینیستی به دنبال بنی صدر افتادند (حزب رنجبران مانوئیست). چون به زعم آن ها در "مرحله اول انقلاب" بورژوازی بومی "ضد امپریالیست" است.

اکنون این تئوری های همه اشتباه از آب در آمدند این دوستان که اغلب در خارج از کشور دچار سردرگمی سیاسی شده اند؛ به ناگهان با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای "رادیکال" شده و هر جریانی را "ضد انقلاب" معرفی می کنند.

به اعتقاد من هم سیاست و نظریات این دوستان در زمان قیام و توهم شان نسبت به دولت سرمایه داری ایران اشتباه بود. و هم موضع اخیر به اصطلاح رادیکالشان نسبت به چاوز در ونزولنا. در بخش اول دچار فرصت طلبی شدند و در بخش دوم دچار فرقه گرایی.

ضمیمه ۶

در پاسخ به دوست عزیز بیژن جزنی

ظاهر آ ایشان با تاکتیک های کمونیستی مخالفتی ندارد. پس دیگری لزومی به اثبات آن و نقل قول های فراتر در این مورد نیست. اما هنوز موضوع بحث ما با این دوست حل نشده است، زیرا مسایل استراتژیک و تاکتیکی مارکسیستی را در دو مکتب متفاوت و متضاد با یکدیگر آموخته ایم (گرچه به ظاهر تشابه اسمی بین مکاتب ما وجود دارد). به نظر من ریشه اختلاف کنونی در این جاست (در این مورد توضیح بیشتر خواهم داد).

اما در پاسخ به نکات مطروح:

۱- ایشان از موضع "هواداران انقلاب بولیواری" سخن به میان می آورند. در این جا باید ذکر کنم که هواداران انقلاب بولیواری از لحاظ سیاسی یک پارچه و یک نظر و با برنامه مشترک نیستند. در طیف هواداران از فیدل کاسترو و دولت کوبا داریم تا گرایشات دهقانی و خرده بورژوازی تا گرایشات مختلف کارگری (سندیکالیستی و آنارکو سندیکالیستی) تا جریانات مختلف مارکسیستی (که این ها هم یک موضع واحد ندارند). همه این طیف متفاوت به ظاهر از انقلاب بولیواری حمایت می کنند. اما با برنامه و استدلال ها و روش کار خودشان. برخی خود را در دولت چاوز حل کرده اند (عمدتاً طرفداران

کوبا؛) برخی بدون قید و شرط طرفدار او هستند و تصور می کنند راه رسیدن به سوسیالیزم از طریق سیاست های چاوز تحقق می یابد؛ برخی نیز با حفظ استقلال خود و تشکیل حزب مستقل خود در اتحاد عمل موقت با او در مقابل تهاجم احتمالی امپریالیزم و کودتای راست گرایان (که دو بار تا کنون ناموفق انجام گرفته) قرار دارند (موضع گرایش ما در این چارجوب است). (در این جا لازم به ذکر است دولت بوش تا کنون تهدیدات زیادی کرده و اگر هم اکنون در عراق و افغانستان گیر نکرده بود به احتمال قوی اقداماتی تا حد نظامی انجام داده بود).

با این اوصاف صحبت از "هواداران انقلاب بولیواری" کردن بدون روشن کردن ماهیت و برنامه هواداران بحث درستی نیست.

۲- اگر ایشان این سؤال را از گرایش ما می کند که من چندین بار در کامنت های فصل در برخورد با دوست عزیز مهدی گرایلو به این مسایل پاسخ داده ام. اگر ایشان دچار "ضیق وقت" نیستند و آن کامنت ها را با دقت بخوانند دیگر ضرورتی به این یک سؤالات نمی بود.

سخن گویی گرایش ما (رفیق مازیار رازی) در کنگره دو سال پیش ، مرداد ۱۳۸۳ ، «گرایش بین المللی مارکسیستی» در مورد ماهیت چاوز این بحث را ارائه داد. (بخشی از این سخنرانی را یک بار دیگر این جا می آورم که دوست گرامی از موضع ما بار دیگر مطلع گردد):

"... ما در ونزوئلا در وضعیت انقلابی قرار داریم. تشریح وضعیت انقلابی در این دوران به توضیح کارل مارکس بر می گردد که گفت، وقتی نیروهای تولید به دلیل تضاد با مناسبات تولیدی بورژوائی دیگر نمی توانند بیش از این

رشد کنند. ما شاهد حضور صدها هزار انسان در صحنه عمل هستیم که می خواهند به دستاوردهائی دست یابند که دولت بورژوائی قادر به دستیابی به آن ها نیست.

توده ها خواهان دستیابی به مطالبات دموکراتیکی مانند مسأله ارضی، آزادی و سایر اشکال مطالبات دموکراتیک هستند که دولت بورژوائی قادر به برآورده کردن آن ها نیست. آن ها هم چنین برای مطالبات سوسیالیستی مثل کنترل کارگری، برنامه اقتصادی و مدیریت کارگری در جامعه مبارزه می کنند. در ونزوئلا تا آن جائی که به توده ها مربوط می شود، پیشرفت وجود داشته اما مسلماً به خاطر کمبود وجود رهبری، تمام مطالبات توده ها به طرف یک نفر به نام "چاوز" جهت گیری شده است. به عبارت دیگر توده ها از چاوز به خاطر این که شخص چاوز یا این که او از چه دفاع می کند، نیست که از او حمایت می کنند. بلکه به خاطر این است که او مطالبات آن ها را بازتاب می دهد.

"...موافقم.. چاوز "دمکرات صادقی" است که عملاً در این مقطع، مطالبات توده های مردم را بازتاب می دهد. اما آن چه که در این مقطع از دخالتمان، ما می باید برای توده ها توضیح دهیم، این است که ژنرال های پشت سر چاوز نه دموکرات هستند و نه صادق. اگر چه در حال حاضر خیلی از این ژنرال ها، با وسائل نظامی پیشرفته که در اختیار دارند، از چاوز حمایت می کنند اما تجربه تاریخی نشان داده که همه آن ها در یک موقعیت خاص، می توانند ۱۸۰ درجه تغییر جهت دهند. در نتیجه ما در تبلیغات و کار اجتماعی مان می باید درباره این موضوع مرکزی صحبت کنیم. و آن این است که ما باید برای توده ها ماهیت هیئت دولت را روشن کنیم. زیرا این ژنرال ها و ارتش بخش مهمی از دولت چاوز را تشکیل می دهند و دولت تنها به شخص چاوز ختم نمی شود.

...آنچه که مارکس و انگلس پیش از هر چیز دیگر به ما می آموزند، این است که برای ورود به مرحله انقلاب و برای این که در مرحله انقلابی پیروز شویم باید دولت سرمایه داری سرنگون کرده و دولت تازه کارگری را مستقر نماییم. این در واقع تفاوتی بسیار حیاتی بین سازمان های انقلابی با سازمان های خرده بورژوائی است... " (این سخنرانی در همان زمان به چند زبان ترجمه شد و علناً انتشار یافت. متن کامل در انتهای مقاله رفیق مازیار رازی هست. که محققاً دوست عزیز به علت "ضیق وقت" آن را نخوانده است. اما ترجیح داده که فعلاً افشاگری ای علیه گرایش ما انجام دهد، حتی اگر آن علیه موضع واقعی ما نباشد!)

اکنون من از دوست گرامی بیژن جزنی می پرسم که آیا این موضع "هواداری از یک دولت سرمایه داری" است؟ آیا در این سخنرانی از سرنگونی دولت چاوز سخن به میان نیامده (آن هم ۲ سال پیش). اگر این مواضع اشتباه است خوشحال می شوم نقد ایشان را به آن ها بدانم.

موضع ما برای چندین بار این است:

(۱) ما در مقابل حمله احتمالی امپریالیزم آمریکا و کودتای دست راستی های ونزوئلا از چاوز حمایت می کنیم. همان طور که لنین در مقابل کرنلو از کرنسکی حمایت کرد. حمایت مشروط در مقابل امپریالیزم و نه حمایت سیاسی. حمایت تا زمانی که مطالبات توده ها اجرا می گردد.

(۲) در عین حال ما در حال ساختن یک حزب کارگری جدا از طرفداران چاوز در ونزوئلا بر اساس برنامه مستقل خود هستیم. ما این حزب را برای سازماندهی انقلاب کارگری علیه هر نوع دولت

بورژوازی در ونزوئلا ایجاد کرده ایم. این حزب در اتحاد عمل با هواداران انقلاب بولیواری است و همراه با آن‌ها در حال اشغال کارخانه‌ها و اعمال کنترل کارگری است. و تا زمانی در این جبهه می‌ماند که این اقدامات ادامه یابد.

(۳) حزب مستقل ما در ونزوئلا به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی در دولت چاوز شرکت نخواهد کرد. چون دولت چاوز یک دولت بورژوایی است و نهایتاً باید سرنگون گردد. چاوز به عنوان یک دمکرات صادق (یعنی یک بورژوا که مجبور به اجرا قول و قرارها خود به توده‌ها تا کنون بوده) به زودی بر سر دو راهی قرار خواهد گرفت. یا با توده دولت خود را سرنگون می‌کند و رهبر توده‌ها باقی می‌ماند یا خودش همراه با ژنرال‌ها توسط توده‌ها سرنگون می‌گردد. حزب ما در این سرنگونی و تشکیل حکومت کارگری شرکت خواهد کرد.

۳۲- در مورد افق سوسیالیستی گرایش ما

بله ما بر این اعتقاد هستیم که تنها حکومت کارگران و دهقانان در ونزوئلا (و هر کجای جهان تحت سلطه امپریالیزم) و انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته؛ تنها راه تحقق مطالبات توده‌های زحمت کش است. و کلیه گرایش‌های بورژوایی در این عصر (عصر احتضار سرمایه داری) ارتجاعی هستند.

اما در عین داشتن این استراتژی، ما تاکتیک‌هایی نیز داریم. زیرا تناسب قوا امروز برای انقلابات سوسیالیستی آماده نیستند. ما در جبهه‌های واحد کارگری

و اتحاد عمل‌ها با مخالفان سیاسی خود و حتی گرایش‌های خرده‌بورژوا و فرمیست (که در دولت سرمایه‌داری نقشی نداشته و ندارند) شرکت می‌کنیم. شرکت برای ایجاد وسیع‌ترین نیروی ضد سرمایه‌داری و هم‌چنین برای افشای رهبری همان جریان‌های فرمیستی.

اگر دوست‌گرامی بیژن جرنی این سیاست را متناقض می‌بیند این دیگر اشکال از ما نیست که از نظریات خود ایشان است که تعلیمات "مارکسیستی" خود را در مکتب استالینیستی دیده است. ما تمام اصول و استراتژی خود را بر اساس ۴ کنگره اول کمینترن بنا نهاده‌ایم. در مکتب ما سازش طبقاتی و ائتلاف با بورژوازی مفهوم ضد انقلابی دارد. در صورتی که در مکتب استالینیستی/مائوئیستی ائتلاف با "بورژوازی ملی" و یا بومی بر اساس تزه‌های اشتباه "جبهه خلق" زمان استالین؛ موجه قلمداد می‌شود.

تصور من اینست که اختلاف ما با دوست‌گرامی بر سر چاوز نیست که بر سر استراتژی و تاکتیک‌های مارکسیستی است. با برش از تحریفات و انحرافات استالینیستی و مطالعه دقیق (و نه سطحی) اسناد ۴ کنگره اول کمینترن؛ دوست‌گرامی حتماً مواضع ما را درک خواهد کرد و تناقضی در آن نخواهد دید.

این‌گویی و این‌میدان. ببینیم شما چه برشی از عقاید سابق خود خواهید کرد!

ضمیمه ۷

اسنادی در مورد آمریکای لاتین

۱۸۲) آرژانتین

۱۸۳) انقلاب بر اثر خیلی عوامل جرقه می زند: بحران بازار بورس، فروپاشی مالی، جنگ، یک سلسه رسوایی های سیاسی، یک حرکت تروریستی. قیام دسامبر ۲۰۰۱، نتیجه فروپاشی مالی بود. دلاروا، رئیس جمهور [آرژانتین] مجبور شد با کمک هلی کوپتر از سقف کاخش فرار کند. اما تمام این رویدادها، بلافاصله تمام تضادهای روی هم انباشته شده جامعه آرژانتین را برای دهه های متمادی مدفون بود، مطرح نمود.

۱۸۴) آرژانتین نشان می دهد که چگونه وضعیتی که ظاهراً با ثبات به نظر می رسد، می تواند ظرف ۲۴ ساعت تغییر کند. این کشور از نقطه نظر امپریالیست ها و سرمایه داران قرار بود که یک کشور نمونه باشد. بورژوازی آرژانتین با خوش خدمتی تمام، کلیه دستورالعمل های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را پیروی کرد. برای موفقیت اش مورد ستایش قرار می گرفت. اما تمام این ها با یک باد سرد اقتصاد جهانی، مانند خانه ای که با ورق ساخته شده باشد و با یک ضربه کوچک همه اش فرو می ریزد، فروپاشید.

۱۸۵) منابع این فروپاشی در آرژانتین باید نه در ابعاد داخلی که در بازار جهانی مورد بررسی قرار گیرد. این چهره دیگر گلوبالیزاسیون است. شوکی که

از فروپاشی آسیا ایجاد گردید، بر روسیه تأثیر گذاشته و ارزش روبل را در اواخر ۱۹۹۸ پایین آورد. بعد بر سایر ارزهای ضعیف تأثیر کرد، مثل ارز لهستان و بعد هم برزیل را وادار نمود تا ارزش ارز خود را تنزل دهد. این امر باعث شد که "پزو"ی آرژانتین که وابسته به دلار آمریکا بود، فشار غیرقابل تحملی را ببیند. از آن جایی که برزیل بازار صادرات اصلی آرژانتین بود، این امر خرابی های بسیار به بار آورد و به ورشکستی مالی یکشنبه برای خیلی از مردم آرژانتین منتهی گردید.

(۱۸۶) فروپاشی حکومت راه را برای دخالت سیل فعال توده ها باز نمود. ما گفتیم که این آغاز انقلاب آرژانتین است. ما توضیح دادیم که در آن مقطع طبقه حاکم ضعیف تر از آن بود که به مرحله ارتجاع پس روی کند و با تمام سر بالایی ها و سرازیری هایش و پیش از این که به هر رو راه حلی بر سر راهش قرار گیرد، چند سالی طول خواهد کشید تا انقلاب به وقوع بپیوندد.

(۱۸۷) در سال ۲۰۰۲، یک جنبش شورشی خود به خودی توده ها حکومت دلاروآ را سرنگون کرد، اما به علت غیبت یک حزب انقلابی، ابتکار عمل به دست بورژوازی افتاد. اما ما در آن زمان هشدار دادیم که چنان چه کارگران قدرت را به دست نگیرند، بورژوازی ممکن است در منحرف کردن جریان به طرف یک خط پارلمانتاریستی موفق شود و رفتن برای انتخابات به معنای پیروزی جریان به اصطلاح چپی "پرونیست ها"یی مانند "سآ" خواهد بود. در واقعیت، این سآ نبود که انتخاب شد، بلکه "کیرچنر" بود. اما پیش بینی کاملاً درست بود و دقیقاً در عمل هم همان طور شد.

۱۸۸) کیریچنریزم، پدیده‌ای فوق‌العاده بی‌ثبات است. کیریچنر قادر نیست از امپریالیسم آمریکا که تمام ورق‌ها را در دست دارد، ببرد. سعی او در مانور دادن بین طبقات و بین امپریالیسم و توده مردم آرژانتین بوده است.

۱۸۹) واشنگتن هراسان از پتانسیل انقلابی توده‌های آرژانتینی در ابتدا روش "بگذار ببینیم چه می‌شود" را اتخاذ نمود. اما اکنون بوش در حال سفت کردن پیچ‌ها است. آرژانتین تحت فشار بسیاری برای پرداختن بدهی‌هایش قرار دارد. اما این کار نمی‌تواند بکند. بر اساس آمار رسمی ۳۸/۵ درصد مردم این کشور که زمانی دهمین کشور صنعتی جهان بود، در فقر بسر می‌برند. تظاهرات اخیر بر علیه سفر بوش به آن کشور خطراتی بر مبنی این بود که چه ممکن است رخ دهد، چنانچه کیریچنر سعی کند با گذاشتن فشار بیشتر بر مردم، بدهی خود را به امپریالیست‌ها بپردازد. صحنه آماده یک قیام انقلابی تازه و قطبی شدن هر بیشتر جریان‌هاست و چپ است.

۱۹۱) کیریچنر طبق سنت قدیم پرونیست‌ها، تعادل خود را بین طبقات حفظ می‌کند و به اتکای توده‌ها بر علیه امپریالیسم و طبقه حاکم اقداماتی هم می‌کند. او حتی از ارتش انتقاد کرده است، اما بدون ایجاد هیچ‌گونه تغییر اساسی. او حتی با مهارت امتیازاتی را به طبقه کارگر داد که در نتیجه آن در سال ۲۰۰۵، دستمزدها بالا رفت. این‌ها کاریکاتور کم‌رنگی است از سیاست‌هایی که در گذشته پرون خود پیاده کرد. وضعیت جهانی اکنون [با زمان پرون] متفاوت است. زمانی که پرون به قدرت رسید، نیاز اروپای پسا جنگ [جهانی دوم] به

گوشت گاو و گندم آرژانتین تقریباً بی حد بود. سرمایه داران آرژانتینی نیز [از این رو] توانایی امتیاز دادن را داشتند. اما امروز آن طور نیست. اکنون آرژانتین بدهی عظیم خارجی دارد. صندوق بین المللی پول پیچ و مهره های خود را محکم می کند و خواهان قطع این امتیازات بوده و کار شدید می خواهد. تا کنون کیریچنر موفق به مانور دادن شده است. اما به کار را بطور نامحدود نمی تواند ادامه دهد.

۱۹۲) طبقه کارگر که تعالیم کیریچنر را پشت سر گذاشته، اکنون آماده است تا به عنوان یک نیرو مستقل وارد صحنه گردد. رفقای آرژانتینی ما، یک شعار اتحادیه ای با گرایش چپی را معرفی کرده اند و این شعار در میان کارگران پیشرو طنین افکنده است.

۱۹۳) بولیوی

۱۹۴) بولیوی از اکتبر ۲۰۰۳ تا کنون در شرایط انقلابی بسر برده است. توده ها بارها و بارها اقدام به گرفتن قدرت به دست خود کرده اند، اما به علت کمبود رهبری انقلابی، ناامید مانده اند. این را در بیان یکی از رهبران کنفدراسیون اتحادیه های کارگری بولیوی (COB) بخوبی می توان دید، وقتی می گوید: ما قدرت را نگرفتیم، چون ما یک حزب انقلابی نداریم.

۱۹۵) درس هایی که از رویدادهای ماه مه و ژوئن ۲۰۰۵ در بولیوی می توانیم بگیریم بسیار با ارزش می باشد. چندین خصوصیت وجود دارد که ما

باید در نظر بگیریم. مانند سایر کشورها، روشن فکرهای خرده بورژوازی، طبقه کارگر بولیوی را ندیده گرفته و در پی کشت کاران کاکائو و سایر اقشار رفتند. اما این سازمان های کارگری بود که نقش کلیدی را داشت. COB و معدنچیان دو بار ظرف ۱۸ ماه، چیزی را سازماندهی کردند که بعداً جنبش شورشی در سراسر کشور به شمار آمد و دو دولت "لوسادا" و "مسا" را ساقط کردند.

۱۹۶) پرولتاریای حیرت انگیز بولیوی نقش رهبری را داشت و خود را در رأس قرار داده بود و تمام ستمدیدگان دیگر را در پی خود داشت. کارگران یک تظاهرات توده ای ترتیب دادند و... خواهان یک اعتصاب عمومی نامحدود گشتند. تمام عناصر قدرت کارگری وجود داشت. معدنچیان در پایتخت، چوبدستی و دینامیت به دست رژه رفتند. این لحظه گرفتن قدرت بود.

۱۹۷) در حقیقت در تابستان ۲۰۰۵، قدرت در دست کارگران بود. در ابعاد بسیار وسیعی ای مطالبات از حد اولیه خود که ملی کردن گاز بود، بسیار فراتر رفت. چیزی که آن ها برایش مبارزه می کردند، دولت کارگری و دهقانی بود.

۱۹۸) طبقه حاکمی که شدت ارتجاع و تبهکاری و فسادش از حد بیان می گذرد، حتی قادر نبود که یک جنگ داخلی بر علیه انقلاب به راه اندازد. آن ها در جامعه و ارتش به اندازه کافی پایه نداشتند که دست به این کار زنند. در نتیجه تهدید به انزوا و تقسیم بولیوی کردند. یعنی تخریب مردم بولیوی به عنوان یک ملت. در این جا است معنی واقعی "وطن پرستی" زمین داران و

سرمایه داران بولیوی را می توان دید. این نشانگر اقرار به ورشکستگی اخلاقی و سیاسی است. تنها با این عملش، بورژوازی بولیوی اعلام کرد که قادر به حکومت کردن نیست.

(۱۹۹) برای رهبران COB در مقام مقایسه گرفتن قدرت از دست لرزان بورژوازی کار آسانی می بود. کافی می بود اگر آن ها کمیته ملی ای از مجامع عمومی تشکیل داده و آن را حکومت سراسری می نامیدند و حکومت قبلی را دست گیر می کردند. تحت شرایط موجود این کار بدون خونریزی و جنگ داخلی ممکن می بود. هر اقدامی از طرف بورژوازی برای رهایی خود، به آسانی قابل سرکوب می بود. راه برای انجام یک انقلاب سوسیالیستی در بولیوی باز می شد که آغاز یک انقلاب سوسیالیستی در منطقه "آندس" و کل آمریکای لاتین می توانست باشد. متأسفانه و باری دیگر، رهبران COB نشان دادند که آمادگی نداشتند. آن ها از گرفتن قدرت عقب نشینی کردند.

(۲۰۰) در نتیجه نداشتن رهبری، همان طوری که که ما پیش بینی می کردیم، این فرصت طلایی عاقبت به طرف روند رأی گیری منحرف شد. این بورژوازی دیگر نمی تواند مانند سابق حکومت کند؛ شوک بدی خورد و هنوز هم در گنجی به سر می برد. ضربه سنگینی خورده ولی هنوز کاملاً از پای نیافتاده است. اکنون قدمی به عقب برداشته تا دوباره نیروهای خود را بازسازی نموده و آمادگی ضدحمله، برای آینده که جنبش مردمی بار دیگر بلند می شود، یابد. توده ها نیز وقتی ملاحظه کردند که رهبری قصد گرفتن قدرت را ندارد،

در لاک خود فرو رفته و به مورالس رأی دادند که انتخاب دوم آن ها می توانست باشد.

۲۰۱) متأسفانه خیلی از پیشروان کارگری موضع چپ افراطی گرفته و انتخابات را تحریم کردند. آن ها نفهمیدند که روند چه بود. توده ها می خواهند که جامعه را تغییر دهند. رهبران کارگری می توانستند و می بایستی قدرت را به دست می گرفتند. اما آن ها دودل بوده، فرصت و ابتکار عمل را از دست دادند. پس توده ها گفتند: "بسیار خوب، رهبری قدرت را نمی خواهد، پس ما به انتخابات می رویم تا ببینیم با او چه پیش می آید."

۲۰۲) نتایج انتخابات نشان داد که تا چه حد رهبران اتحادیه های کارگری و پیشروان آن زمانی که خواهان تحریم آن شدند، از مرحله دور بودند. از ۸۴ درصد رأی توده ای، ۵۴ درصد به او و مورالس تعلق داشت.

۲۰۳) رفتار توده ها کاملاً قابل درک بود. توده ها از مسائل وحشتناکی رنج می برند و دیگر نمی خواهند صبر کنند. آن ها نمی خواستند که منتظر آماده شدن پیشروی انقلابی گردند تا آماده شود. آن ها فرصتی را برای سرکوب طبقه حاکم و احزابش یافتند و از آن استفاده کردند. پیروزی او و مورالس نشانگر یک تغییر اصلی در این زمان است؛ ضربه خردکننده ای بود که بر پیکر الیگارشی بولیوی و امپریالیزم وارد آمد. احزاب سنتی متلاشی شدند. حتی در "سنتا کوروز"، MAS وابسته به الیگارشی، تنها ۳۳ درصد رأی آورد. این نشانگر

حداکثر ضعف ارتجاع در این مقطع است. در انتخابات ۳۰ سال گذشته، هرگز پیش نیامده بود که رئیس جمهوری در اولین دوره انتخابات پیروز شود.

۲۰۴) هر یک رأی ای که به مورالس داده شد، رأی به ایجاد تغییر بود. حالا توده ها منتظرند تا "ببینند چه می شود". مورالس چه خواهد کرد؟ وقتی به برنامه فعلی او و کارهایی که در گذشته کرده نظر اندازیم می بینیم که او از لولا و گوتیرز دنباله روی خواهد کرد. اما مورالس در پی دو اعتصاب عمومی و قیام انتخاب شد. این انتخابات تنها بخشی از حرکت عظیم توده ای است که بولیوی را در سال های اخیر به لرزه درآورده است. توده ها اجرای برنامه ملی شدن را مطالبه خواهند کرد. حس قوی ای وجود دارد بر این که رهبران باید جوابگوی رده های پایینی بوده و تابع مجامع ملی باشند.

۲۰۵) حکومت مورالس بین دو سنگ آسیاب خواهد بود. توده ها از اوو مورالس می خواهند که اقداماتی جدی در جهت منافع آن ها انجام دهد؛ یعنی همه چیز را "ملی" کند. این چیزی است که آن ها انتظار دارند. حالا که او در قدرت است و با رأی توده ای - از او انتظار دارند که شروع به کار کند. آن ها مدتی منتظر خواهند شد، ولی بعد خواهند گفت: "ما ترا به قدرت رساندیم و حالا نتیجه اش را می خواهیم." اگر توده ها آن چیزی را که انتظار دارند، به دست نیاورند، دوباره به خیابان ها خواهند ریخت. از طرف دیگر، او تحت فشار بی رحمانه الیگارشی و امپریالیزم خواهد بود. واشنگتن به طور جدی نگران تأثیرات پیروزی مورالس است. نگرانی آن ها به نهایت خود زمانی رسید که او به کوبا و ونزوئلا سفر کرد تا با آن ها یک بلوک بسازد.

۲۰۶) مورالس علاقه به آرام کردن دارد. او دائماً با دو زبان حرف می زند. او می گوید که از ملی کردن حمایت می کند ولی خواهان سلب مالکیت نیست. او می خواهد تا حق مالکیت منابع انرژی را به بولیوی بازگرداند، اما مالکیت خارجی را سلب نخواهد کرد. او صحبت از مذاکره مجدد در مورد کنترات ها و مالیات با شرکت های خارجی فراملیتی می کند. به عبارت دیگر، او می خواهد همه چیز برای همه باشد.

۲۰۷) انقلاب بولیوی مدتی است که شروع شده ماه ها است، اگر نگویم سال ها. با تمام پستی و بلندی هایش. مسئله در این جا است که توده ها نتوانستند قدرت را بگیرند. بورژوازی هم هنوز در شرایطی نیست که کودتا کند. در نتیجه، در این مقطع یک دوره انتظار وجود دارد که در آن، مانور، عقب نشینی، تحریک و تلف وقت می شود. از این رو، واشنگتن وقتی راجع به مورالس صحبت می کند از زبان بسیار محتاطانه ای استفاده می کند. آن ها هنوز هم امیدوارند که بتوانند او را بخرند و خنثی اش کنند و وادارش سازند تا شرایط آن ها را بپذیرد و جلوی کارگران و دهقانان با او کنار آید، تا زمانی که بتوانند او را سرنگون کنند. از آن جایی که ایالات متحده آمریکا، ۱۰ درصد "کمک" مالی به بولیوی را در دست دارد، وسیله محکم این طرف برای بوش خواهد بود.

۲۰۸) انقلاب بولیوی، هرگاه توده ها خسته و ناامید گردند، باز هم سر باز خواهد کرد و فروخواهد نشست. اما هر آرامشی یک قیام عظیمی تری را در پی خواهد داشت. در آخر مسئله باید به دست یک طبقه یا طبقه دیگر حل شود.

۲۰۹) انقلاب ونزوئلا

۲۱۰) هر انقلابی از مراحل خاص خود می گذرد. انقلاباتی مانند انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه و حتی انقلاب انگلستان در قرن هفدهم دارای مراحل خود بود. انقلاب ونزوئلا شاید در مقام مقایسه با انقلاب اسپانیا در سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷ وجه مشترک بهتری داشته باشد.

۲۱۱) انقلاب ونزوئلا در حقیقت در فوریه ۱۹۸۹ با قیام "کاراکازو" آغاز شد. زمانی که "کارلوس آندرس پرز" بورژوازی "دموکرات" و نوکر سرسپرده و اشنگتن، در این که خون مردم بیگناه خود را بریزد، تردیدی نکرد. این شکست، آتشی را در جامعه به پا کرد که گوشه ای از آن از بخشی از افسران ارتش بیرون زد. کودتایی که به وسیله هوگو چاوز در سال ۱۹۹۲ سازماندهی شد، به شکست دیگری و به زندانی شدن کشید. اما همانطور که مارکس می گوید، انقلاب به ضربه ضدانقلاب نیاز دارد. جنبش بزرگی به دور چاوز شکل گرفت خیلی عجیب و نتیجه حوادث سال ۱۹۸۹ بود.

۲۱۲) پیروزی چاوز در انتخابات سال ۱۹۹۸، یک گسیختگی تاریخی بود. توده ها انتقام کشتار کاراکازو را از طبقه حاکم گرفتند. رویدادی بود شبیه

انقلاب فوریه روسیه و از آن هم دقیق تر شبیه انقلاب اسپانیا در سال ۱۹۳۱ و جمهوری شدنش. بعد از پیروزی چاوز، یک حس مسرت که همیشه در مرحله اول انقلاب ایجاد می شود، به وجود آمد. اما کودتای آوریل ۲۰۰۲، جسورانه همه را از خواب غفلت بیدار کرد. انقلاب بولیواری از همان ابتدا با دشمنی، مقاومت و خرابکاری الیگارشی ونزولا که امپریالیزم آمریکا را پشت خود داشت، مواجه بوده است. حوادث آوریل ۲۰۰۲، بی سابقه بود. برای اولین بار در تاریخ آمریکای لاتین، توده ها بدون حزب و رهبری، ضدانقلابی را که در قدرت نشسته بود، شکست دادند. از آن پس به بعد، دائماً بین نیروهای انقلابی و ضدانقلاب مبارزه بوده است.

(۲۱۳) موتور نیروی این انقلاب توده ها هستند. آن ها سه بار ضدانقلاب را شکست دادند. بار آخر بر سر فراندی بود که در اوت سال ۲۰۰۴ انجام گرفت. آن ها با وجود این که فراندم را نمی خواستند، اما در آن شرکت کردند و به طور حیرت انگیزی الیگارشی را شکست دادند. این پیروزی، انقلاب را یک مرحله به جلو سوق داد. از متری ترین اقشار شروع کنیم، به ویژه از فعالین طبقه کارگر، این درک شروع به جا افتادن کرده که علیرغم بعضی تغییرات مثبت، هیچ چیزی اساسی تغییر نکرده و این که مبارزه بزرگ تر هنوز در پیش است. از زمان فراندم تا به امروز، آتشی شعله ور شده است.

(۲۱۴) از زمان فراندم اوت ۲۰۰۴ تا کنون همه چیز در سطح بالاتر حرکت می کند. توازن قوا در جامعه به نفع طبقه کارگر است. اعتماد به نفس کارگران رو به افزایش است. بحث در زمینه "هم مدیریتی" باعث حرکت به

جلو شده است. هدف از این کار این است که نهایتاً کنترل کارگری ایجاد گردد و این کار زمانی می تواند تأثیر قابل ملاحظه داشته باشد که به سلب مالکیت خصوصی و اقتصاد با برنامه سوسیالیستی منتهی گردد. این [برنامه] با مقاومت خصمانه بوروکراسی و جناح راست جنبش راست بولیواری روبرو می شود. در میان توده ها دید بحرانی فزاینده ای نسبت به بوروکراسی بولیواری در حال شکل گیری است (اگرچه نسبت به چاوز نیست). طبقه کارگر اکنون به عنوان نیرویی مستقل در حال شکل گیری است. اولین سلب مالکیت خصوصی نقداً به وقوع پیوسته است.

۲۱۵) در ابتدا چاوز گفت که "ونپال" یک مورد استثنایی بود. اما اکنون او در باره صدها هزار شرکت که باید تحت "هم مدیریتی" ملی گردد، حرف می زند. او لیست ۱۱۴۹ کارخانه را که به وسیله کارفرمایان بسته شده، بیرون داده است. او گفته است که یا کارفرمایان باید این کارخانه ها را تحت کنترل کارگری باز کنند، یا این که از آن ها سلب مالکیت می گردد. اعلام های فراوانی در حمایت از سوسیالیزم بیرون آمده و فشار بسیاری از پایین برای ادامه در این جهت وجود دارد. در حقیقت دلیل این که شرکت های دولتی هنوز اشغال نشده و تحت کنترل کارگری در نیامده، عمدتاً این است که رهبری جنبش کارگری ضعیف است.

۲۱۶) مثل تمام سطوح دیگر مرتب مبارزه سبعانه ای بین کارگران و بوروکرات ها در مبارزات طبقاتی وجود دارد- که بین انقلاب و ضدانقلاب است، طبقه کارگر و بورژوازی که در جنبش بولیواری نفوذ کرده و قصد به

نابود کردن آن دارد. این مبارزه حتی در "کابینه" هم بازتاب داشته و در نتیجه آن، انشعاب بین جناح راست و چپ عمیق تر و عمیق تر می شود.

۲۱۷) مسئله قدرت

۲۱۸) مسئله قدرت در ونزوئلا مطرح شده است. در گذشته مسئله قدرت می بایستی به سرعت حل می شد؛ یک طرف یا طرف دیگر می بایستی می بُرد؛ یا ارتجاع با خونریزی کودتا می کرد و قدرت را می گرفت و یا کارگران قدرت را می گرفتند. شیلی در سال ۱۹۷۳، نمونه آن است. ولی این در ونزوئلا اتفاق نیافتاده است. حوادث طور دیگری پیش می رود. این توازن طبقاتی بین نیروها را منعکس می کند. هنوز هم قدرت زیادی در دست کارگرانی که شکست خورده اند، قرار دارد.

۲۱۹) نیروهای ضدانقلاب بارها سعی کرده اند که قدرت را بگیرند، اما هر بار شکست خورده اند. در آوریل ۲۰۰۲، آن ها قدرت را به دست داشتند، اما خود کودتا شکست خورد. در تاریخ آمریکای لاتین، این اولین بار است که یک کودتای موفق به دست توده ها شکست بخورد. با توجه به این، باور نکردنی است که استالینیست های ونزوئلا و رفورمیست ها، از "سطح پایین" توده ها حرف می زنند. این خرده بورژواهای ورشکسته، هیچ گونه اعتمادی به توده ها نداشته و هیچ چشم اندازی برای گرفتن قدرت به دست کارگران ندارند. آن ها گرایشی کاملاً ارتجاعی و قهقراپی هستند و اگر می توانستند، انقلاب را شکست داده و قدرت به ارتجاعیون می سپردند.

۲۲۰) توده های ونزوئلا بلوغ انقلابی فوق العاده ای از خود نشان داده اند. اما هنوز قدرت را نگرفته اند. چرا؟ زیرا که عامل ذهنی آن وجود ندارد: حزب و رهبری انقلابی وجود ندارد. به طور عینی دلیلی وجود ندارد.

۲۲۱)...عناصر خرده بورژواها (ونزوئلایی) از دخالت آمریکا در هراس هستند...امپریالیست های آمریکایی در عراق گیر افتاده اند. بوش توان باز کردن جبهه دیگری در ونزوئلا را ندارد. لاقلاً مستقیماً نمی تواند.

۲۲۲) در این مقطع ارتجاع قادر به سرنگون کردن چاوز نیست، اما وضعیت به این شکل نمی تواند برای همیشه ادامه یابد. این حقیقت که ونزوئلا دارای منابع نفت فراوان است، بی شک عاملی است که ایجاد فضای تنفس و جای برای مانور باقی می گذارد. این به جناح راست طرفدار بورژوای جنبش بولیواری، احساس امنیت نادرستی می دهد. اما به هر حال این دید را هم نباید داشت که شرایط توازن نیروهای طبقاتی موجود همیشه مثبت باقی خواهد ماند.

۲۲۳) توده ها تغییر می خواهند. حالا که "چاوزی ها" اکثریت تعیین کننده ای را "مجلس ملی" دارند، هیچ عذری وجود ندارد که اقدامات تعیین کننده بر علیه الیگارشی نکنند. توده ها این را می خواهند و آن ها خواهند گفت: "رهبران باید هر چه ما می گوئیم انجام دهند." یک بخش از رهبری انعکاس دهنده فشارهای توده ها است. آن ها می خواهند اقدامات سلب مالکیت

خصوصی و کنترل کارگری را بسط دهند. اما جناح راست دارد لنگان لنگان حرکت می کند. آن ها بیان کننده فشارهای بورژوازی و امپریالیزم هستند. این مرکز تضادها است و باید به نحوی در دوره آتی حل شود.

(۲۲۴) از مشخصات انقلاب ونزوئلا یکی به شدت به چپ و راست قطبی شدن است. انسان ممکن است انتظار یک راه حل سریع را در این شرایط طاقت فرسا داشته باشد- یا پیروزی انقلاب و یا ضدانقلاب. در روسیه ۱۹۱۷، کل انقلاب ۹ ماه طول کشید- از فوریه تا اکتبر. در مقام مقایسه حوادث در ونزوئلا بسیار کندتر و طولانی تر اتفاق می افتد... اما برای آن دلیلی وجود دارد.

(۲۲۵) در روسیه ۱۹۱۷، دو راه کاملاً روشن وجود داشت: یا پیروزی فاشیسم "کورنیلویت" بود و یا پیروزی انقلاب پرولتری به رهبری حزب بلشویک. اما در ونزوئلا چیزها آن قدر روشن نیست. ضدانقلابیون دمورالیزه شده، منشعب شده و بطور فزاینده ای بیچاره هستند. اپوزیسیون بسیار ضعیف است و در حال حاضر هیچ امکان گرفتن قدرت را ندارد. از طرف دیگر، مانعی که بر سر راه طبقه کارگر قرار دارد، نداشتن رهبری است: حزب بلشویکی، لنین و تروتسکی ای وجود ندارد. در نتیجه امکان یک راه حل سریع به این یا آن طرف هم وجود ندارد.

(۲۲۶) بعد از سقوط تندوی که با تحریک خرابکاری های کارفرمایان ایجاد شد، اقتصاد خود را دوباره اصلاح نموده و به سرعت به جلو حرکت کرد. در

همین اواخر، ۱۵۰ هزار زمینه کاری در بخش دولتی ونزویلا ایجاد شده است. در مقابل در بخش های خصوصی فقط ۴۰ هزار شغل ایجاد گردیده است. این نشانگر طرز رفتار بورژوازی ونزویلا نسبت به چاوز و مردم ونزویلا است. آن ها با کمال کینه توزی دشمنی می ورزند و با زبان خوش نمی شود با آن ها کنار آمد. آن ها به بولیواری ها اعتماد ندارند و لذا سرمایه گذاری نمی کنند.

(۲۲۷) در آخر این یا آن طبقه باید پیروز شود. وضعیت کنونی که می توان گفت خصوصیت متارکه جنگ ناآرامی را دارد، می تواند ماه ها یا شاید سال ها ادامه یابد.

۲۲۸ نقش رهبری

(۲۲۹) مارکسیزم هرگز افراد را در تاریخ رد نکرده است. شکی نیست که هوگو چاوز نقش عظیمی در انقلاب ونزویلا بازی کرده است و به برخی جمع بندی های پیشرفته ای دست یافته است. و این که او اعلام کرده که از سوسیالیزم دفاع می کند هم با شور و شوق پذیرفته می شود. اما این سوسیالیزم را باید تعریف کرد. وظیفه مارکسیست ها این است که شفافی لازم را فراهم آورند: ... و از همه تر نظریات سوسیالیزم را در میان کارگران و جوانان گسترش دهند.

(۲۳۰) با وجود پشتیبانی ما از چاوز بر علیه امپریالیزم و الیگارشسی ضدانقلاب، ما نمی باید پشتیبانی خود را نامشروط بگذاریم. ما چک سفید به

هیچ فردی نمی‌دهیم. رفتار ما نسبت به چاوز می‌باید پشتیبانی منتقدانه باشد. ما تمام اقدامات مترقیانه او را حمایت کرده و مصرانه خواهان ادامه آن‌ها با حمله به پایه‌های بورژوازی و سلب مالکیت خصوصی از زمین‌داران و سرمایه‌داران هستیم. ما با تمام توان خود در بحث در باره سوسیالیسم شرکت کرده و از مارکسیسم دفاع و با نظریات گیچ و فرصت‌طلبانه رفورمیست‌ها که سعی دارند بر رئیس‌جمهوری نفوذ کرده و او را به سمت سازش با امپریالیسم و اپوزیسیون بکشند، مبارزه می‌کنیم.

(۲۳۱) هم‌زمان، ما بر نقش مستقل طبقه کارگر در انقلاب مصرانه تأکید می‌کنیم. ما از هر عملی که به این نقش به‌طور فزاینده کمک کند حمایت می‌کنیم. مثل اشغال کارخانه، کنترل کارگر و غیره. از همه مهم‌تر، ما سر تیر خود را به طرف عناصر تبهکار و طرفدار بورژوازی موجود در بوروکراسی بولیواری که دارند خرابکاری می‌کنند و انقلاب را از درون به نابودی می‌کشند، کج می‌کنیم.

(۲۳۲) در درون رهبری بولیواری، گرایش‌های مخالف در حال شکل‌گیری است که منعکس‌کننده فشار طبقات مختلف است. یک بخش می‌خواهد به جلو برود. دیگری ترکیب مجدد اپوزیسیون را مطالبه می‌کند. بحث آن‌ها این است که نبودن ضدانقلاب در پالمان خطرناک است (حرفی تقریباً منطقی که نتیجه تحریم انتخابات است). جناح راست بولیواری سرافروزد آوردن اکثریت را در مقابل خواسته‌های اقلیت مطالبه می‌کند. و این چیزی است که آن‌ها دموکراسی می‌نامند! خوشبختانه توده‌ها نظرات دیگری دارند. در نتیجه ابتکار عمل‌های

کارگری از پایین، سلب مالکیت های خصوصی تازه ای صورت گرفته است. کارگران انجام کامل انقلاب را تا آخر مطالبه می کنند.

(۲۳۳) جناح رفورمیست سعی دارد از [سرعت پیشروی] اقدامات انقلابی ای که صورت می گیرد، بکاهد و آن ها را از مسیر اصلی خارج نماید و - از طریق دیالوگ و مذاکره - یک سلسله پیشنهاداتی را در چارچوب سیاست های حکومت ارائه دهد که از قدرت اقتصادی ای که هنوز در دست بورژوازی است، دفاع کند. آن ها خواهان برخی اقدامات هستند که از طرف کارفرمایان مطالبه شده است: بالا بردن قیمت ها، کمک مالی بلاعوض به شرکت ها، ضمانت [حفظ] مالکیت خصوصی و غیره. در ترکیب فعلی مبارزه طبقاتی، وجود این قدرت اقتصادی در دست شرکت های خصوصی، نشانگر وجود سلاح اصلی در دست طبقه حاکم است که به وسیله آن می تواند پایه اجتماعی انقلاب را نابود و توازن قوا را در آینده به نفع خود نماید که سپس راه را برای نقشه های ضدانقلابی باز می کند.

(۲۳۴) برای این عناصر، هرگونه نظریه سوسیالیستی مانند زبان کفر است. چاوز تدریجاً در حال درگیر شدن با جناح راست بوروکراسی بولیواری است. وزیرای راست گرای او، غرغرکنان [این کارها را] "دیوانگی" رئیس جمهور می خوانند. آن ها از توده ها می هراسند و آرزوی توقف انقلاب را دارند. چندین تن از آن ها در تماس با دشمنان انقلاب هستند، از جمله... سفارت آمریکا. این است بزرگ ترین خطری که انقلاب بولیواری را تهدید می کند.

(۲۳۵) رفورمیست ها به آدمی می مانند که شاخه درختی را که بر آن نشسته ا ره می کند. سیاست های آن ها باعث نرم شدن اپوزیسیون امپریالیستی و الیگارشسی نمی شود، بلکه برعکس، آن ها را تشویق به ادامه فعالیت های ضدانقلابی اشان می نماید. هم زمان، آن ها باعث سستی توده ها و ایجاد جو خطرناک سرد و بی تفاوت می شوند. اگر این حالت اجازه ادامه پیدا کند، انقلاب را به طور کلی نابود خواهد کرد. بوروکراسی مانند ستون پنجم عمل می کند و انقلاب از درون متلاشی می سازد. این امر باعث برخورد های تند در بالا شده است. اتفاقی نیست که چاوز ترکیب کابینه و مشاوران خود را عوض کرد.

(۲۳۶) از نظر منطق عینی انقلاب، سلب مالکیت کردن از الیگارشسی امری ضروری است. چاوز با تکیه بر توده ها این کار می تواند بکند. اما این کار باعث انشعاب در درون جنبش بولیواری می گردد و این چیزی که رئیس جمهور سعی در اجتناب از آن نموده است، ولی اجتناب ناپذیر است.

(۲۳۷) مبارزه باید شروع شود تا بالاخره یک طرف پیروز گردد. چاوز تنها با اتکای به توده ها می تواند پیروز شود؛ باید از آن ها بخواهد و باید آن ها را بلند کند تا بر علیه جناح راست مبارزه کنند. توده ها و به ویژه کارگران دارند به جمع بندی های درستی می رسند: و آن این که کارگران می باید رهبران و سازمان های خود را کنترل کنند.

(۲۳۸) ما خود را نه بر پایه رهبران منفرد که بر پایه غریزه سالم طبقاتی کارگران و دهقانانی قرار می دهیم که دارند به جمع بندی های انقلابی

می‌رسند. بزرگ‌ترین خطر برای انقلاب این است که توده‌ها از سخنرانی‌ها و شعارهای بدون عمل و انجام ندادن وظایف اساسی، یعنی قطع قدرت الیگارش‌ی و بیرون راندن حرفه‌ای‌ها و بوروکرات‌های تبهکار که دارند انقلاب را از درون متلاشی می‌کنند، خسته شوند. انتخابات قانون اساسی دسامبر ۲۰۰۵ نشان داد که صبر و تحمل توده‌ها بی‌انتهاست.

۲۴۳) آن‌چه که لازم است ساختن یک گرایش مارکسیستی است که ریشه در میان طبقه کارگر و جنبش بولیواری داشته باشد. توده‌ها... تنها از طریق آموزش کلکتیو چیز یاد می‌گیرند. وظیفه مارکسیست‌ها است که شانه به شانه آن‌ها بجنگند و در کسب تجربه با توده‌ها همراه باشند و در هر مرحله‌ای توضیح دهند و به آن‌ها کمک کنند که جمع‌بندی‌های صحیح داشته باشند.

۲۷۶) کوبا

۲۷۷) در کوبا هم تغییرات مهمی در شرف رخ دادن است. تجزیه و تحلیل چشم‌انداز برای انقلاب کوبا نیاز به سند خاص خود دارد، اما اگر یک چیز در موردش روشن باشد، آن چیز این است که سرنوشت آن با انقلاب در بقیه آمریکای لاتین پیوند خورده است. انقلاب ونزوئلا نقداً فرجه‌ای برای کوبا ایجاد کرده و با پیشرفت انقلاب در ونزوئلا و در بقیه قاره، تأثیرش می‌تواند بیشتر هم بشود. این هم چیزی است که به نگرانی‌های امپریالیزم می‌افزاید.

(۲۷۸) بعد از سقوط اتحاد جماهیر شوروی، انقلاب کوبا در سطح بین‌المللی و جوی خصمانه منزوی گشت و تحت فشار بی‌رحمانه امپریالیزم آمریکا قرار گرفت. انسداد (یا بلوکه) اقتصادی بی‌رحمانه، توده‌ها را در فشار غیرقابل‌تحملی گذاشت. سرنوشت انقلاب به توازن بستگی داشت. سقوط اتحاد جماهیر شوروی، در کوبا طبیعتاً تهییجی، حتی در میان سران، ایجاد کرد. البته کاملاً روشن است که در کوبا هم مانند روسیه، عناصری وجود دارند که خواهان بازگشت به نظام سرمایه‌داری هستند. اما از یک طرف، فیدل کاسترو، کینه‌توزانه مخالف بازگشت نظام سرمایه‌داری است. از طرف دیگر، توده‌ها به شدت و محکم به آرمان‌های انقلاب، سوسیالیزم و اقتصاد با برنامه ملی وابسته هستند. تا کنون کوشش‌های امپریالیزم آمریکا در فشار آوردن به کوبا برای بازگشت به نظام سرمایه‌داری با شکست مواجه شده است. کاسترو همواره پوپولار است و عناصر طرفدار سرمایه‌داری بشدت و محکم تحت کنترل هستند.

(۲۷۹) انقلاب ونزوئلا بی‌شک به انقلاب کوبا جانی تازه بخشیده است. ونزوئلا نه تنها به کوبا نفتی را که به شدت مورد نیاز است داده، بلکه به مردم کوبا این امید را بخشیده که بالاخره انزوای دراز مدت آن‌ها در شرف شکستن است. انقلابات کوبا و ونزوئلا به طور جدایی‌ناپذیری به هم پیوند خورده است. آن‌ها با هم به روی پا ایستاده و با هم سقوط خواهند کرد. قدمی در راه یک اقتصاد ملی با برنامه در ونزوئلا نه تنها به تضعیف گرایش‌های طرفدار نظام سرمایه‌داری موجود در بوروکراسی دولتی کوبا کمک کرده و به آن بخش‌هایی که طرفدار حفظ اقتصاد با برنامه هستند، قدرت می‌بخشد، بلکه بر

آن بخش هایی از توده ها و بر آن بخش هایی از دستگاه دولتی که بیشتر به ونزوئلا پیوند خورده اند و بیشتر موضع چپی دارند، تأثیر می گذارد.

۲۸۰) اخیراً فیدل کاسترو در سخنرانی خود، اخطار داد که انقلاب کوبا هنوز به مرحله غیرقابل بازگشت بودن خود نرسیده است. علاوه بر این او اضافه کرد که خطر اصلی برای بازگشت به نظام سرمایه داری از جانب عوامل درونی است تا بیرونی. این [نکته] اولین بار است که به این واضحی بیان گشته است. کاسترو به نمونه هایی از تبهکاری، کلاهبرداری و دزدی بوروکراتیک، با ذکر مشخص مورد بنزین، اشاره کرد. او خواهان استقرار پاسداران جوان در پمپ بنزین ها برای کنترل این اماکن شد.

۲۸۱) بازگشت نظام سرمایه داری به کوبا یک بلا خواهد بود، نه تنها برای کوبا، بلکه برای تمام آمریکای لاتین. برای مردم کوبا تحمیل نظام سرمایه داری نئولیبرال و اقتصاد بازار یک عقب گشت وحشتناک است و نشانه عقب گرد و بحران اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. در سطح وسیع تری بر روحیه کارگران و جوانان همه جا تأثیر بد گذاشته و افسردگی به بار می آورد. به موقعیت امپریالیزم قدرت بخشیده و پایه یک حمله ایدئولوژیکی تازه بر علیه سوسیالیزم را در مقیاس جهانی بنا می نهد. در عین حال به معنای تشدید فشار امپریالیزم بر ونزوئلا و بولیوی خواهد بود.

۲۸۲) منتقدان ریاکار غرب و اپوزیسیون بورژوای کوبا مصرانه خواهان مقدمه ریزی برای "دموکراسی" هستند که منظور دموکراسی بورژوایی است.

آن‌ها خواهان نظامی مانند آن‌چه در ایالات متحده آمریکا هست، می‌باشند؛ جایی که دفتر ریاست جمهوری به هر که پول بیشتری بدهد، فروخته می‌شود (که در مورد فعلی، به یک میلیونر نفت تک‌زاسی ناقص المغز [فروخته شده است])؛ جایی که کنگره اش از سیاستمداران رشوه‌خواری که نماینده منافع شرکت‌های بزرگ هستند و نمایندگان مجلس مثل کالای ارزانی به خرید و فروش گذاشته می‌شوند؛ جایی که شرکت‌های رادیو و تلویزیون اش به دست مشت‌میلیارد کنترل می‌شود. طبیعتاً مطالبه معرفی این‌گونه "دموکراسی" به معنای از بین بردن اقتصادی با برنامه ملی است.

(۲۸۳) در دهه ۱۹۳۰، تروتسکی پیش‌بینی می‌کرد که بوروکراسی استالینیستی اتحاد جماهیر شوروی را به نظام سرمایه‌داری باز پس خواهد برد. بوروکراسی به موقعیت ممتاز ویژه خود قانع نخواهد شد، بلکه انفعال اقتصاد با برنامه ملی را مطالبه خواهد کرد، تا بتواند خود را به مالکیت خصوصی برساند. حق ارث - یعنی حق قانونی انتقال ثروت و امتیازات به فرزندان - نقشی کلیدی در این جا بازی کرد. اکنون پس از یک دوره مکث طولانی، این چیزی است که اتفاق افتاد.

(۲۸۴) به هر حال، تروتسکی فکر می‌کرد که بازگشت نظام سرمایه‌داری در اتحاد جماهیر شوروی تنها از طریق جنگ داخلی ممکن خواهد بود. او پیش‌بینی می‌کرد که بوروکراسی در مرز طبقاتی انشعاب خواهد کرد و از یک طرف، جناح چپ (به نام "فرقه رایس") و از طرف دیگر، یک جناح راست طرفدار سرمایه‌داری (به نام "فرقه بوتنکو") بیرون خواهد زد. اما

حوادث مسیر دیگری را طی کرد. استالینست در اتحاد جماهیر شوروی بسیار طولانی تر از آن چه تروتسکی تصور می کرد، باقی ماند. سنت های انقلابی کهن، به طور کلی از بین رفتند. انحطاط بوروکراسی به ابعاد ندیده [بی سابقه] ای رسید. فساد و تبهکاری و بوروکراسی، بخش عظیمی از ثروت تولید شده به دست طبقه کارگر شوروی را بلعید و موفقیت های اقتصاد با برنامه را [از پایه] نابود کرد. در نتیجه، کل جریان با سنگینی وزن خود، فرو ریخت. یک تکان کافی بود تا کل رژیم های بوروکراتیک اروپای شرقی را به پایین بکشد و همین مسیر در شوروی چند سالی بیشتر طول کشید.

(۲۸۵) در کوبا تفاوت های مهمی در مقایسه با آن چه در شوروی پیش آمد، وجود دارد. در روسیه خاطرات سنت اکبر محو و نابود شده بود. این امر کار ضدانقلاب را آسان تر کرد. برعکس در کوبا، انقلاب در ظرف خاطرات زنده روی داد و خیلی از پاسداران قدیم آماده جنگ با بازگشت نظام سرمایه داری هستند. بخش بزرگی از توده ها نیز آماده دفاع از دستاورهای انقلاب می باشد. این بدان معنی است که یک انتقال "سرد"، مانند آن چه در روسیه و اروپای شرقی رخ داد، بسیار بعید به نظر می رسد.

(۲۸۶) فیدل کاسترو و طرفدارانش کوشش دارند تا در مقابل نظام سرمایه داری مقاومت کرده و از اقتصاد با برنامه دفاع می کنند. این مسئله بسیار با اهمیتی است. اما روشی که آن ها استفاده می کنند، مسئله را حل نخواهد کرد. تنها یک رژیم دموکراسی کارگری لنینیستی می تواند این کار را بکند. حمله به ثروتمندان نوپا، عناصر تبهکار، بوروکراسی و مانند آن ها، تنها

زمانی موفق خواهد بود که به یک برنامه دموکراسی کارگری پیوند خورده باشد که همان برنامه ای باشد که لنین در سال ۱۹۱۷ بیرون داد و اساس برنامه ۱۹۱۹ حزب کمونیست روسیه بود که بعد از مرگ لنین به دست استالین نابود شد.

(۲۸۷) آن چه که لازم است، یک کارکاتور متظاهر از دموکراسی بورژوایی نیست، بلکه تشویق به انتقاد و بحث است که به روی تمام گرایشاتی که اقتصاد با برنامه ملی را قبول دارند و آماده دفاع از انقلاب کوبا می باشند و بر علیه بازگشت نظام سرمایه داری می جنگند، باز باشد. تروتسکیست ها ... می باید وارد یک اتحاد عمل با کمونیست های کوبایی که در حال مبارزه با بازگشت نظام سرمایه داری هستند، شوند. آن ها باید در عمل نشان دهند که بهترین و وفادارترین مدافعان انقلاب کوبا هستند.

(۲۸۸) علاوه بر این، مهم ترین چیزی که لازم است، گسترش انقلاب سوسیالیستی در تمام آمریکای لاتین است تا انزوای آن را یک بار برای همیشه بشکنند. این چیزی بود که چه گوارا اعتقاد داشت و زندگی را به خاطرش داد. اکنون شرایط برای پیروزی یک انقلاب سوسیالیستی در آمریکای لاتین کشور به کشور فوق العاده مناسب تر می شود. این طور نیست که "انقلاب صادر شود" (چون انقلاب قهوه نیست)، بلکه شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی در تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین به سرعت در شرف بالغ شدن هست یا بالغ شده است. برای این منظور یک رهبری با شهامت و شجاعت لازم است: رهبرانی مانند بولیوار و گوارا، نه ترسوهایی مانند رفورمیست ها.

۲۸۹) انقلاب آمریکای لاتینی

۲۹۰) آمریکای لاتین از نقطه نظر انقلابی در حال حاضر، پیش افتاده ترین منطقه جهان است. جنبش های انقلابی در سراسر قاره در شرف احیا شدن است. آن چه که ما با آن روبرو هستیم انقلاب ونزوئلا نیست که انقلاب آمریکای لاتین است که یک حلقه لاینفک زنجیر انقلاب جهانی می باشد. وضعیت اکوادور و بولیوی بی ارتباط به ونزوئلا نیست. امپریالیست های آمریکایی این طور فکر نمی کنند؛ ما هم این طور فکر نمی کنیم. کل روند انقلاب به طور ارگانیک به هم ارتباط دارد. در همه جای آمریکا لاتین، شرایط عینی برای انقلاب در شرف بلوغ است. شرایط ذهنی آن امر دیگری است.

۲۹۱) بنابراین آمریکای لاتین کلید انقلاب جهانی و انقلاب ونزوئلا کلید

انقلاب در آمریکای لاتین است. به این دلیل است که امپریالیزم آمریکا این طور مصمم است که انقلاب ونزوئلا را متلاشی کند، پیش از این که به سایر کشورها سرایت کند. هوگو چاوز در ملع عام بیان داشته است که تروتسکی در مخالفت با استالین درست می گفت، وقتی گفت که یک انقلاب سوسیالیستی، اگر در یک کشور منزوی شود، پیروز نخواهد شد. انقلاب بولیواری هم اگر قرار است که به پیروزی برسد، نباید در نیمه راه به ایستد. این [انقلاب] تنها با سلب مالکیت کردن از زمین داران بزرگ و سرمایه داران است که می تواند موفق شود و آن گاه است که می تواند از کارگران و دهقانان کل آمریکای لاتین و بقیه جهان بخواهد که از نمونه ونزوئلا پیروی کنند.

۲۹۲) انقلاب بولیواری، علیرغم کامل نبودنش، سردرگمی هایش، تضادهای درونی اش، نمونه ای است برای آمریکای لاتین. چاوز یک ایستگاه تلویزیونی زده که در تمام آمریکای لاتین و حتی بعضی جاها در ایالات متحده آمریکا می گیرد. نام این ایستگاه تلویزیون "تله سور" است. واشنگتن هوارش بالا رفته و از "دخالته در امور دیگر کشورها" شکایت دارد و به راحتی فراموش می کنند که سی ان ان، تبلیغات خود را در سراسر جهان انجام می دهد. البته اگر دخالت های مستقیمی که "سیا" در سراسر جهان انجام می دهد را ذکر نکنیم.

۲۹۳) شعار "برای یک فدراسیون سوسیالیستی در آمریکای لاتین" اکنون اهمیتی حیاتی می یابد. علاقه به تجدید حیات عقاید بولیوار، اتحاد آمریکای لاتین را محکم در دستور کار قرار داده است. کوشش برای این اتحاد از طرف توده ها، خصلتی انقلابی و ضدامپریالیستی دارد. کارگران، دهقانان، جوانان و روشن فکران مترقی به درستی به این نتیجه رسیده اند که از آمریکای لاتین یک "بالکان ساختن"، آن را ضعیف و تابع رحمت امپریالیزم آمریکا می سازد.

۲۹۴) سؤالی که باید مطرح باشد این است که: چطور است که این قاره با قدرت که مواد عالی، نفت، دام و گندم ازش سرریز می شود و جایی که تمام شرایط لازم برای ایجاد یک بهشت بر روی زمین در آن وجود دارد چطور است که به حد جهنم روی زمین برای میلیون ها مرد و زن درآمده؟ بیش از دو قرن است که کشورهای آمریکای لاتین به طور رسمی مستقل هستند. اما این به

اصطلاح استقلال مانند پرده ای است که در پشت آن وابستگی برده وار به ایالات متحده و شرکت های غول پیکر فراملیتی را به بار می آورد. ایالات متحده و این شرکت ها خون این قاره را بدتر از خفاش خون آشام تا آخر مکیده اند.

۲۹۵) دلیل از پای درآمدن یک قاره با قدرت چیست؟ فقط این است که: بعد از مرگ "سیمون بولیوار"، الیگارشی های آمریکای لاتین - زمین داران بزرگ، بانک داران بزرگ، سرمایه داران - به آرزوی او که می خواست یک آمریکای لاتین متحد با جزایر کارائیب ایجاد کند، خیانت کرده و در عوض بدنه زنده این قاره را به یک سلسله کشورهای کوچکی که هیچ دلیل وجود نداشتند، تبدیل کردند. دلیل اساسی بردگی آمریکای لاتین به "بالکانیزم" [یعنی مانند بالکان به کشورهای کوچک تکه تکه شدن] تبدیل شدنش است. دلیل اساسی این بالکانیزم شدنش به خاطر حاکمیت این الیگارشی ها است. هیچ گونه پیشرفتی ممکن نیست، مگر این که این وضعیت از بین برود. و این تنها با یک عمل انقلابی مصمم قابل تحقق است.

۲۹۶) در تزه های بین الملل چهارم "جنگ و بین الملل چهارم" (ژوئن ۱۹۳۴) تروتسکی نوشت:

۲۹۷) "آمریکای جنوبی و مرکزی تنها با متحد شدن تمام کشورها به حول یک فدراسیون قدرتمند، می توانند بندهای عقب ماندگی و بردگی خود را پاره کنند. و این کار بورژوازی آمریکای لاتین که نقداً تأخیر کرده نیست که به این

وظیفه رسیدگی کند، بلکه این وظیفه پرولتاریای جوان آمریکای لاتین که رهبر منتخب توده های تحت ستم است، می باشد. بنابر این شعار مبارزه بر علیه خشونت و تحریکات امپریالیزم جهانی و بر علیه عمل باند کمپرادورهای ملی این است که: ایالات متحده آمریکای جنوبی و مرکزی ایجاد گردد."

(۲۹۸) مارکسیست ها بدون هیچ شرطی مدافع اتحاد آمریکای لاتین هستند. اما ما یک ترمیم به عقاید بولیوار اضافه می کنیم. در طول ۲۰۰ سال گذشته این نتیجه حاصل شده است که تحت نظام سرمایه داری به هیچ وجه امکان متحد شدن آمریکای لاتین وجود ندارد. از زمان مرگ سیمون بولیوار، بورژوازی فاسد و منحط آمریکای لاتین میراث خود را برای یک پپاله آش فروخته است. زمین داران بزرگ، بانک داران بزرگ و سرمایه داران آمریکای لاتین صرفاً پادوی دفتر محلی امپریالیزم هستند. آن ها قادر نیستند که نقشی را که بورژوازی فرانسه و انگلستان در گذشته ایفا کردند، بازی کنند. آن ها مانند مانعی بر سر راه پیشرفت هستند. این را به وضوح در مورد بورژوازی پوسیده و ضدانقلاب ونزوئلا و پسرخاله هایش در بولیوی می توان دید. مادامی که قدرت اقتصادی در کف زمین داران بزرگ و سرمایه داران باشد، هیچ گونه پیشرفتی ممکن نخواهد بود. این قدرت باید شکسته شود. تنها طبقه ای که می تواند این کار را بکند و به هدف بولیوار برسد، طبقه کارگر است. تنها زمانی که قدرت در کف کارگران باشد است که این مانع مصنوعی و هیولا پایین ریختنی است و آمریکای لاتین می تواند متحد گردد. همچون فدراسیون سوسیالیستی.

دست های آمریکا از ونزویلا کوتاه!

اعلام موجودیت بخش ایران

کمپین بین المللی «دست ها از ونزویلا کوتاه»

دوستان و همکاران عزیز

حدود یکسال و نیم پیش (بهمن ۱۳۸۳) ما عده ای از جوانان ایران آغاز به همکاری با کمپین بین المللی «دست ها از ونزویلا کوتاه» کردیم. در آن زمان صفحه اینترنتی بخش فارسی این کمپین را آغاز کرده و مقالاتی در حمایت از انقلاب ونزویلا به فارسی ترجمه کردیم.

اکنون با قصد سفر رئیس جمهور ونزویلا «هوگو چاوز» به ایران؛ ما زمان را آماده می بینیم که کمپین خود رسمیت داده و بدین ترتیب اعلام موجودیت می کنیم. هدف ما در این کمپین حمایت از انقلاب بولیواری در ونزویلا و ایجاد همبستگی کارگران و جوانان ایران با کارگران و جوانان ونزویلا، و افشای توطئه های دولت آمریکا علیه این انقلاب است.

کمپین بین المللی «دست ها از ونزویلا کوتاه» (The Hands Off Venezuela)

Campaign) در تاریخ دسامبر ۲۰۰۲ زمانی که نیروهای ضد انقلابی با همکاری

دولت آمریکا قصد سرنگونی منتخب دموکراتیک مردم ونزویلا «هوگو چاوز» را داشتند؛ تأسیس شد. در آن زمان «آلن وودز» سردبیر سایت [In Defence of Marxism](#) فراخوان تشکیل آن را در دفاع از انقلاب بولیواری و علیه حمله نظامی احتمالی دولت آمریکا، انتشار داد. این کمپین مورد قدردانی «هوگو چاوز» قرار گرفته و طی این دوره با تأیید او به فعالیت بین المللی خود ادامه داده است.

بخش های دیگر [کمپین بین المللی «دست ها از ونزویلا کوتاه»](#) در بسیاری از کشورهای جهان در حال فعالیت هستند از جمله در:

- [آلمان](#)
- [آمریکا](#)
- [اتریش](#)
- [اسپانیا](#)
- [ایتالیا](#)
- [بریتانیا](#)
- [بلژیک](#)
- [فرانسه](#)
- [سوئد](#)
- [کانادا](#)
- [یونان](#)
- [دانمارک](#)
- [روسیه](#)
- [ترکیه](#)
- مراکش
- لهستان
- پرو
- آرژانتین

دوستان و علاقمندانی که مایل به عضویت و همکاری در این کمپین هستند لطفاً با ایمیل زیر تماس بگیرند:

bolivar_iran@yahoo.com

۱ مرداد ۱۳۸۵

سوسیالیزم انقلابی و مبارزه مسلحانه

سوال: در شماره ۴۲ «کارگر سوسیالیست» سرمقاله ای در مورد «توماک آمارو» انتشار یافت که عده ای از رفقا را نگران خط سیاسی «هیئت مسئولان» در قبال «مبارزه مسلحانه» کرده است. برخی از رفقا موضع هیئت مسئولان را مغایر با اصول سوسیالیزم انقلابی قلمداد کرده اند، نظر خود را در این مورد بدهید.

در ابتدا باید ذکر کنم که ایرادهای رفقا (چه کتبی و چه شفاهی) در مورد، سرمقاله شماره ۴۲ مورد استقبال ماست، زیرا که این ایرادها در حاشیه ماجرای «توماک آمارو» زمینه را برای بحث پیرامون «مبارزه مسلحانه» بین طیف سوسیالیست های انقلابی باز کرده است. بازنگری مواضع ما درباره ی «مبارزه مسلحانه» و «تروریزم» از اهمیت بسیاری برخوردار است.

اما سرمقاله «هیئت مسئولین»، برخلاف نظر برخی از رفقا، اصول سوسیالیست های انقلابی را زیرپا نگذاشته است، زیرا که:

اول، باید توجه کرد که این مقاله در چه موقعیتی نوشته شده و حامل چه پیامی است. این مقاله در زمانی نگاشته شده است که کل نظام سرمایه داری بین المللی و شبکه های جاسوسی و ضربتی آن (سیا، موساد، اس. آ. اس و غیره) با همکاری کلیه مطبوعات بورژوازی، به قتل رسیدن ۱۴ جوان را جشن گرفته بودند. اجساد این عده در صفحه اول اکثر مطبوعات غربی (و ژاپن) ظاهر شده بود. تبلیغات گسترده شبکه های جاسوسی امپریالیستی نه تنها متوجه «توپاک آمارو»، که برای تهدید و

تحقیق کلیه زحمت کشان و کارگران جهان طراحی شده بود. آن ها با کشتن ۱۴ جوان می خواستند درس عبرتی به کلیه نیروهای انقلابی دهند.

بدیهی است که در چنین موقعیتی ارائه سرمقاله «دو ونیم» ستونی در نشریه در دفاع از «توماک آمارو» نمی تواند ایراد اصولی ای داشته باشد. این مقاله به منظور «تحلیل»، یا دفاع از خط «مبارزه مسلحانه» و یا دفاع از نظریات «توماک آمارو» نوشته نشده بود، که مقاله ای بود «تهییجی» در دفاع از ۱۴ جوان مبارز علیه توطئه بین المللی شبکه های جاسوسی امپریالیستی و دولت «فوجیموری». البته برای خنثی سازی تبلیغات دولت های سرمایه داری «سَر ترکه» در دفاع از این جوانان کمی خم شده بود (و آن هم به خودی خود ایراد اصولی نمی تواند داشته باشد، زیرا در مواردی چنین برخوردهایی ضروری است).

دوم، در همان مقاله ی کوتاه و تهییجی، ما موضع خود را در نارسا بودن شیوه مبارزه مسلحانه تأکید کرده بودیم. برای نمونه در جمله آخر مقاله چنین آمده است: "صرف «مبارزه مسلحانه» پاسخ گوی دراز مدت نیازهای جنبش کارگری نخواهد بود". در هیچ جای مقاله از شیوه مبارزه مسلحانه و یا «خط سیاسی» توماک آمارو دفاع نشده، که تأکید اصلی علیه توطئه های دولت های سرمایه داری بوده است. در این مقاله تنها واقعیت ها در مورد تاریخچه ی توماک آمارو و هدف آن ها از چنین اقدامی ذکر شده بود.

بنابر این، ایراد رفقا مبنی بر کنارگذاری اصول سوسیالیزم انقلابی، به جا نیست.

سؤال: آیا «تروریزم» اصولاً قابل دفاع هست؟

ابتدا باید تعریف خود از «تروریزم» را روشن کنیم. دشمنان طبقاتی ما، همواره از «تروریزم» کمونیست ها شاکی بوده و هستند! بورژوازی همیشه فعالیت پرولتاریا علیه خود را بر چسب «تروریزم» محکوم کرده است. آن ها «اعتصاب»، «تحریم اقتصادی» و حتی «اعتراض» کارگران را «تروریزم» می دانند. اگر شبکه های

جاسوسی و پلیسی امپریالیستی ما را به این علت محکوم به تروریزم می‌کنند، ما با صدای بلند اعلام می‌کنیم «ما تروریست ایم!» اگر مبارزه جمعی توده‌های زحمت‌کش علیه نظام پلیسی سرمایه‌داری «تروریزم» است، ما مدافع آن هستیم. واضح است که منظور واقعی کلمه تروریزم این‌ها نیستند. مفهوم واقعی آن، به قتل رسانیدن یک فرد، به آتش کشیدن کارخانه‌ای و یا تهدید به کشتن مدیر یک کارخانه و یا یک وزیر و غیره است. این‌ها روش‌هایی هستند که سوسیالیست‌های انقلابی با آنان سخت مخالف‌اند.

به اعتقاد ما سازمان دهی طبقه کارگر در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه‌داری (گرچه عملی است دراز مدت و پرمشقت) نتیجه مهم‌تری از ترور یک مدیر کارخانه و یا یک وزیر به بار خواهد آورد. اولی نظام را از بین می‌برد و دومی عده‌ای را برای مدت کوتاهی «ارضاء» می‌کند. اولی یکی از هدف‌های اساسی کمونیست‌هاست و دومی روشی است که سنتاً آنارشیست‌ها و خرده‌بورژوازی در درون جنبش کارگری به آن روی آورده و می‌آورد. ما به مبارزه جمعی علیه کل نظام سرمایه‌داری اعتقاد داریم. ما خواهان جایگزینی خود به جای توده‌ها نیستیم. انقلاب تنها از طریق فعالیت جمعی توده‌های وسیع مردم عملی است. این‌ها مواضع سوسیالیست‌های انقلابی بوده و هست و هیچ‌کس در درون «اتحادیه» این اعتقاد‌های اساسی کمونیستی را کنار نگذاشته است.

اما، سؤال این است که به اعتقاد رفقا، عمل «توماک آمارو» (صرف نظر از خط سیاسی آن‌ها) مترادف با یک عمل تروریستی صرف بوده است؟ و یا یک فعالیت تبلیغاتی (مسلح) حساب شده؟ آیا این ۱۴ جوان قصد کشتن کسی را داشتند؟ و یا عده‌ای را برای مذاکره برای رهاسازی زندانیان سیاسی با هدف تبلیغاتی و افشای دولت پرو به گروگان گرفتند؟

به اعتقاد ما باید وجه تمایزی بین «تروریسم» و یک عمل مسلحانه در راستای یک هدف مشخص، قایل شد (گرچه کار تروریستی نیز می تواند همراه با عمل مسلحانه باشد).

مواضع اوایل قرن بیستم بلشویک ها و لنین علیه تروریسم «نارودنیک ها» (روشن فکرائی که کار «انقلابی» را محدود به ترور شخصیت های دولت تزاری می کردند) را نباید به وضعیت اواخر قرن بیستم به عده ای که هدف و قصد کار تروریستی را ندارند منطبق کرد. تجربه مبارزه مسلحانه در آمریکای لاتین (و چین) نشان داد که این گونه مبارزات با فعالیت های تروریستی اوایل قرن بیستم متفاوت بوده و هستند. مبارزه چریکی، گرچه مورد تأیید ما نیست، اما باید مورد بررسی قرار گیرد. برای مثال آیا می توان خط سیاسی «چه گوارا» از جنگ چریکی را مترادف با نظر یک نارودنیک و یا یک آنارشویست در روسیه دانست؟ آیا جنگ های چریکی در چین را می توان با عمل ترور فردی مقایسه کرد؟ بدیهی است که پاسخ منفی است. انقلاب کوبا و چین (صرفنظر از تمام ایرادهای اساسی آن) تناسب قوا در سطح جهانی را برای دوره ای به نفع جنبش کارگری تغییر داد. عدم پیروزی نهایی آن عده را نباید در عملیات «چریکی» آنان جستجو کرد. ایرادها در جای دیگری نهفته بودند (عمدتاً در عدم رعایت دموکراسی کارگری).

سوال: پس به نظر شما مبارزه مسلحانه می تواند قابل دفاع باشد؟ و اگر چنین است، ارتباط «مبارزه مسلحانه» با حزب سازی چیست؟

همان طور که ذکر شد، دفاع از مبارزه مسلحانه بستگی به هدف و انگیزه آن دارد. نباید فراموش کرد که سوسیالیست های انقلاب نمی توانند با مبارزه مسلحانه «بطور عمومی» مخالف باشند. مارکسیست ها نه دکماتیک اند و نه خیال پرداز. واقعیت این است که هر رژیم سرمایه داری را در نهایت باید «مسلحانه» سرنگون کرد، زیرا که رژیم های ارتجاعی، «مؤدبان» و با «خواهش و تمنی» قدرت را به کارگران واگذار

نمی‌کنند. برای تسخیر قدرت سیاسی، ملیشیا‌های کارگران و زحمت‌کشان در مقابل نیروهای مسلح رژیم «رو در رو» قرار خواهند گرفت. تاریخ روش دیگری را تجربه نکرده و به اثبات نرسانده است.

اما، مبارزه مسلحانه صرفاً در دوره تسخیر قدرت نیز طرح نمی‌گردد. مبارزه مسلحانه در واقع بخش مهمی از ساختن حزب انقلابی است. رفیقی که در مقاله ای می‌نویسد که مبارزه مسلحانه مانعی است در راه ساختن حزب پیشتاز انقلابی، سخت در اشتباه است (بخصوص در وضعیتی که دمکراسی بورژوایی وجود نداشته باشد و اختناق و سرکوب توسط یک رژیم ارتجاعی اعمال شود- مانند کشورهای آمریکای لاتین و ایران). «حزب‌سازی» در زندگی واقعی روزمره کارگران صورت می‌گیرد و نه در کتابخانه‌ها متکی بر «تنوری»‌های انقلاب‌های گذشته. تزاها و تنوری‌هایی که با واقعیت یک جامعه انطباق نداشته باشند، به درد آن جامعه نمی‌خورند. در جوامعی نظیر ایران ساختن حزب انقلابی، خواه ناخواه با مبارزه مسلحانه پیوند می‌خورد.

برای روشن‌تر شدن این بحث مثالی می‌آوریم. فرض کنیم در ایران یک حزب پیشتاز انقلابی وجود داشته و قصد دارد در میان پیشروی کارگری و کارگران کارخانه‌ها تبلیغ کند. بدیهی است که به محض حضور در یک کارخانه با نیروهای مسلح رژیم مواجه شده و نه تنها تبلیغی صورت نمی‌گیرد که مبلغان نیز از بین می‌روند. در نتیجه «دفاع» مسلحانه از خود در راستای تبلیغ و ترویج نظریات انقلابی و در نتیجه ساختن یک حزب انقلابی، در وضعیت اختناق، به انقلابیون تحمیل می‌گردد. بدیهی است یک حزب سراسری، باید شاخه نظامی خود را نیز داشته باشد، وگرنه به سرعت نابود می‌گردد. دفاع مسلحانه از خود نیز به نوعی «مبارزه مسلحانه» است. با این تفاوت که هدف این‌گونه عملیات در راستای ایجاد یک حزب انقلابی است.

در نتیجه «استراتژی» سوسیالیست‌های انقلابی ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» است. حزبی که باید تدارک انقلاب را در راستای سرنگونی دولت سرمایه‌داری و

تشکیل نظام شورایی سازمان دهد. اما در این راه تاکتیک های مختلفی اتخاذ می گردد، که «مبارزه مسلحانه» یکی از این تاکتیک هاست. ما با تزهایی که مبارزه مسلحانه را «هم استراتژی و هم تاکتیک» می دانند، مخالفیم.

سوال: به نظر شما آیا «توماک آمارو» در پرو در حال ساختن یک حزب انقلابی اند؟

خیر! توماک آمارو، یک گرایش «خرده بورژوا رادیکال» و شبه آنارشویستی است (حتی اگر کلیه ی اعضای آن کارگر باشند). روش آن به طور قطع اشتباه است. اما عملی را که آن ها سازمان دادند، تأثیر بسیاری در پرو و سایر نقاط جهان گذاشت. در آتیه جوانان بسیاری، در غیاب یک حزب پیشتاز انقلابی، به این سازمان جلب خواهند شد. در زمانی که (به هر علت) یک جریان «خرده بورژوا رادیکال» با یک رژیم ارتجاعی (به خصوص رژیمی که توسط دولت های سرمایه داری غربی حمایت می شود) رودررو می شود؛ در وضعیتی که هیچ آلترناتیو انقلابی در آن جامعه وجود نداشته باشد، نقش سوسیالیست های انقلابی (آن هم خارج از گود!) این نیست که توطئه های امپریالیستی را عمده نکرده، روحیه جوانان را نادیده گیرد و همه حمله اصلی را متوجه آن گروه مسلح کنند (استناد بر نظریات ۱۰۰ سال پیش بلشویک ها مسئله ای را تغییر نمی دهد). بدیهی است این ها گرایش های فکری شبه آنارشویستی و چریکی داشته و نظریاتشان شاید رفرمیستی نیز باشد، اما در عین حال، در این مقطع، از نزدیک ترین متحدان سوسیالیست های انقلابی اند. ضمن نقد روش اشتباه آن ها، حمله اصلی نخست باید متوجه نیروهای ضربتی و جاسوسی سرمایه داری باشد. سپس در درون جوانان می توان گوش شنوا پیدا کرده و صبورانه برنامه انقلابی و روش صحیحی را در مقابل روش و برنامه انحرافی آن ها ارائه داد (آن هم در عمل و نه تئوری و حرف!). تنها از طریق چنین برخوردی است که می توان با انحراف های آن ها مقابله کرد.

سوال: اما آیا این ها نظریاتی مشابه مواضع سانتریستی بین الملل چهارم نیست که در مقابل امپریالیزم خود را در جبهه جریانات بورژوازی قرار می دهد؟

خیر چنین نیست!

اول، مواضع بین الملل چهارم (دبیرخانه ی متحده) ایرادهای بسیاری دارد. ما نیز با آن ها موافق نیستیم و به این علت سال هاست که از آن ها بُرش سیاسی و تشکیلاتی کرده ایم. بدیهی است که حمایت نظامی (البته نه سیاسی) این سازمان (و سازمان های مشابه تروتسکیستی) از خمینی یا صدام در جنگ آن ها علیه امپریالیزم آمریکا، نادرست بوده است. هم چنین دفاع سیاسی آن سازمان از ساندریست ها غیراصولی بود. اما این مواضع را نمی توان با دفاع از یک عمل مسلحانه مقایسه کرد. رژیم های صدام و خمینی، رژیم های ارتجاعی در حکومت هستند که از ابتدا زیر لوای مبارزه با امپریالیزم به سرکوب جنبش کارگری و زحمتکشان پرداخته اند. دست آخر نیز با امپریالیزم توافق خواهند کرد. در نتیجه سوسیالیست های انقلابی هرگز نباید تن به حمایت به یک رژیم سرمایه داری دهند. رژیم ساندریستی، گرچه ارتجاعی نبود، اما کماکان یک دولت سرمایه داری را احیا کرد. این ها نیز نمی بایستی مورد حمایت قرار گیرند. باید میان جریانی مبارز (حتی با برنامه رفرمیستی) که هنوز در حکومت قرار نگرفته و یک دولت سرمایه داری استقرار یافته وجه تمایز قایل شد.

دوم، حمله آمریکا و غرب به عراق، مترادف بود با ایجاد یک جبهه سوم. جبهه مبارزان کرد در شمال و مسلمان شیعه در جنوب عراق. بنابر این شعار ما حمایت از جبهه سوم علیه تهاجم آمریکا و دولت عراق بود. ما از جبهه مردم زحمت کش عراق علیه دولت های سرمایه داری دفاع کردیم. این وضعیت را نمی توان با پرو مقایسه کرد. به هر حال در پرو جبهه سومی وجود ندارد. مردم پرو توسط دولت ارباب شده و تنها واکنش توسط مبارزات مسلحانه عده ای از نیروهای چپ سازمان یافته شده است. چنان چه ما در پرو بدیل «حزب انقلابی» را شکل نداده باشیم، نمی توانیم بدون ارائه هیچ آلترناتیو کنکرت، تنها به مبارزات مسلحانه ایراد بگیریم. نمی توانیم

به توده ها بگوئیم که: "دولت ارتجاعی است و مبارزات مسلحانه «توماک آمارو» انحرافی است!!" و «هیچ» آلترناتیو خود ارائه ندهیم (غیر از تأکید بر مواضع اوایل قرن بیستم لنین علیه نارودنیک ها و یا چگونگی ساختن یک حزب متکی بر جزوه «چه باید کرد»). باید به توده ها بگوئیم که: "ما در دعوا بین دولت سرمایه داری (و امپریالیزم) و مبارزین مسلح، در کنار توده ها قرار داریم و از آن جایی که تنها شکل مبارزه در این مقطع، «مبارزه مسلحانه» است ما از این مبارزه در مقابل رژیم دفاع می کنیم. اما در عین حال به این شیوه انتقاد داریم." ما باید آلترناتیو خود را در عمل به توده ها ارائه دهیم و نه در حرف!

سوم، موضع گیری فوق، ریشه در مارکسیزم دارد و نه در تروتسکیزم بین الملل چهارم. برای نمونه مارکس، گرچه کمون پاریس را زودرس می دانست، ضمن انتقاد به «انقلابیون» پاریس در کنار آن ها قرار گرفت. حتی لنین ضمن شدیدترین انتقادات به نارودنیک ها و تروریست ها همواره در مقابل پلیس تزار موضعش حمایت از آن ها بود (حتی زمانی که آلترناتیو حزب انقلابی مطرح بود).

بنابر این، برخوردهای «کتابی» نمی تواند الزاماً ما را به یک موضع صحیح برساند. در ضمن مواضع انحرافی برخی از نیروهای چپ را نمی توان ملاک موضع گیری قرار داد. سوسیالیست های انقلابی باید متکی بر تجارب نظری و عملی، با تحلیل از وضعیت مشخص و انطباق آن با استراتژی حزب سازی، در قبال مسایل اجتماعی موضع گیرند. این موضع گیری باید ما را در راستای تدارک اهداف خود یاری دهد. این مواضع بایستی پیوند ما را با قشر پیشروی کارگری بیشتر کند. بی توجه ای به مسایل کارگری و برخوردهای دکماتیک و کتابی به آن ها، آن روی سکه «دنباله روی» از توده هاست.

متشکرم

مصاحبه با رفیق م. رازی نخستین بار در کارگر سوسیالیست شماره ۴۵ سپتامبر

۱۹۹۷ انتشار یافت